

برای خواباندن سرو صداهایی بود که این‌جا و آن‌جا شنیده می‌شد. در میانشان کودکی هشت‌ساله بود که جرمش "سرقت طلا" بود! با خود می‌اندیشیدم او چه درکی از طلا می‌تواند داشته باشد؟ بودن او در زندان، آن‌هم در میان زندانیان عادی چگونه می‌تواند به او کمک کند؟ هرگاه چهره‌ی معصومانه و بچه‌گانه‌اش را می‌دیدم، آتش می‌گرفتم. رفتار کودکانه‌اش رنجی را که از دیدنش متحمل می‌شدم، دو چندان می‌کرد.

نزدیک عید در حال جارو زدن حیاط بودم که ناگهان یکی از همان کودکان که ۱۴ ساله و سیاه‌چرده می‌نمود، به من نزدیک شد. اهل سیستان و بلوچستان بود و به جرم اعتیاد و فروش مواد مخدر دستگیر شده بود. در حالی که سعی می‌کرد حالت مردانه‌ای به صدایش دهد، سلام کرد. به گرمی پاسخش دادم. بدون مقدمه با لحنی که به قد و قامتش نمی‌آمد، پرسید: جرمت چیه؟ گفتم سیاسی! بدون درنگی گفت: مجاهدی؟ گفتم: بله! تعجب کردم. در زمانی که من به زندان افتادم، او چهارساله بوده است، در این سال‌ها هم که خبری جز سرکوب و کشتار در جامعه نبوده است. پس چگونه با این سرعت به اتهام پی برده است؟! گفتم: مگر آن‌ها را می‌شناسی؟ گفت: آره! عکس مسعود رجوی و زنش را هم دیده‌ام. پرسیدم: کجا دیدی؟ گفت: برادرم چند سال پیش آورده بود خانه. احساس کردم بی‌ربط نمی‌گوید، چرا که اهل سیستان و بلوچستان بود و آن موقع مجاهدین در منطقه فعال بودند و از طریق چاه بهار، پیشین و زاهدان نیروهایشان و زندانیان آزاد شده را از کشور خارج می‌کردند. بعد ادامه داد: این‌ها که چیزی نیست، سربازانش را نیز دیده‌ام!

احساس کردم از این‌جا به بعد برای خوش‌آمد من، می‌خواهد داستانش را بسط دهد. در حالی که در چشمانم نگاه می‌کرد، گفت: آیا من هم می‌توانم سرباز او بشوم؟ مرا در وضعیت خطیری قرار داده بود. به هیچ وجه احساس نمی‌کردم یک دام یا توطئه باشد. گفتم: برای چی نه! مگر آن‌هایی که شدند، چه چیزشان از تو بیشتر بود؟ تازه تو تجربه‌ات از خیلی از آن‌ها، بیشتر هم هست. شاید تو چیزی‌هایی در زندگی تجربه کرده باشی که خیلی از آن‌ها حتا از درکش هم عاجز باشند. منتهی یک شرط و شروطی هم دارد، بهتر است وقتی از این‌جا بیرون رفتی، در این موارد از برادرت بیشتر سوال کنی! لبخند رضایتی بر لبانش نشست. چند روز بعد متوجه شدم، رئیس و تصمیم‌گیرنده‌ی همان کودک هشت‌ساله شده است. در میان زندانیان عادی، همیشه یک نفر رئیس و دیگران به فراخور حال، نوجهی او محسوب می‌شوند.

۱۲

مقام‌های زندان با آوردن محمد سلامی و اصغر خبزی به میان زندانیان، دست به قدرت‌نمایی جدیدی زده و احاطه‌ی خود را نسبت به مسائل امنیتی، نشان دادند. دیری نگذشت که متوجه شدم آوردن آن‌ها به میان زندانیان، به نوعی زمینه‌سازی برای آزادی

تدریجی زندانیان مجاهد است. مسئولان امنیتی با نشان دادن بچه‌های تازه دستگیر شده و پخش خبر دستگیری سیامک طوبایی، جواد تقوی، حسن افتخارجو و بهنام مجدآبادی و وجود تورهای گسترده‌ی اطلاعاتی، به قدرت نمایی پرداخته و زندانیان را به لحاظ روحی در تنگنا قرار می‌دهند تا در صورت آزادی دست به اقدامی نزنند. البته در این رابطه مسئولان اطلاعاتی موفق بودند و به لحاظ روانی دست بالا را داشتند.

بهار هفتاد آغاز گشت، بدون آن که شور و هیجانی را در من به وجود آورد. رژیم در رابطه با آزاد کردن بخشی از زندانیان، قول و قرارهایی به گالیندوپل داده بود. همچنین پذیرفته بود که صلیب سرخ جهانی از زندان‌ها دیدار کند. چیزی که در بهمن ماه ۷۰ به وقوع پیوست. ولی در آخر اسفندماه ۷۰، با اخراج کردن ۱۵ نفر از افراد صلیب سرخ از ایران، در نخستین گام‌ها، دفتر "دیدار صلیب سرخ از زندان‌های ایران" برای همیشه بسته شد.

تعداد زیادی از افراد بند را که دارای محکومیت و سابقه چند ساله‌ی زندان بودند، به مرخصی فرستادند. مطمئن بودند کسی اقدامی جهت فرار نخواهد کرد. علی‌رغم این که مدت کمی به پایان حکم مانده بود، ولی همچنان در جهت اجرای پروژه‌ام فعال بودم. تصمیم داشتم در اولین فرصت، با پذیرش کلیه‌ی خطرهای احتمالی، دست به اقدام بزنم. به یکی از آشنایانم در اروپا زنگ زده و خواهان این شدم که هر طور شده "مجاهدین" را نسبت به حضورم در مرخصی آگاه کند تا در صورت امکان، مقدمات فرارم از کشور را فراهم کنند. روز بعد او تماس گرفت و ناامیدانه گفت: همه برای شرکت در عملیات "مروارید"، به منطقه‌ی مرزی رفته‌اند. هیچ امیدی نداشتم. با یکی از هموطنان کرد که به سلیمانیه عراق رفت‌وآمد داشت، صحبت کردم. علی‌رغم این که می‌دانستم کار بسیار خطرناکی است، ولی حاضر به انجامش بودم. گفت که خودش این کار را نمی‌کند اما از کسی دیگر خواهد خواست که کمک کند و از همین رو، برای رتق و فتق امور نیاز به فرصت دارد.

وضعیت دشواری بود. از تجزیه و تحلیل درست آنچه که در رابطه باخودم در جریان بود، عاجز شده بودم. گاهی فکر می‌کردم:

بین سراب و آب فرقی نیست

قایق شکسته‌ی تشنه را سرابی دریایی

در امواج خویش غرق می‌کند

و آن که کنار چشمه‌هاست

در سراب زیبایی آب می‌میرد

اخباری دریافت کرده بودیم مبنی بر آن که می‌خواهند کلیه‌ی کسانی را که

محکومیت‌شان در سال هفتاد به پایان می‌رسد، زودتر آزاد کنند. من نیز یکی از آنان بودم. اما هیچ‌امیدی به آزادی نداشتم. احساسم این بود که در آخرین مرحله، با رو کردن پرونده‌ی جدیدی، جلوی آزادی‌ام را خواهند گرفت. ولی خودم را از تکیوتا نمی‌انداختم. از گوشه و کنار می‌شنیدم که برای آزادی، باید وزارت اطلاعات نظر بدهد و به همین منظور کلیه‌ی کسانی که قرار است آزاد شوند، باید برای برخورد نهایی به وزارت اطلاعات رفته و پرونده‌شان مورد ارزیابی قرار گیرد. تمام انرژی‌ام را متمرکز کرده بودم که سناریوی دقیقی جهت روبه‌رو شدن با محمد توانا (۳۴) که مسئول برخورد با زندانیان مجاهد بود، تهیه کنم.

مدت‌ها بود که بازجویان وزارت اطلاعات، دیگر از نام مستعار استفاده نمی‌کردند و به جای آن از کدهای مختلف استفاده می‌شد. استفاده از کد به جای نام مستعار، دلیل امنیتی نداشت و صرفاً روانی بود. به لحاظ روانی، کاربرد شماره به جای نام، تأثیر مخرب‌تری روی زندانی دارد. زیرا نام هر چه که باشد، باز یک تصویر انسانی را در ذهن زندانی تداعی می‌کند. شاید احساس خوبی را نیز بعضی اوقات در او برانگیزد. ولی شماره گنگ است و نا مفهوم. دنیای ذهنی زندانی را آشفته می‌کند و آرامشش را در هم می‌ریزد. به درستی به زندانی تفهیم می‌کند که با یک انسان سرو کار ندارد. نباید توقع برخوردی انسانی داشته باشد. به زندانی می‌گوید که تو با پدیده‌ای روبه‌رو خواهی شد که عاری از هر گونه مشخصه‌ی روحی و عاطفی است، احساس در او جایی ندارد، او یک شماره و ابزار است. ابزار سرکوب و شکنجه و اعدام. ابزار نابودی و نابودگری. در عین حال به خود بازجو نیز دائماً تفهیم می‌شود که تو یک شماره‌ای و نه یک انسان! مبدا لحظه‌ای اسیر عواطف انسانی شوی! در گوهردشت نیز مدتی بود که پاسداران را در بلندگوی زندان با کد صدا می‌کردند. صحنه‌های مضحکی نیز در این رابطه گاه اتفاق می‌افتاد. به عنوان مثال، پاسداری که در بند حضور داشت، با شنیدن شماره‌اش که از بلندگوی زندان پخش می‌شد، می‌گفت: ببخشید، با من کار دارند! یا دستپاچه بند را ترک می‌کرد و بدین طریق کدش لو می‌رفت!

بازجویان و مسئولان زندان از پیشرفته‌ترین اصول روان‌شناسی در کار بازجویی و سرکوب، استفاده می‌کردند. نسبت به سال‌های اولیه دهه‌ی ۶۰، به پیشرفت‌های شگرفی نائل شده بودند. قبل از این که برای بازجویی و برخورد فراخوانده شوم، مدتی کنار دیوار منتظر نشسته بودم و مانند زندانیانی که چشم‌بند به چشم دارند، کنج‌کاوانه تلاش می‌کردم به محیط اطرافم اشراف پیدا کنم. از زیر چشم‌بند و با تکان دادن سر و گردنم، اطراف را ورنده می‌کردم. متوجه شدم پلاک‌های متعددی به دیوارها زده‌اند که روی آن نوشته شده بود: "سکوت را رعایت کنید، زندانی به گوش است". یادآوری به جایی بود. از آنجایی که چشم‌بند به چشم داشتیم، حس شنوایی‌مان قوی‌تر و بسیار بهتر کار می‌کرد. معمولاً زندانیان بخشی از خبرها و اطلاعات را در خلال بازجویی‌ها و

گفت‌وگوهای پاسداران و بازجوها با یکدیگر و یا سؤال و جواب‌هایی که میانشان رد و بدل می‌شد، به دست می‌آوردند.

وقتی اسمم را خواندند، با اطمینان به ساختمان ۲۰۹ رفتم. در آنجا نیز سعی کردم آرامشم را حفظ کرده و همه‌ی حواسم را برای بهتر اجرا کردن سناریوام متمرکز کنم. برای این که بر اضطرابم غلبه کنم و با عزمی راسخ پا به میدان نهم و همچنین برای تقویت و افزایش روحیه‌ام در نبردی که پیش رو داشتم، در دلم می‌خواندم:

تو آن جامه کهنه‌ای،
 که بر طناب پوسیده‌ی زمان می‌رقصد
 و من دلداری دارم،
 که با نسیم پلکش، طناب را پاره می‌کند
 و تو را چون اخمی در هم می‌پیچد!
 تو آن روزنامه‌ی مجاله‌گشته‌ای،
 افتاده در پیاده‌روهای باران
 می‌دانم رفتگر، تو را بامدادی
 به مردارها خواهد سپرد.
 تو آن شمایل هدفی
 که دلداری من
 تنها با نگاه خشمش
 دو گلوله‌ی زیبا را در
 تاریک‌خانه‌ی قلبت خواهد افروخت

خواندن این شعر مرا به اوج قدرت روحی می‌رساند. در نبردی نابرابر باید به سلاحی مجهز می‌بودم و چه چیزی بیشتر از این‌ها می‌توانست به یاری‌ام برخیزد؟ جز یاد بچه‌ها چه چیز می‌توانست قوت قلبم باشد؟ چه کس می‌توانست پشتیبانم باشد؟ با شاخه‌ی یاسی به جنگ داسی آبدیده می‌رفتم و انتظار پیروزی داشتم!

احساس می‌کردم مهم‌ترین نبرد زندگی‌ام در جریان است و کوچکترین غفلتی می‌تواند به نابودی‌ام بیانجامد. ساعت‌های متوالی روی موضوع فکر کرده بودم و اکنون زمانی که انتظارش را می‌کشیدم، فرا رسیده بود.

با تسلط کامل قدم به اتاق محمد توانا "۳۴" گذاشتم. احساس کردم هر دوی ما پشت یک میز شطرنج نشسته‌ایم و آن که با مهره‌هایش بهتر بازی کند، امکان کیش و مات کردن حریف مقابل را خواهد داشت. وقتی با چشم‌بند روبه‌روی او نشستم، احساس می‌کردم که از برتری لازم برخوردارم. پیش‌خودم چند بار تکرار کردم: مات‌ام نخواهی کرد! همین

روحیه، به من اعتماد به نفس می‌بخشید تا حرکت‌هایم را به دقت و به‌جا انجام دهم و حریف را در گوشه‌ای گرفتار کنم.

حرکت اول را او آغاز کرد. پیاده‌ای به جلو راند تا واکنشم را بسنجد. بدون مقدمه، با خواندن نامم، پرسید: خب، ایرج چی فکر می‌کنی؟ بی‌درنگ گفتم: این روزها خیلی فکر می‌کنم، به آن‌چه که در طول ده سال گذشته بر ما و شما گذشته است. به خصوص آن‌چه در سال ۶۷ بر ما گذشت. احساس کردم روی صندلی جا به جا شد. موضوع به نظرش جالب آمد. مهلت‌اش ندادم. در حالی که احساس می‌کردم فرزینم را به پیش می‌برم، گفتم: هر دوی ما بازنده هستیم. این بازی‌ای بود که از همان آغاز برنده‌ای نداشت، قرار هم نبود که داشته باشد. نه تو و نه من، هیچ کدام نمی‌توانیم ادعای پیروزی کنیم؛ هر دوی ما، اما در دو سمت متضاد، بازنده‌ایم! من و تو زندگی را باختیم! به گوشه‌ی صفحه کشانده بودم‌اش. در موقعیت خطرناکی قرار گرفته بود.

دوباره احساس کردم روی صندلی‌اش جا به جا می‌شود. هیچ چیزی نمی‌گفت. سراپا گوش بود. احساس کردم به نقطه‌ی حساس زده‌ام. تلاش کردم حلقه‌ی محاصره‌ام را تنگ‌تر کنم. ادامه دادم: من هیچ امیدی به فردای زندگی‌ام ندارم. معلوم نیست تو کی عشقت بکشد که ما را بکشی. مثل دوستانم که در سال ۶۷ آن‌ها را کشتید، بدون این که جرم خاصی مرتکب شده باشند. خودت بهتر می‌دانی که خیلی از آن‌ها امروز می‌توانستند جای من باشند و یا من جای آن‌ها باشم. ما قربانی درگیری شما با سازمان شدیم. به عمد نگفتم "منافقین" تا برخورد واقعی‌تر جلوه کند. گاه فکر می‌کنم که شانس و تصادف، ما را به راه‌های گوناگون کشانده است. خودت می‌دانی بعضی از آن‌ها روند آزادی را نیز طی کرده بودند. درست مثل من که در حال طی کردن آن هستم!

او پرونده‌ی مرا داشت و به خوبی می‌دانست که در پروژه‌ی فرار از زندان و از کشور شرکت داشته و حتا اقدام نیز کرده‌ام. اما خود را به ندانستن می‌زد. من هم انگار نه انگار که می‌دانم او چه اطلاعاتی از من دارد. پس باید غیرمستقیم جا می‌انداختم که اگر می‌خواستم فرار کنم، دلایل ناامیدی‌ام نسبت به شرایط و زنده ماندن در زندان بود و نه انگیزه‌های مبارزاتی، پس حالا که قرار است آزاد شوم، دیگر دلیلی برای فرار ندارم. بعد گفتم: این را هم اضافه کنم تو نیز بازنده‌ای و چیزی به دست نیاوردی! تو هم بهترین سال‌های عمرت را در زندان بودی، درست مثل من و با یک تفاوت. من به میل خودم این‌جا نبودم اما تو به انتخاب خودت به زندان آمدی و پا به پای من حبس کشیدی! خنده‌دار است. نیست؟ هر دوی ما یک سرنوشت داریم.

سکوت حکفرما بود و من همچنان به پیش می‌تاختم و او در مخمصه قرار گرفته بود. با حرارت گفتم: خیلی از دوستانت یا ترور شدند و یا در جنگ کشته شدند. خودت هم معلوم نیست کی اجل به سراغت بیاید. همیشه این هراس را داری. به سرعت او را به میدان کشیدم و گفتم: آیا درست نمی‌گوییم؟ منتظر پاسخش نشدم. مطمئن بودم که چیزی

نمی‌گوید. در حالی که سرم را تکان می‌دادم، گفتم: بدون شک حق با من است. احساس می‌کردم در چنگالم اسیر است. در لابه‌لای حرف‌هایم گرفتار است و دست و پا می‌زند. برتریم را به او تحمیل کرده بودم. او چیزی برای گفتن نداشت. به جای این که از موضع بالا با من برخورد کند و یا موضع‌گیری خاصی انجام دهد، با صدایی پایین گفت: خب، دیگر چی؟ اکثر مهره‌های مهمش را زده بودم، دیگر چیزی در بساط نداشت. دفاعی از سوی او متصور نبود. زمان زیادی به پایان بازی نمانده بود.

گزارش‌های عیده‌ای از من در دست داشت. اگر خودم را به موش‌مردگی می‌زدم، شک می‌کرد که به منظور خلاصی از زندان و ادامه‌ی مبارزه، این مواضع را اتخاذ کرده‌ام؛ در صورتی که گزارش‌های ثبت شده در پرونده‌ام، خلاف این مواضع را نشان می‌داد. در مورد این بخش، خیلی فکر کرده بودم. برخلاف اعتقاداتم خودم را به هیئت "روشنفکری" درآورده بودم که از موضع تحلیل و نگرش به جایی رسیده است که مبارزه‌ی مسلحانه را رد کرده و آن را بی‌هوده می‌داند. این می‌توانست کلید پیروزی من بر او باشد و در واقع مهم‌ترین و تعیین‌کننده‌ترین حرکت بود که می‌توانست زمینه‌سازی قبلی را سمت و سو دهد. این تنها راه گریزم بود. چیزی که او از آن هراس داشت، پیوستن من به مبارزه‌ی مسلحانه با رژیم بود وگرنه بقیه امور را در ارتباط با من، چندان جدی نمی‌گرفت. نگاه من به مسائل، او را به این نتیجه می‌رساند که امکان ندارد بعد از آزادی دچار احساسات شده و به مبارزه‌ای که از دید او خطرناک بود، روی آورم.

به همین دلیل، صدایم را صاف کرده، گفتم: احساس می‌کنم در دنیایی زندگی می‌کنیم که در آن مبارزه‌ی مسلحانه دیگر جایی ندارد. گفت: چطور؟ گفتم مگر نمی‌بینی آمریکای لاتین که روزی مهد مبارزه‌ی مسلحانه بود، چه به روزش آمده. ببین چه بر سر جریان‌ها و گروه‌هایی که دست به سلاح برده بودند، آمده است. امروز یکی پس از دیگری سلاح‌شان را بر زمین می‌گذارند. نظریه‌پردازان عمده‌ی مبارزه‌ی مسلحانه مانند رژی دبره^{۱۲۴} که زمانی مبارزه‌ی مسلحانه را تبلیغ و ترویج می‌کردند نیز به نفی آن رسیده‌اند. دیگر کسی از کارلوس ماریگلا^{۱۲۵} و توپاماروها ... چیزی نمی‌شنود. نمی‌دانستم اصلاً این اسم‌ها را شنیده است یا نه؟ در آن موقعیت اگر اسم دیگری هم به ذهنم می‌رسید، ردیف می‌کردم. برایم مهم نبود، ولی به او نشان می‌داد که چیزهایی در ذهنم اتفاق افتاده است و الکی حرف نمی‌زنم و به لحاظ اعتقادی بریده‌ام و به گذشته نگاهی انتقادی دارم. ادامه دادم: نگاهی به اردوگاه شرق بیانداز! بخشی فرو ریخته، به

124 دوست و همراه فیئل کاسترو و چه‌گوارا. مقارن دستگیری و مرگ چه‌گوارا در بولیوی وی نیز به زندان افتاد و سال‌ها در حبس بود. او مبلغ تئز معروف چه‌گوارا مبنی بر درگیر کردن امپریالیسم در ویتنام‌های دیگر بود. در دوران ریاست جمهوری میتران مشاور وی شد.

125 ماریگلا (۱۹۶۹-۱۹۱۱) انقلابی برزیلی، پایه‌گذار تئوری جنگ چریک شهری، در درگیری با نیروهای مشترک آمریکایی و پلیس محلی در اروگوئه کشته شد.

زودی بقیه‌اش نیز فرو خواهد ریخت. من تردیدی نسبت به آن ندارم. از تکان‌های بدنش، متوجه شدم سرش را به علامت تصدیق گفته‌هایم تکان می‌دهد. شنیده بودم در زمان شاه نیز برای بازجویانی که در ارتباط با افراد وابسته به گروه‌هایی که مبارزه‌ی مسلحانه می‌کردند، بازگشت فرد از نظریه‌ی مبارزه مسلحانه از درجه‌ی اهمیت بسیار بالایی برخوردار بود. احساس کردم که دست‌هایش را به علامت تسلیم بالا آورد و می‌خواهد نتیجه بازی را به من واگذار کند. هیچ سؤالی در مورد مجاهدین و نظرم در مورد نوشتن انزجارنامه، مصاحبه، مسائلی که در بند می‌گذرد، اعمالی که انجام داده‌ام، هدفی که در آینده می‌خواهم دنبال کنم و یا... نکرد. بعد از این، هیچ گفت‌وگویی بین ما شکل نگرفت، به جز این که به عنوان حسن ختام گفت: خوب مسیری را پیش گرفته‌ای، ادامه بده! و سپس برایم آرزوی موفقیت کرد و گفت: برو منتظر اقدام‌های بعدی جهت آزادی‌ات باش. از ما برای آزادی‌ات نظر خواسته‌اند و ما نظرم را به زودی ابلاغ خواهیم کرد. این تنها جمله‌ی طولانی و کاملی بود که او در سراسر برخورد با من بر زبان راند.

موفق شده بودم. می‌خواستم مثل دیوانه‌ها دور آن جا بدم و مشت‌هایم را به آسمان پرتاب کنم. از این بابت که بر او فایق آمده بودم، احساس خوشایندی داشتم. بعد از شکست پروژه و دستگیری بچه‌ها، به این شارژ روحی نیاز داشتم. باید به خودم می‌قبولاندم که از آنان برترم. لاقلاً می‌توانستم به توانایی‌های فردی‌ام شک نکنم و این که در نقطه‌ی برتری نسبت به او و کل سیستم قرار دارم. این دست و پای مرا برای حرکت‌های بعدی باز می‌کرد. این دنیای متفاوتی را پیش رویم می‌گشود؛ دنیایی که عنصر تعیین کننده‌اش من بودم و اراده‌ام و نه آنان و سیستم سرکوب‌شان.

خودم را آماده‌ی برخورد در دادیاری می‌کردم. خوشبختانه مدتی بود که ناصرین مسئولیت یک شعبه دادستانی را به عهده گرفته بود و شیخ پور دادیار زندان شده بود. او که در ماهیت با اسلافش فرقی نداشت، تنها از قیافه‌ی ظاهرالصلاحی برخوردار بود که آن‌روزها در دستگاه رژیم به ویژه دادستانی انقلاب، کمتر پیدا می‌شد. همین ویژگی باعث شده بود که به این پست گمارده شود تا در نزد خانواده‌های زندانیان، چهره‌ی مقبول‌تری به دستگاه قضایی‌شان بدهند. روزی که به دادیاری رفتم، تنها حسنی معاون شیخ‌پور که در زمان ناصرین نیز معاونت او را به عهده داشت، به چند سؤال و جواب کوتاه اکتفا کرد و درگوشی چند کلمه‌ای را با شیخ‌پور در میان گذاشت که متوجه‌ی آن نشدم.

چند روز بعد در آخرین مرحله مرا به دادستانی فراخواندند. به سرعت آماده شدم. برای برخورد، مرا به ساختمان دادستانی در آسایشگاه اوین بردند و بعد از یکی-دو ساعت معطلی، حاج اسماعیل از بازجویان قدیمی اوین و گردانندگان "واحد مسکونی" قزل‌حصار، مرا از جا بلند کرده و به داخل اتاقش برد. او در حالی که چند ضربه‌ای از

پشت به شانه‌هایم زد تا اگر دچار ذهنیتی نسبت به آنان شده‌ام، هشدار می‌تلقی شود، گفت: اگر خواستی دوباره به سازمان وصل شوی و به فعالیت ادامه دهی، ابتدا به بهشت زهرا برو و یک قبر برای خودت بخر و بعد به کار و فعالیت سیاسی بپرداز! سیاست ما همان طوری که لابد خودت متوجه شده‌ای و نمونه‌هایش را دیده‌ای و یا اخبارش به گوش‌ات رسیده است، عوض شده است. دیگر نمی‌خواهیم نان‌خور اضافی داشته باشیم. در صورت دستگیری مجدد، مطمئن باش که حکم اعدام بی‌درنگ در موردت اجرا خواهد شد! تأکید کرد: در ضمن، اگر در شهر مرزی دستگیر شوی، حتماً بی آن‌که کاری کرده باشی، باز هم حکم اعدام در موردت صادر خواهد شد! حق رفتن به شهر مرزی حتماً برای تفریح را نیز نداری. دنبال محمل‌هایی از این دست نیز نگرد.

صحبت‌های وی، تهدیدهای قبل از آزادی بود. می‌دانستم آخرین مرحله است و او صرفاً در صدد جا انداختن اقتدار خودشان و ترساندن من است. البته در صحت گفته‌هایش هیچ شکی نداشتم و مطمئن بودم بلوف نمی‌زند، چون در خلال سه سال گذشته، نمونه‌های عینی آن را بارها دیده بودم!

ما تعدادی بودیم که مشمول "عفو" شده بودیم! همگی ده سال حکم داشتیم و تعدادی از ما اگر قانون در موردشان اجرا می‌شد، حتماً چند روزی نیز از پایان حکم‌شان گذشته بود و یا تنها چند روز به پایان حکم‌شان باقی مانده بود. حمزه علی جماعتی، طبق قانون، از پایان محکومیت‌اش نیز گذشته بود و اکبر صمدی چند روز و محمود رویایی کمتر از یک ماه و اندی به پایان محکومیت ده ساله‌شان باقی مانده بود. ولی همه‌ی آن‌ها مشمول "عفو" شدند. در گروه ما، کسی که از پایان محکومیتش بیشتر از شش ماه باقی مانده باشد، وجود نداشت. طبق قانون، هر سال باید ۶ روز از حکم زندانی کم کنند. چون طبق قوانین مدنی، ماه سی روز و سال ۳۶۰ روز محاسبه می‌شود، این بدان معنی است که اگر کسی به ده سال زندان محکوم شده باشد، باید دو ماه زودتر از تاریخ دستگیری‌اش آزاد شود. این مسئله گاهی وقت‌ها رعایت می‌شد. اما در مورد گروه ما رعایت نشده بود تا بتوانند آن‌ها را به عنوان کسانی که مشمول "عفو" شده‌اند، قالب کنند. این مسئله برای من بد نشده بود. بعد از آزادی هم هنگام معرفی‌ام به نیروهای اطلاعاتی، هرگاه سؤالی را مطرح می‌کردند که پاسخ به آن باب میل نبود، با زیرکی می‌گفتم: من مشمول "عفو" شده‌ام و نان آن را می‌خوردم. مأموران مربوطه در موقعیتی قرار می‌گرفتند که نمی‌توانستند بگویند: کدام عفو؟

۱۵

چند روز بعد در خرداد ماه ۷۰ از زندان آزاد شدم. هیچ چیز از روز آزادی‌ام را به خاطر نمی‌آورم. می‌دانم متن انزجارنامه‌ای را نوشته و امضا کردم، ولی یادم نیست این کار را در چه مرحله‌ای و چگونه انجام دادم. گویی این بخش از دوران زندگی‌ام از

ذهنم پاک شده است. شاید باعث تعجب باشد من که ریزترین خاطرات زندانم را مو به مو به خاطر دارم، چگونه یادم نیست به چه شکل آزاد شدم و روز آزادیام چه مرحله‌ای را طی کردم. حتماً این را که چه ساعتی آزاد شدم نیز به یاد ندارم. فقط می‌دانم پیش از ظهر بود و درست مثل فیلم‌ها به هنگام بیرون آمدن از زندان لاجوردی را دیدم که در یک پیکان سفید رنگ به همراه راننده‌اش وارد زندان اوین می‌شد. من از طریق یک در کوچک، به دنیای آزاد و یا زندانی بزرگتر پای می‌گذاشتم؛ در حالی که لاجوردی برخلاف من، از میان در بزرگ اوین، به داخل می‌رفت. هر یک از ما به دنبال سرنوشت خود می‌رفتیم. ما در دو سمت میدان بودیم. بازی برای او به سرعت پایان یافت. من همچنان در این میدان حضور دارم. چیز به خصوصی از آن روز که می‌توانست و می‌تواند برای هر زندانی خاطره‌انگیز باشد، به یاد ندارم. گویی در حالت گما بودم و جسمم را بیهوش به بیرون از زندان منتقل کردند. حکم آزادیام که صادر شد، هیچ شوقی در من برنیا نگیخت. احساس می‌کردم پاره‌ای از من در زندان است و فرایم می‌خواند. پذیرفتن‌اش دشوار بود؛ بدون جواد و سیامک و... از زندان آزاد شدن... که دیگر نیستند... که نباید همچنان چشم به راهشان باشم... که نمی‌آیند، که نخواهند آمد... که هیچ‌گاه و هرگز... که... هنوز در آرزوی این بودم که به همراه تعدادی از بچه‌ها، درست آن‌گونه که سیامک می‌خواست، به مرخصی می‌رفتیم و داغ بازگشت را به دل ناصریان و زمانی و دیگر دژخیمان رژیم می‌گذاشتیم. ماه‌ها با این آرزو زندگی کرده بودم. صدها بار در خواب و بیداری، به تصویر کشیده بودم. حالا همه چیز رنگ باخته بود و من گویی در خلاء به سر می‌بردم. من به امیدی چند، با پای خود به زندان بازگشته بودم. آزادی برایم مفهومی نداشت. شاید اگر قبل از سال ۶۷ آزاد شده بودم، آن روز را با همه‌ی جزئیاتش به یاد می‌آوردم. ولی حالا نه! دنیای من با دنیای قبل از قتل‌عام‌ها نمی‌توانست یکسان باشد... بارها در زندان، در مراسم‌های مختلف شعر زیبای سعدی را خوانده بودم:

دمی با دوست در خلوت به از صد سال در عسرت

من آزادی نمی‌خواهم که با یوسف به زندانم

من آن مرغ سخن دانم که بر خاکم رود صورت

هنوز آواز می‌آید به معنی از گلستانم

اما حالا، این دیگر تنها اجرای یک شعر در جمع نبود، بلکه ندایی بود که از عمق جانم بر می‌خاست. غلیان یک خواهش و تمنای درونی بود. من به جامعه‌ای پای می‌گذاشتم که تقریباً همه چیزش برایم غریبه بود و از ارزش‌هایش به شدت گریزان بودم. محیطی که هیچ شور و شعفی را در من بر نمی‌انگیخت. احساس می‌کردم:

هنوز،

یک قفس شکسته

از هزار سرود آزادی

بیشتر مرا

به خنده‌های کودکانه می‌برد

من مانده بودم و دریا، تنها. مرا راهی به پری دریایی نبود تا دوباره برایم "دریایی و آبی" بخواند... در شبان مهتاب من دل به دل می‌گشتم تا کسی "از خاطرات اسب‌های مهتابی که کوچه باغ تمشک را با شیهه‌ی سپیدشان نقره می‌دادند" چیزی بگوید. شبی از شب‌ها، وقتی در سکوت و خلوت خویش به ماه خیره شده بودم، کسی آرام به من نزدیک شد و در گوشم نجوا کنان پرسید:

تا طلوع انگور چند ساعت راه است؟^{۱۲۶}

راستی تا طلوع انگور چند ساعت راه است؟ خیره نگاهش کردم. زمان را از یاد برده بودم. تنها به لبخندی اکتفا کردم.

با این همه، هنوز به امید طلوع انگورم و روزی که به تاکستان باز خواهم گشت؛ روزی که درخت انگور حیاط سالن ۱۹ گوهردشت را سلامی دوباره خواهم گفت...

پیوست‌ها

گزارش‌های غیرواقعی

گزارش یک مأمور سابق زندان اوین؛ کانون حمایت از زندانیان سیاسی
ایران (داخل کشور) و...

من ساکن سراب نیستم
آن‌که چاه زخم مرا دیده است
آوای آبی رنگ مرا شنیده است

کمال افخمی مأمور سابق اوین، در گزارش خود از این زندان، داستان عجیبی را در باره‌ی سعید شاهسوندی خلق می‌کند که چیزی جز لوٹ کردن واقعیت در بر ندارد. او می‌گوید:

در اواسط شهریورماه ۶۷ در زندان اوین رئیسی جانشین دادستان انقلاب وقت دستور داد شاهسوندی را به اتاقش بیاورند. بعد از ورود به اتاق همان‌طور که ایستاده بود به او گفت الان می‌فرستمت بند آموزشگاه و کاری می‌کنم در سالن بتوانی تردد داشته باشی. تو خوب دقت کن و هر چه در مورد زندانیان می‌دانی برایم جمع آوری کن. شاهسوندی که با چشم بند روبه‌روی میز رئیسی ایستاده بود با گردنی کج و صورتی اصلاح نکرده و دست‌هایی که به حالت احترام روی هم گذاشته بود با صدایی دو رگه گفت: چشم حاج‌آقا و عقب عقب به طرف در خروجی رفت و از اتاق خارج شد. در آن زمان زندانیان سیاسی را در بند آموزشگاه در سالن‌های ۲ و ۴ به صورت باز و در بند ۶ به صورت بسته نگهداری می‌کردند. در بندهای ۲ و ۴ زندانیانی بودند که حکم‌شان را گرفته بودند و می‌توانستند در کارگاه آموزشگاه و خارج از محوطه بند کار کنند. اما زندانیان بند ۶ منتظر حکم بودند و نمی‌توانستند از سالن خارج شوند. بعد از رفتن شاهسوندی رئیسی به کسانی که آن‌جا بودند، گفت: این از توابعین است و می‌خواهد برای ما کار کند اطلاعات زیادی از منافقین دارد و برای ما شخص مفیدی است. چند هفته بعد شاهسوندی را در کارگاه دیدم. در قسمت خیاطی کارگاه کار می‌کرد و مهره‌ی اطلاعاتی رئیس کارگاه (شخصی به نام ابراهیمی از عناصر وزارت اطلاعات) شده بود. او تمام اخبار کارگاه را به ابراهیمی می‌داد. شاهسوندی همچنین مسئول سالن ۲ شده بود و تمام کارهای سالن ۲ با او چک می‌شد... به طور کلی شاهسوندی در زندان نور چشم مسئولان به خصوص مبشری و مورد علاقه‌ی خاص حاج مجتبی بود و حتا آن قدر جرأت پیدا کرده بود که مسائل پرسنل را هم به مسئولان زندان گزارش می‌داد. بعد از این که زندانیان بند دو و چهار و به خصوص هم اتاقی‌های شاهسوندی متوجه شدند که او خبرچینی و جاسوسی می‌کند شاهسوندی را به سالن شش فرستادند. یکی از مسئولان زندان به من گفت که در سالن ۲ و ۴ آن قدر مورد نفرت قرار گرفته بود که ما احساس کردیم جانش در خطر است و او را جا به جا کردیم.^{۱۲۷}

برای روشن شدن موضوع، باید به این مهم اشاره کنم که سعید شاهسوندی در مرداد ماه

۶۷ دستگیر می‌شود و سازمان مجاهدین از همکاری شاهسوندی با مقامات رژیم زمانی اطلاع می‌یابد که وی برای نخستین بار در ۱۶ آذرماه ۶۷ تلفنی از شعبه‌ی بازجویی با همسرش در فرانسه تماس گرفته و خبر سلامتی‌اش را می‌دهد. تا پیش از این تاریخ، سازمان مجاهدین خلق اطلاعی از سرنوشت وی نداشته و چه بسا تصور می‌کرد که شاهسوندی در جریان عملیات "فروغ جاویدان" کشته شده است. در ۱۹ آذرماه ۶۷، رادیو "صدای مجاهد" در مورد وی دست به افشاگری می‌زند. دستگیری سعید شاهسوندی از سوی مقام‌های امنیتی جمهوری اسلامی، به خاطر مقاصد امنیتی و اطلاعاتی تا بهمن‌ماه ۶۷ مخفی نگاه داشته می‌شود و در دوم بهمن‌ماه ۶۷ برای اولین بار، آن‌هم بعد از افشاگری به حق سازمان مجاهدین خلق در مورد همکاری‌های نامبرده در زندان و در جریان سرکوب و شکنجه و... به ناگزیر مصاحبه تلویزیونی وی را پخش می‌کنند.

کمال افخمی زندانیان سابق، به دروغ مدعی می‌شود که در اواسط شهریورماه ۶۷ یعنی یک ماه بعد از دستگیر شدن شاهسوندی، شاهد گفت‌وگوی او و رئیس بوده است و به شاهسوندی مأموریت داده می‌شود که در میان زندانیان، آن‌هم مورد اعتمادترین‌شان یعنی توابان و منفعل‌های سالن ۲ جاسوسی کند!

توجه کنید، زندانی‌ای که دستگیری‌اش مدت‌ها مخفی نگاه داشته شده، برای جمع‌آوری اطلاعات به بندی فرستاده می‌شود که عمومی است و ظاهراً هواداران مجاهدین در آن‌جا به سر می‌برند و غافل از این که در اولین ملاقات، کل پروژه خواهد سوخت! کمال افخمی سپس به تشریح ترکیب زندانیان سالن‌های آموزشگاه پس از جریان قتل‌عام می‌پردازد که از اساس نادرست است. زندانیان سالن ۶ آموزشگاه، قبل از قتل‌عام به بند ۳ در بخش ۳۲۵ اوین منتقل شده بودند و این سالن خالی از زندانیان سیاسی شده بود. در جریان قتل‌عام همه‌ی افرادی که سابقاً در سالن ۶ به سر می‌بردند به غیر از تعدادی انگشت‌شمار، اعدام می‌شوند. در همان زمان سالن ۲ به توابان، منفعل‌ها و بریده‌ها و کسانی که در کارگاه کار می‌کردند، اختصاص داشت و تنها تعداد معدودی تازه دستگیر شده در آن به سر می‌بردند که افراد موجهی بودند. در سالن ۴ نیز تعدادی تواب، منفعل، کارگاهی و همچنین تعدادی از تازه دستگیر شده‌ها و افرادی که به شکل تنبیهی به آن‌جا آورده شده بودند، نگهداری می‌شدند که بخشی از آنان نیز در جریان قتل‌عام‌ها به شهادت رسیدند.

در واقع بعد از قتل‌عام در شهریور ۶۷، سالن ۶ آموزشگاه فاقد زندانی بود و در سالن ۲ نیز زندانیان تواب، منفعل و تعدادی از زندانیان مقاوم که کار را پذیرفته بودند به سر می‌بردند و بیشترشان در بهمن‌ماه همان سال آزاد شدند. سالن ۴ نیز به زندانیان سلطنت‌طلب و عادی و "غیرگروهی" محکوم دادستانی انقلاب، تعلق داشت. تنها تعدادی زندانی مقاوم در این دو سالن به سر می‌بردند و از شرایط سختی برخوردار

بودند. در آن دوران، زندانیان سیاسی محبوس؛ در اوین که پروسه‌ی قتل‌عام را پشت سر گذاشته بودند، اساساً در بند ۳ در ساختمان ۳۲۵ به سر می‌بردند و نه در آموزشگاه. بعد از مدتی، زندانیان عادی محکوم دادستانی انقلاب به سالن ۶ منتقل شدند و از فروردین ۶۸، کلیه‌ی زندانیان زنده‌مانده‌ی گوهردشت و بندهای اوین را به سالن ۴ منتقل کردند. پس از اندک زمانی، زندانیان سالن ۴ و ۶ جا به جا شدند. من به نمایندگی از طرف زندانیان، در هر دو سالن مزبور مسئول بند بودم. همچنین با تعدادی از زندانیانی که در شهریور ۶۷ در سالن ۲ به سر برده‌اند نیز هم‌بند بودم و بعدها خود نیز در سالن ۲ به سر بردم. آیا تصور می‌کنید حضور سعید شاهسونی در آموزشگاه اوین، آن‌هم در مصدر مسئولیت بند، واقعه‌ای است که امکان داشته باشد دور از چشم زندانیان مجاهد بماند؟ چگونه سعید شاهسونی می‌توانست در بندی حضور داشته باشد که من مسئولش بوده‌ام و از آن خبر نداشته‌ام؟!

برای تأکید بیشتر، باید اضافه کنم که تنها یک بار زندانیان مجاهد سعید شاهسونی را مشاهده کردند، آن‌هم نه در زندان بلکه در گردهمایی زندانیان در تالار رودکی در اسفندماه ۶۷ و در محاصره‌ی نیروهای اطلاعاتی.

زندانیان هرگز سعید شاهسونی را در زندان و در بندهای خود ندیدند، مگر در بازجویی‌های "کمیتة مشترک" و وزارت اطلاعات؛ چه برسد به آن که بخواهد مسئول سالن‌های ۲ و ۴ بوده و در بند ۶ نیز حضور داشته باشد. از همه مضحک‌تر ادعای آخری است که می‌گوید سعید شاهسونی در میان بریده‌ها و توابان امنیت جانی نداشت و به همین علت وی را به میان زندانیان زیرحکمی و سرموضعی می‌فرستند! این هم از بدایع کار تاریخ‌سازی ما ایرانیان است. اگر کسی اندکی دقت به خرج دهد، با من همراه خواهد شد که این داستان از اساس ساختگی است و ذره‌ای حقیقت در آن نیست.

از این تراژیک‌تر امکان ندارد. هم‌پایه قرار دادن یک همکار و مدرسان وزارت اطلاعات و شکنجه‌گرانش با گزارشگران ساده در سالن ۲ و کارگاه اوین. آن‌هم فردی که به خاطر خدماتش، نه تنها از اعدام رهیده بلکه در کمتر از سه سال، از زندان آزاد شده و تحت‌الحفظ و با اختصاص سرمایه‌ای جهت راه‌اندازی کتابفروشی، به خارج از کشور فرستاده می‌شود.

تدوین‌کنندگان کتاب "قتل‌عام زندانیان سیاسی" و "دهمین سالگرد فروغ جاویدان" توجهی ندارند که چاپ اظهارات افخمی، حتا در تضاد با اطلاعیه‌های سازمان مجاهدین خلق در مورد سعید شاهسونی است. آیا نباید اندکی اندیشه کرد و دست‌کم از خود پرسید: انتقال یک زندانی، آن‌هم در حد سعید شاهسونی که در رابطه با مسائل امنیتی و اطلاعاتی، می‌تواند منشأ خدمات بسیار زیادی به رژیم باشد، به سالن ۲ آموزشگاه که اکثراً تواب و بریده و منفعل بودند، چه منفعتی برای رژیم دارد؟ مگر سعید شاهسونی قرار است چه نوع اطلاعاتی را از یک مشت تواب، بریده، زندانی سارق مسلح و... تهیه کند که

بازجویان زندان از انجامش عاجز بوده و رژیم مجبور شده باشد که مهم‌ترین مهری اطلاعاتی‌اش را به آن اختصاص دهد؟ شاهشوندی در میان زندانیان عادی و سلطنت‌طلب، منشاء چه خدمتی برای رژیم می‌توانست باشد؟ آیا رژیم محتاج کار کردن وی در کارگاه و به جیب زدن چند ده تومان از قبل او بود که در مهرماه ۶۷ وی را به کارگاه اوین بفرستند؟! تازه در کارگاه اوین چه خبر است که قرار است سعید شاهشوندی آن را به اطلاع مسئولان برساند؟ آیا قرار است گزارش کند که فلانی کم‌کاری می‌کند و یا درز شلوار را درست نمی‌دوزد تا "برادران پاسدار" به هنگام استفاده از آن با شرمندگی مواجه شوند...؟ آیا از خودتان نپرسیده‌اید چرا هیچ یک از زندانیان آزاده‌ای مجاهد ادعا نکرده است و نمی‌کند که سعید شاهشوندی را دیده و یا با او هم‌بند بوده است؟ آیا واقعاً لحظه‌ای به آن‌چه که می‌گوییم و انتشار می‌دهیم، می‌اندیشیم؟ آیا وظیفه‌ای در این مورد برای خود قائلیم؟ آیا به هوش و ذکاوت خوانندگان نوشته‌های خود باور داریم؟ تلاش من، نه در جهت رهانیدن سعید شاهشوندی از اتهام‌هایی که متوجهی اوست، بلکه اتفاقاً اعتراض به کسانی است که با روایت داستان‌های دروغ، مسائل را مخدوش و سپس لوٹ می‌کنند.

۲

در آستانه‌ی سفر مجدد گالیندوپل نماینده‌ی ویژه کمیسیون حقوق بشر سازمان ملل متحد به ایران، کانون حمایت از زندانیان سیاسی ایران (داخل کشور) نامه‌ای به وی می‌نویسد که یک رونوشت آن نیز برای جامعه حقوق بشر ایران در فرانسه ارسال می‌شود. در این نامه آمده است که:

در مقدمه به اطلاع می‌رساند که کانون حمایت از زندانیان سیاسی ایران (داخل کشور) یگانه نماینده‌ی متشکل خانواده‌های شهدا و زندانیان سیاسی ایران است. فعالین اصلی این سازمان، بستگان شهدا و زندانیان سیاسی ایران و جمعی از زندانیان سیاسی سابق هستند. کانون در میان خانواده‌های شهدا و زندانیان چپ اعتبار و نفوذ ویژه‌ای دارد و با برخی از خانواده‌های شهدا و زندانیان مجاهد نیز در ارتباط است. نشریه‌ی "بانگ رهایی" که تاکنون ۱۵ شماره‌ی آن در داخل کشور منتشر شده است، ارگان کانون حمایت از زندانیان سیاسی ایران (داخل کشور) است...^{۱۲۸}

کانون حمایت از زندانیان سیاسی ایران (داخل کشور) نامی بود که پیروز دوانی بر فعالیت‌های خود و چند تن از دوستانش در ارتباط با حمایت از زندانیان سیاسی و احقاق حقوق آن‌ها گذارده بود. با توجه به شرایط و فشارهای دهه ۶۰ و به ویژه پس از قتل عام ۶۷، اقدام او ستایش برانگیز و از سر حسن نیت بود. اما دایره‌ی نفوذ و وسعت کانون

آن‌گونه که در اطلاعیه‌های آن آمده نبود. پیروز در اواخر سال ۶۹ به همراه دو نفر دیگر که آن‌ها هم مارکسیست بودند، در رابطه با فعالیت‌هایش که با کمی مسامحه می‌توان گفت علنی بود، دستگیر و دو سال در زندان به سر برد که با توجه به محکومیت‌های سنگین پس از قتل‌عام، محکومیت کمی بود. هنگامی که او از زیر بازجویی خارج شده و به بندهای زندان راه یافت، من در شرف آزادی از زندان بودم ولی او پس از انتقال به سالن ۳ آموزشگاه با دوستان نزدیکم هم‌بند شد. پیروز بعد از آزادی از زندان نیز در اشاعه‌ی راه و روشی که صحیح می‌پنداشت درنگ نکرد و همچنان به آرمان‌های وفادار ماند و عاقبت در جریان قتل‌های زنجیره‌ای در شهر یور ۷۷ جاودانه شد^{۱۲۹}. تعهد پیروز به مبارزه در راه آزادی، دموکراسی و حقوق بشر و تلاش او برای تحقق آن در شرایط خفقان و سرکوب رژیم، متأسفانه از سوی عده‌ای به همکاری با وزارت اطلاعات تعبیر می‌شد. بدون شک داورهای عجولانه و نادرست او را تا آخرین روزهای حیات رنج می‌داد.^{۱۳۰}

نویسندگان نامه، پس مقدمه‌ای که در بالا آمد، از زبان بستگان اعدام‌شدگان و زندانیان سیاسی به شرح انعکاس دیدار قبلی گالیندویل از جمهوری اسلامی ایران می‌پردازند:

... روز جمعه قرار بود نماینده ویژه به گورستان خاوران بیایند. امیدوار بودیم در آنجا بتوانیم با او صحبت کنیم. اما کمتر کسی از بستگان اعدام‌شدگان یا زندانیان سیاسی توانست خود را در آن روز به گورستان خاوران برساند. در جاده‌ی خاوران تا سه راه افسریه هر کیلومتر یک ماشین گشت پاسداران ایستاده بود. اتومبیل‌ها را متوقف می‌کردند و در صورت شناسایی بستگان زندانیان آن‌ها را به تهران برمی‌گرداندند. هر کس مقاومت می‌کرد دستگیر و مدتی زندانی شد. شاهدان عینی می‌گفتند که در گورستان خاوران روی گورهای دسته‌جمعی را با نیم متر خاک تازه پوشانده بودند. ظاهراً عده‌ای از زنان منکراتی (اعضای گروه گشت اداره‌ی مبارزه با منکرات) را به نام زندانی سیاسی به خاوران آورده و به نمایندگی ویژه معرفی کرده بودند. این افراد ادعا کرده بودند که به زودی از زندان‌های رژیم آزاد خواهند شد.^{۱۳۱}

نویسندگان نامه، بدون آن که خود در محل حضور داشته باشند، با اتکا به شایعات موجود و بدون بررسی و تأمل لازم حتا از خود نمی‌پرسند چرا باید در چنان جایی

129 پیروز به حکم محسنی‌اژه‌ای و به دستور دری‌نجف‌آبادی توسط مهدی ریاحی یکی از مأموران وزارت اطلاعات به قتل رسید. رجوع کنید به کتاب آقای خاتمی هشیار باش! (چشم‌های اطلاعاتی‌ات جانان بین‌المللی‌اند).

130 یکی از دوستان نزدیکم بعدها برایم تعریف کرد که در اثر القائنات تعدادی از کسانی که وی را عامل وزارت اطلاعات معرفی می‌کردند ارتباطش را با پیروز قطع کرده بود. او می‌گفت: پس از شهادت پیروز، تا دو سال مدام خودم را سرزنش می‌کردم.

131 نشریه سیاسی-تئوریک آغازی نو، دوره‌ی دوم، شماره‌ی ۸ پاییز ۱۳۷۰، صفحه‌های ۴۹ و ۵۰.

زندانیان سیاسی جعلی را به دیدار گالیندوپل ببرند؟ محمل‌شان چیست؟ زندانیان جعلی، برای خون‌خواهی یارانشان بر مزار آنان گردآمده‌اند و یا آمده‌اند تا یاران دیروزشان را لعن و نفرین کنند؟!

گالیندوپل، قصد دیدار از گورستان خاوران را نداشت که بخواهد چنان اتفاق‌هایی در راه افتاده باشد. همه چیز برایش از قبل برنامه‌ریزی شده بود. مسئولان رژیم حتی حاضر نبودند یک زندانی سیاسی واقعی و مقاوم را به او نشان دهند، آن وقت چگونه ممکن است برنامه‌ی دیدار او را از گورهای دست‌جمعی ترتیب دهند؟ نویسندگان نامه توجهی نمی‌کنند اگر قرار بود گالیندوپل از گورستان خاوران یا یکی از گورهای دست‌جمعی دیدار به عمل آورد، رژیم نیز همزمان باید غزل خداحافظی را می‌خواند.

نکته‌ی جالب توجه و بدیع آن است که نویسندگان نامه موضوع دیدار جعلی گالیندوپل از گورستان خاوران و ملاقات او با منکراتی‌ها را خطاب به گالیندوپل می‌نویسند که اساساً خود بهتر از هر کس واقف است که به محل مزبور نرفته و چنان دیداری نیز انجام نگرفته است.^{۱۳۲} تصور کنید نماینده ویژه وقتی با چنین اخبار و اطلاعات نادرستی در رابطه با فعالیت‌های خود مواجه می‌شود، در ارتباط با دیگر اخبار رسیده مبنی بر نقض حقوق بشر توسط رژیم چگونه برخورد خواهد کرد؟

۳

حسین مختارزیبایی یک هوادار سابق مجاهدین، در مراسم یادبود قتل‌عام زندانیان سیاسی که توسط "عفو بین‌الملل" در دانشگاه جرج واشنگتن شهر واشنگتن دی سی ایالات متحده آمریکا برگزار شده، در باره‌ی دیدار گالیندوپل و هیئت همراه از زندان اوین می‌گوید:

در ۱۹۹۰ نماینده‌ی کمیساریای عالی حقوق بشر سازمان ملل متحد برای اولین بار جهت سرکشی به وضعیت زندان‌ها به ایران سفر کرد. رژیم ملاها همه‌ی ما ۹۰۰ نفر را از دید آن‌ها مخفی نمود و به جای ما پاسداران خود و دیگر زندانیان عادی را به عنوان زندانیان سیاسی به هیئت سازمان ملل معرفی نمود. خوشبختانه از آن‌جا که هیئت سازمان ملل اسامی و عکس چند تن از زندانیان بازمانده از قتل‌عام را داشت و مهم‌تر این که هیئت اصرار به ملاقات با او داشت و از طرفی هم رژیم غافلگیر شده بود نمی‌توانست جایگزینی برای او پیدا کند نهایتاً به واسطه همین فرد هیئت سازمان ملل موفق به یافتن ما گردید. پس از یافتن ما، هیئت سازمان ملل جهت حفظ جانمان، اقدام به تهیه‌ی کارتکس‌های ویژه برای ۹۰۰ بازمانده همراه با

132 گالیندوپل و تیم همراه او در سفرهایش به ایران از اساس موضوع فوق را تکذیب می‌کنند.

عکس‌هایمان نمود.^{۱۳۳}

نمی‌دانم آیا واقعاً آن‌گونه که حسین مختارزیبایی مطرح می‌کند، ترتیب دهنده‌ی گرده‌مایی فوق عفو بین‌الملل بوده است یا نه؟ ولی امیدوارم ادعاهای این‌چنینی مورد رسیدگی بین‌المللی قرار نگیرند. چرا که در اولین قدم کذب آن‌ها مشخص می‌شود و جنایتی که سخن از آن می‌رود، تحت‌الشعاع قرار می‌گیرد. نمی‌توانم درک کنم در جایی که از جنایت سازمان‌یافته‌ی رژیم صحبت می‌شود، چه نیازی به طرح ادعاهای واهی و نسبت دادن آن‌ها به مجامع بین‌المللی است؟ کجا هیئت سازمان ملل جهت حفظ جان زندانیان سیاسی "اقدام به تهیه‌ی کارتکس‌های ویژه برای ۹۰۰ بازمانده" همراه با عکس‌هایشان کرد؟ اگر چنین موردی حقیقت داشت، چه نیازی بود که زندانیان سیاسی آزادشده‌ای که در آن موقع زندان بودند، سال‌ها برای گرفتن پناهندگی از کمیساریای عالی پناهندگان پشت درها باقی بمانند و کیس‌های پناهندگی‌شان پذیرفته نشود؟ چه نیازی به چنین داستان‌سرایی‌هایی است و چه مشکلی از ما را حل می‌کند؟ موضوع گرفتن عکس و تهیه کارتکس نیز چیزی نبود جز آن که "اداره‌ی تشخیص هویت" وابسته به اداره‌ی "آگاهی" و "شهربانی کل کشور" وقت برای تکمیل پرونده‌هایشان اقدام به عکس‌برداری و تهیه کارتکس‌های جدید از زندانیان کرد. اقدام رژیم برای به روز کردن اطلاعاتش چه ربطی به سازمان ملل و... دارد؟

۴

نیم‌پروورش در باره‌ی یکی از وقایع تأسف‌باری که بعد از پایان قتل‌عام در گوهردشت اتفاق افتاد، به اشتباه می‌نویسد:

خلیل بینایی ماسوله از حزب توده خودکشی در ۷ شهریور ۱۳۶۷ در بند انفرادی گوهردشت (وی در سال ۵۸ به جرم حمل اسلحه برای سچفخا دستگیر شده و در زندان به حزب توده گرایش یافته بود).^{۱۳۴}

سرهنگ خلیل بینایی ماسوله، در خرداد ۶۲ در ارتباط با سازمان نظامی حزب توده دستگیر شد و در قتل‌عام شهریور ۶۷ در گوهردشت سر بر راه آرمانش نهاد. فردی که نیم‌پروورش سعی می‌کند در باره‌ی او توضیح دهد، جلیل شهبازی است که در زندان به سازمان "اکثریت" گرایش پیدا کرده بود.

۵

دکتر غفاری در باره‌ی افرادی که در کارگاه کار می‌کردند، می‌نویسد:

مرد‌ها در کارگاه نجاری قنداق تفنگ می‌ساختند... عده‌ای کلید برق

133 متن سخنرانی مزبور در سایت جبهه‌ی همبستگی خلق به تاریخ ۱۵ جولای ۲۰۰۴ آمده است.
134 نبردی نابرابر، نیم‌پروورش، انتشارات اندیشه و پیکار، صفحه‌ی ۱۳۰.

می‌ساختند که در فروشگاه‌های لوازم برقی و تعمیرگاه‌های اتومبیل به فروش می‌رسید. یک فوج جهاد هم بود که کارش ساختن سلول و بند زندان بود... اکثریت اعضای بند جهاد یعنی حدود ۴۰۰ زندانی اکثراً از مجاهدین بسیار جوان بودند تشکیل می‌داد تجربه‌ای در کار ساختمان و یا سایر کارها نداشتند.^{۱۳۵}

به این ترتیب دکتر رضا غفاری نشان می‌دهد که مجاهدین زندانی، اکثریت بند ۴۰۰ نفره جهاد را بعد از قتل‌عام تشکیل می‌داده‌اند. اما واقعیت مطلب: بند جهاد و کارگاه گوهردشت در دوران قبل از قتل‌عام، برخلاف نظر دکتر رضا غفاری که در جایی دیگر می‌گوید: "از ۲۰۰ نفری از منفعل‌ها و ثوابان سابق که مصاحبه را بدون قید و شرط پذیرفته بودند تشکیل شده بود".^{۱۳۶} تنها از ۷۰ تا ۸۰ نفر زندانی عادی تشکیل شده بود و در میان آن‌ها ۵-۶ زندانی مجاهد به چشم می‌خوردند که برای آزادی قریب‌الوقوع به آن‌جا برده شده بودند و نه صرفاً برای کار کردن در آن‌جا. آن دوره در اوین نیز رسم بود تعدادی از افرادی را که می‌خواستند زودتر از موعد آزاد کنند ابتدا مدتی به بند کارگاه می‌بردند تا در ذهن فرد جا بیافتد که از بند کارگاه آزاد شده است. برادران ذاکری (محمود، محمد باقر، جلال)، حمید اشتری و احمد رضا محمدی مطهری که در سال ۷۱ دوباره دستگیر و در سال ۷۲ به شهادت رسید، قبل و بعد از قتل‌عام از کارگاه و جهاد گوهردشت آزاد شدند. تنها احمد منتظری به جمع ما پیوست و سال‌ها بعد آزاد شد. اتفاقاً هیچ یک از آنان از "مجاهدین بسیار جوان" نیز نبودند و چند تن از آنان چون محمود ذاکری، محمدباقر ذاکری و احمد رضا محمدی مطهری متأهل بوده و کم‌سن‌ترین‌شان حمید اشتری بود که وقتی به بند جهاد برده شد، ۲۷ ساله بود. بعد از قتل‌عام و قبل از انتقال زندانیان گوهردشت به اوین، تحت فشارهای ناصریان و لشکری، به مدت یک ماه تعداد ۷۰ زندانی مجاهد که سابقاً در بند ۱ کنار جهاد به سر می‌بردند، به کار در کارگاه گماشته شدند. همه‌ی این افراد در بهمن ماه ۶۷ به اوین منتقل شدند. در زندان گوهردشت، فوج جهادی وجود نداشت و چنان نهضتی در زندان نیز پا نگرفته بود. گوهردشت از گنجایش کافی برای نگهداری زندانی برخوردار بود و حتا تعدادی از سالن‌های آن تا قبل از قتل‌عام خالی بود و مورد استفاده قرار نمی‌گرفت. نهضت گسترش دادن زندان‌ها، مربوط به سال ۶۰-۶۲ بود و نه بعد از قتل‌عام‌ها؛ برای نمونه می‌توان به تلاش لاجوردی برای راه‌اندازی ساختمان آسایشگاه در اوین و نیز اقدام حاج داوود برای راه‌اندازی ۲۰ واحد مسکونی در قزل‌حصار، اشاره کرد. در کارگاه نجاری گوهردشت، زندانیان مشغول به ساختن جعبه‌ی مهمات بودند و نه قنداق تفنگ. کلید برق نیز که کاری است فنی و نیازمند وسائل و دستگاه‌های ویژه، در

135 خاطرات یک زندانی، دکتر رضا غفاری، صفحه‌ی ۲۶۴.

136 پیشین، صفحه‌ی ۲۳۵.

گوهردشت ساخته نمی‌شد! اما دکتر غفاری هنگامی که می‌خواهد آزادی زندانیان مارکسیست در سوم اسفند ۶۷ را توضیح دهد، این گونه می‌نویسد:

در بهار سال ۱۳۶۸ تعداد زیادی زندانی را سوار اتوبوس کردند و در حلقه‌ی حفاظت شدید پاسداران مسلح به جلو دفتر موقت کمیسیون حقوق بشر در تهران بردند. این تظاهر کنندگان از روی اکراه و ترس، شعارهایی در محکومیت گزارش‌های حساس کمیسیون سر دادند.^{۱۳۷}

موضوع به دقت تنظیم شده است و بعید است دکتر غفاری تاریخ آن را به اشتباه بهار ۶۸ ذکر کرده باشد. این موضوع در ۳ اسفند ماه ۶۷ و مقارن آزادی زندانیان مارکسیست و از جمله آقای غفاری شکل گرفت. البته خود او می‌تواند به دلایل گوناگون، در جلسه و راهپیمایی مزبور شرکت نداشته باشد، از جمله رفتن به مرخصی قبل از آن تاریخ. ولی ذهنیتی نسبت به تاریخ آن ایجاد نمی‌کند. به کار بردن عبارت "تعداد زیادی زندانی" درست نیست، آنان زندانیانی بودند که ظاهراً مشمول "عفو" خمینی در ۲۲ بهمن همان سال قرار گرفته بودند. ترکیب آن‌ها متشکل از اکثریت مطلق زندانیان مارکسیست مرد زندان، زنان مارکسیست که شرایط دادستانی برای آزادی را پذیرفته بودند، توابان، بریدگان و بخشی از منفعل‌های مجاهد که هیچ یک در دوران قتل‌عام به دادگاه برده نشده بودند، بود. حتا یک نفر از کسانی که در کارگاه گوهردشت برای مدت کوتاهی کار کرده بودند، جزو آزادشدگان نبود. تعداد معدودی از افراد بند ما را به جلسه‌ی مزبور برده و بعد از اتمام آن، بدون شرکت دادن‌شان در راهپیمایی، به زندان بازگرداندند و تعدادی انگشت‌شمار را نیز به مرخصی فرستادند. زندانیانی که قرار بود آزاد شوند، بعد از اتمام راهپیمایی که فیلم آن از طریق سیمای جمهوری اسلامی پخش شد، به خانه‌های خود رفتند. اتفاقاً سیمای جمهوری اسلامی نیز تلاش می‌کرد با افراد و خانواده‌ی کسانی مصاحبه کند که سابقه‌ی هواداری از مجاهدین داشتند تا بلکه غالب آزادشدگان را زندانیان مجاهد جا بزنند. این در حالی بود که تعداد آن‌ها کمتر از ۳۰ درصد آزادشدگان بود.

برای بررسی بی‌طرفانه‌ی مسائل زندان و سرگذشت مقاومت در زندان، قبل از هر چیز، می‌بایستی عنصر زمان و مکان را در تحلیل‌ها و گزارش‌ها دخیل داد. شرمندگی ناشی از کارکردن در کارگاه که انعکاس بیرونی نداشت و حاصل نگاه داشتن جو اعدام بر سر زندانیان بود، کمتر از شرکت در سمینار "بیعت با امام" در تالار رودکی و راهپیمایی به سوی دفتر سازمان ملل، برای محکومیت دفاع سازمان‌های بین‌المللی از زندانیان سیاسی است. متأسفانه در این سمینار اکثریت بالای زندانیان مارکسیست آزادشده، حضور داشتند! در هر صورت، همه‌ی این اعمال بر می‌گشت به جو غالب بعد از قتل‌عام زندانیان سیاسی و فضای یأس‌آلود و دلمرده‌ی آن روزها.

اعدام زندانیان سیاسی تحت عنوان قاچاقچی

از ذهنیت تا واقعیت؛ سیاست به غایت غیرانسانی‌تر رژیم و...

تاریخ به راه راست رود که روا
نیست در تاریخ تبذیر و تحریف

ابوالفضل بیهقی

۱

به چالش گرفتن موضوع "اعدام زندانیان سیاسی تحت عنوان قاچاقچی" شاید یکی از بحث‌انگیزترین موضوعاتی باشد که در این کتاب به آن پرداخته شده است.^{۱۳۸} بعد از قتل‌عام زندانیان سیاسی در سال ۶۷ و سبعیتی که رژیم در این میان به کار گرفته بود، گروه‌ها و جریان‌های سیاسی در فضای ذهنی ناشی از این قتل‌عام‌ها و عدم حضور در کشور و تلاش جهت کنترل وقایع از راه دور، خبر از روی آوردن رژیم به سیاست اعدام زندانیان سیاسی تحت عنوان قاچاقچی دادند.^{۱۳۹} اگرچه آن‌ها به زعم خود در صدد افشای سیاست ضدانسانی رژیم برآمده بودند ولی آن‌چه که دور از نظر می‌ماند، حقیقت واقعه بود که بسیار وحشیانه‌تر و غیرانسانی‌تر می‌نمود.

درست در زمانی که رژیم به دنبال اعدام مخفیانه‌ی زندانیان سیاسی در زندان‌های کشور و عدم پذیرش مسئولیت آن بود، کلیه‌ی گروه‌های سیاسی در خارج از کشور تبلیغ می‌کردند که رژیم در ملاءعام اقدام به دارزدن زندانیان سیاسی تحت عنوان قاچاقچی و بدون اعلام گرایشات سیاسی آن‌ها کرده است!

۲

سازمان مجاهدین برای اثبات ادعای خود گزارش کرد:

هفته دوم فروردین (۶۸): در همدان و چند شهر دیگر، قریب دویست تن از زندانیان سیاسی را در ملاءعام به دار آویختند. رژیم این اعدام‌ها را به عنوان قاچاق‌چیان مواد مخدر در روزنامه‌هایش اعلام کرد. مجاهدین خلق بر اساس اسامی اعلام شده در روزنامه‌ها و گزارش‌هایی از داخل کشور ده‌ها مجاهد خلق را شناسایی کردند. در بسیاری از این اعدام‌ها زندانیان سیاسی پیش از شهادت فریاد می‌زدند: "ما زندانیان سیاسی هستیم، مرگ بر خمینی، درود بر رجوی، زنده باد آزادی". گزارش‌های موثق نشان از حلق‌آویز کردن ۴ مجاهد خلق در میدان صادقیه تهران، ۷ مجاهد خلق در میدان مولوی، ۸ مجاهد خلق در میدان پیروزی، ۳ مجاهد خلق در منطقه‌ی هفت چنار می‌دهد. ...^{۱۴۰}

قبل از آن که به این موضوع پرداخته شود بایستی دید اعدام زندانی سیاسی آن‌هم در ملاءعام و به تعداد "دویست تن" در یک هفته تحت عنوان قاچاقچی چه منفعتی برای رژیم دارد و رژیم با دست زدن به این شیوه چه هدفی را دنبال می‌کند؟ برای نیل به این

138 انتقاد از گروه‌های سیاسی به هیچ وجه به منزله‌ی نفی تلاش‌های آن‌ها برای افشای چهره‌ی رژیم در انتظار و مجامع بین‌المللی نیست.

139 گروه‌های سیاسی از امکان تحقیق مستقل در مورد اخباری که از طریق منابع‌شان به دست می‌آوردند محروم می‌باشند.

140 ویژه نامه کمیسیون انتشارات شورای ملی مقاومت ایران، ایران زمین شماره ۱۱۲ دوشنبه ۱۶ مهر ۱۳۷۵.

مقصود ابتدا بایستی پرسید رژیم با روی آوردن به این شیوه:

- ۱- آیا اعدام زندانیان سیاسی را انکار می‌کند؟
 - ۲- آیا خود را از شر زندانیان سیاسی خلاص می‌کند؟
 - ۳- آیا زندانیان سیاسی و گروه‌های سیاسی متبوع آنان را بدنام می‌کند؟
- با اعدام زندانیان سیاسی تحت عنوان قاچاقچی، کدام یک از گزینه‌های فوق تحقق می‌یابد؟

رژیم پیش‌تر بدون این که کوچکترین پاسخ‌گویی در بین باشد، خود را از شر هزاران زندانی سیاسی در خلال قتل‌عام گسترده‌ی تابستان ۶۷ خلاص کرد. این خود نشان دهنده‌ی آن است که بعدها نیز می‌تواند دست به چنین کاری بزند و در عمل نیز چنین کرد و خواهد کرد. چه با اعدام کردن در درون زندان و عدم پذیرش آن و چه از طریق قتل‌های سیاسی در جامعه.

چرا رژیمی که تا این حد غیر پاسخ‌گو است، بایستی زندانی سیاسی را که به راحتی می‌تواند بدون آن که کسی از دستگیری وی مطلع شود، در زندان سر به نیست کند و مسئولیت آن را نیز نپذیرد، به خیابان آورده و تحت عنوان قاچاقچی اعدام کند که مجبور باشد تبعات بعدی آن را نیز متحمل شود؟

- رژیم زمانی می‌تواند اعدام زندانیان سیاسی را انکار کند که ابتدا دستگیری آن‌ها را انکار کرده باشد. سیاستی که بعد از سال ۶۷ در پیش گرفت و من مشخصاً ده‌ها مورد آن را سراغ دارم که در ارتباط با دوستانم اتفاق افتاد. همگی آن‌ها در زندان‌های رژیم و یا در خانه‌های امن آن به دار آویخته شدند.

- زمانی رژیم می‌تواند زندانیان سیاسی و گروه‌های متبوع آنان را بدنام کند که توأمان اتهام‌های سیاسی را همراه با اتهام‌های غیراخلاقی و یا قاچاق مواد مخدر اعلام کند. این سیاست هم منطقی است و هم قابل فهم و کارساز. رژیم به این طریق می‌تواند تبلیغ کند مخالفانش در قاچاق مواد مخدر و اقدام‌های غیراخلاقی دست دارند. چنان که بارها از چنین سیاستی استفاده کرده است.

در بهمن‌ماه سال ۶۷ در ارتباط با گروه "عیاران" (دسته‌ای از اهل حق) در سرخه حصار کرج که رهبر آنان صفی‌قلی اشرفی به مجاهدین و شورای ملی مقاومت التفات داشت، این گونه عمل کرد. تعدادی از آنان را در زندان و تعدادی دیگر را در شهریار و سرخه حصار کرج در ملاءعام به دار آویخت و جرایم آن‌ها را تلفیقی از عناوین سیاسی و "غیراخلاقی"، قاچاق مواد مخدر و قتل اعلام کرد. به این طریق در جامعه القا می‌کرد که دشمنان ما را چنین افرادی تشکیل می‌دهند. اعدام "عیاران" در بهمن ۶۷ ایده‌ای شد برای گروه‌های سیاسی تا در سال ۶۸ اعلام کنند که بسیاری از اعدام‌شدگان تحت عنوان قاچاقچی را زندانیان سیاسی تشکیل می‌دهند. کسی آن‌ها را مورد خطاب قرار نمی‌داد و خود آن‌ها نیز از ذکر این نکته‌ی ظریف غافل بودند که چرا رژیم مانند

موضوع "عیاران" به اتهام‌های سیاسی افراد اشاره‌ای نمی‌کند؟! دستگاه‌های تبلیغاتی رژیم در سال‌های ۵۹-۵۸ بعد از حمله‌ی نیروهای حزب‌اللهی به دفاتر گروه‌های سیاسی، اعلام می‌کردند که مقادیر متناهی وسایل پیش‌گیری از بارداری و مجلات و فیلم‌های سکسی و وافور و تریاک و... کشف کرده‌اند. این نوع تبلیغات قابل فهم است. چرا که دفتر یک گروه سیاسی را "محل فساد" اعلام داشته و بالطبع اعضای آن نیز از عوامل اشاعه دهنده‌ی فساد شمرده می‌شوند. حال تصور کنید به دفتر فوق حمله کرده و در تبلیغات رسمی بدون ذکر این مسئله که این دفتر وابسته به فلان گروه سیاسی بوده است، تنها به این نکته اکتفا کند که:

یک مرکز فساد در... با حمله نیروهای حزب‌اللهی و مردمی تسخیر شد و از ادامه‌ی کار عوامل آن جلوگیری به عمل آمد. با این شیوه کدام حساسیت در جامعه در ارتباط با فلان گروه سیاسی ایجاد می‌شود؟ مسئله‌ی اعدام زندانیان سیاسی تحت عنوان قاچاقچی بدون ذکر هویت سیاسی آن‌ها درست به مانند همین مثال است و از اساس بی‌فایده و بی‌حاصل است و مسئله‌ای از رژیم حل نمی‌کند.

مگر مقامات رژیم برای ایجاد رعب و وحشت در جامعه، قاچاقچی و یا قاتل کم دارند که برای جبران آن مجبور باشند زندانیان سیاسی را تحت این عنوان اعدام کنند؟ طبق قانون تشدید مجازات مصوب مجمع تشخیص مصلحت، مقامات قضایی می‌توانستند روزانه ده‌ها تن را روانه‌ی جوخه‌های اعدام کنند. نیازی به انجام چنین کارهای نابخردانه‌ای نیز نداشتند. مگر این که آن‌ها را احمق‌هایی فرض کنیم که حتا از درک ساده ترین امور نیز عاجزند. آن وقت باید قبل از هر چیز بر سرنوشت خود گریه ساز کنیم که ۲۵ سال است نتوانسته‌ایم بر این "احمقان" چیره شویم. نباید از خود بپرسیم، چرا آن‌ها خود را در چنان مخمصه‌ای قرار می‌دهند که زندانیان در میان مردم فریاد بزنند:

ما مجاهد خلقیم، ما زندانی سیاسی هستیم، مرگ بر خمینی، درود بر رجوی،
زنده باد آزادی

مگر کمر به نابودی خود بسته‌اند؟ مگر قرار است تربیون به دست مخالفان خود دهند؟

۳

اعلام موارد غیرواقعی و غیرعقلایی تنها دست مقام‌های رژیم را در سرپوش گذاشتن بر جنایات‌شان باز می‌گذارد و اعتماد دستگاه‌های بین‌المللی نسبت به ادعاهای قربانیان نقض حقوق بشر را زیر سؤال می‌برد. عفو بین‌الملل در دوم فوریه ۱۹۹۰ در بیانیه‌ی کتبی پیرامون وضعیت حقوق بشر در ایران که توسط شورای اجتماعی اقتصادی سازمان ملل منتشر و در چهل و ششمین اجلاس کمیسیون حقوق بشر سازمان ملل در ژنو توزیع گردیده از جمله با سادگی هر چه تمام‌تر گزارش کرده است: به عفو بین‌الملل

از طرف بعضی‌ها گفته شده است که مقام‌های ایرانی به این سیاست روی آورده‌اند که مخالفان سیاسی خود را متهم به اعمال جنایی کنند تا آن‌ها را در انظار عمومی بی‌اعتبار سازند.

اگر رژیم هویت سیاسی افرادی را که اعدام شده‌اند، انکار می‌کند، چگونه گروه‌های سیاسی متبوع آنان و یا خود آنان که هیچ هویت سیاسی ندارند بدنام می‌شوند؟! شورای ملی مقاومت در کتاب "حقوق بشر خیانت شده"^{۱۴۱} با چاپ بریده‌ای از روزنامه‌ی جمهوری اسلامی که خبر از ۷۹ قاچاقچی که به جرم توزیع هزاران کیلو مواد مخدر اعدام شده‌اند، داده، روی این مطلب تأکید کرده است که محمد یونسی اعدام شده در همدان، محمدقلی ابراهیمی، اعدام شده در رشت، بیژن بیگلری، اعدام شده در کرمانشاه، بهرام کاظمی و مسعود ثابت، اعدام شده در شیراز زندانیان سیاسی بوده‌اند که به جرم مواد مخدر اعدام شده‌اند.

همین مطلب در گزارش دوم فوریه عفو بین‌الملل نیز آمده است. تمامی گروه‌های سیاسی ایرانی نیز روی اعدام زندانیان سیاسی تحت عنوان قاچاقچی دست گذاشتند. گالیندوپل به هنگام دیدارش از ایران با کمی تحقیق از افرادی مانند مهندس بازرگان خط بطلانی بر این ادعا کشید و بخشی از گزارش خود را نیز به این موضوع اختصاص داد. در واقع با تأکید روی چیزی که به نظر من نیز واقعیت نداشت و نیازی به در بوق و کرنا کردن آن‌هم نبود، دست رژیم و حامیان بین‌المللی آن را برای لوٹ کردن واقعیت که بسیار وحشیانه‌تر بود، باز گذاریم. البته بخشی از این مسئله بر می‌گردد به دور بودن گروه‌های سیاسی از ایران و عدم آگاهی لازم دست‌اندرکاران پروژه‌های در ارتباط با امر زندان‌ها و...

۴

من اطلاعاتی از منابع گروه‌های یاد شده برای اعلام چنین اخباری ندارم ولی همان‌گونه که در نشریه‌ی ایران زمین شماره‌ی ۱۱۲ آمده است:

مجاهدین خلق بر اساس اسامی اعلام شده در روزنامه‌ها و گزارش‌هایی از داخل کشور ده‌ها مجاهد خلق را شناسایی کردند که تحت عنوان قاچاقچی اعدام شده‌اند.

نامی از ده‌ها مجاهد خلق شناسایی شده در دست نیست اما به نظر من کسی که اطلاع چندانی از مسائل ندارد، به سادگی با دیدن چند اسم و یا تشابه اسمی به یکباره جرقه‌ای در ذهنش زده و پدیده‌ی خلق‌الساعه‌ای را کشف می‌کند، مثل مورد فوق. به نظر نگارنده، کسانی که اطلاعاتی‌های فوق را تهیه کرده‌اند به هیچ وجه در صدد سوءاستفاده از موقعیت نبوده‌اند و با سوءنیت به قضیه نگاه نکرده‌اند. بلکه بر عکس تلاش

141 حقوق بشر خیانت شده، متن انگلیسی، شورای ملی مقاومت ایران، صفحه‌ی ۳۴۰.

می‌کرده‌اند حقی پامال نشود اما متأسفانه در این راه از اطلاعات جامع و کافی برخوردار نبوده‌اند.

۵

از میان اسامی‌ای که در گزارش مجاهدین و عفو بین‌الملل به عنوان زندانیان سیاسی اعدام شده تحت عنوان قاچاقچی از آن‌ها یاد شده، من چند تن را می‌شناسم که تنها تشابه اسمی است و گزارش منابع صحیح نبوده است.

۱- **بیژن بیگلری** اهل تهران که سال‌ها در تهران زندانی بود و پیش از قتل عام ۶۷ آزاد شد و هم اکنون مشغول به کار در تهران است.

۲- **مسعود ثابت** که نام صحیح‌اش ثابت رفتار است و در زندان به مسعود ثابت معروف بود، در خلال قتل عام زندانیان سیاسی در سال ۶۷ در تهران به شهادت رسید.

بسیار غیرمنطقی به نظر می‌رسد کسانی را که در تهران زندانی بودند رژیم در شهرهای شیراز و کرمانشاه تحت عنوان قاچاقچی اعدام کرده و نام‌شان را در روزنامه‌هایش بدون ذکر وابستگی سیاسی‌شان ذکر کند!

مجاهدین از جمله از دو نفر نام برده‌اند که با این شیوه در تهران در سال ۶۸ اعدام شدند. ۱- **علی اکبر علایی** در پل سیمان شهر ری ۲- **همایون صولتی** دهکردی در میدان امام حسین

علی اکبر علایی پس از عملیات فروغ جاویدان، به هنگام عزیمت به تهران، در اتوبوس توسط یکی از توابع بند ۴ قزل‌حصار شناسایی و دستگیر شده بود. وی در ۲۸ خرداد ماه سال ۶۸ در اوین به شهادت رسید. ساعتی قبل از اعدام با برادرش مرتضی که هم بند ما بود ملاقات و خداحافظی کرد. از آنجایی که مسئولیت بند از سوی زندانیان به عهده‌ی من بود از نزدیک در جریان امر قرار داشتم.

همایون صولتی چنانچه در کتاب قتل عام زندانیان سیاسی صفحه‌ی ۱۰۸ ردیف ۱۷۶۰ آمده است، در مردادماه سال ۶۷ در گوهردشت به شهادت رسید. همایون قبل از ۳۰ خرداد ۶۰ دستگیر شده و سال‌ها از پایان محکومیتش گذشته بود و به علت نپذیرفتن انجام مصاحبه و ضوابط دادستانی برای آزادی از زندان، جزو زندانیان ملی‌کش بود. او به همراه ملی‌کش‌ها در ۱۱ خرداد ۶۷ به گوهردشت منتقل شد و جزو اولین گروه قتل عام شدگان مجاهد در گوهردشت قرار داشت.

اما در سال ۶۸ یک زندانی کرد به نام همایون صولتی دهکردی که به اتهام بمب‌گذاری دستگیر شده بود و در سالن ۲ آموزشگاه اوین به سر می‌برد، اعدام شد و در قطعه‌ی ۹۴ بهشت زهرا به خاک سپرده شد. ولی اتهام او ربطی به هواداری از مجاهدین نداشت. مجاهدین و یا منابع آنان به خاطر وجود یک مشابهت اسمی این دو شخص را

یکی تلقی کرده و تصور می‌کنند رژیم همایون صولتی را یک سال از دیده‌ها پنهان ساخته تا روزی در میدان امام حسین تهران تحت عنوان قاچاقچی حلق‌آویز کند! توضیحات فوق‌نه به منظور میرا کردن مقامات رژیم از انجام جنایت علیه بشریت و نه به منظور پنهان کردن دست‌های خونین مجریان این گونه جنایات است، بلکه به منظور روشنگری تاریخی نگاشته می‌شود و در عین حال در خلال توضیحات تلاش می‌شود چهره‌ی واقعی رژیم که بسا وحشیانه‌تر است به نمایش گذاشته شود.

تا آن‌جا که پای منافع رژیم در میان است، کارگزاران آن از انجام هیچ جنایت و رذالتی فروگذار نمی‌کنند. ای کاش زندانیان سیاسی را تحت عنوان قاچاقچی و یا هر عنوان جعلی دیگری اعدام می‌کردند. بدین گونه لااقل مسئولیت اعدام و نابودی یک انسان را رسماً به عهده می‌گرفتند و نزدیکان قربانی تکلیف خود را می‌دانستند. حال آن‌که سیاست عمده‌ی رژیم در ارتباط با فعالان سیاسی بعد از قتل عام ۶۷ دستگیری و کشتار آن‌ها و عدم پذیرش مسئولیت این جنایت است.

اگر مادر و یا همسری را که هنوز بعد از گذشت سالیان به عبث چشم به راه باز آمدن فرزند و همسرش نشسته است، می‌دیدید و رنجی را که از این طریق متحمل می‌شوند لمس می‌کردید حتماً با من هم عقیده می‌شدید که اعدام زندانیان سیاسی تحت عنوان قاچاقچی و یا هر عنوان غیرواقعی و پذیرش مسئولیت آن، بسیار تحمل‌پذیرتر است تا سرگردانی و پریشانی و چشم به راهی عبث و بیهوده! آیا می‌توانید شک و تردید، نگرانی و دلهره‌ی همسری را که حتماً نمی‌تواند تصمیم به ازدواج مجدد بگیرد درک کرده و یا در خاطرتان به تصویر بیاورید؟ آیا می‌توانید نگاه مضطرب فرزند خردسالی را که هنوز در آرزوی بازگشت پدر است درک کنید؟ برای شناخت ماهیت واقعی رژیم نیاز به برداشتن قدم‌های اساسی است.

تجربه‌اندوزی از تاریخ

نگاهی گذرا به ریشه‌های قتل‌عام زندانیان در سال‌های ۶۰ و ۶۷

وقتی هیتلر به یهودی‌ها حمله کرد
-من یهودی نبودم- اعتراضی نکردم
سپس به کاتولیک‌ها حمله کرد
-من کاتولیک نبودم- اعتراضی نکردم
آن‌گاه به فعالان اتحادیه‌های کارگری و کارگران صنعتی حمله کرد
-من عضو این اتحادیه نبودم- اعتراضی نکردم
وقتی به من و کلیسای پروتستان حمله کرد
دیگر کسی باقی نمانده بود که اعتراضی کند.

اسقف مارتین نی‌مولر

اول بنا نبود بسوزند عاشقان

آتش به جان شمع فتد کاین بنا نهاد^{۱۴۲}

آیا قتل‌عام زندانیان سیاسی در تابستان ۶۷، به عنوان یکی از بزرگترین جنایت‌های سازمان یافته‌ی تاریخ معاصر و پیش از آن قتل‌عام‌های سال‌های آغازین دهه‌ی ۶۰، بدون هیچ پیش‌زمینه‌ای، یکباره از دل تاریخ میهن‌مان سر بر آوردند؟

سهم و مسئولیت مقامات سیاسی، مذهبی، قضایی، امنیتی و... رژیم و نیروهای سیاسی هوادارشان و جریان‌های سیاسی متحد با آن‌ها در تحکیم پایه‌های این رژیم و جنایت‌های بعدی متولیان آن، مشخص است. سوال این است، بدون آن که ذره‌ای از مسئولیت حاکمان وقت در ارتکاب این جنایت بی‌سابقه بکاهیم، آیا نیروهای مترقی و پیشرو به سهم خود آگاهند؟

آیا دعوت ما از روحانیون و تحریک و تحریص آنان به دخالت در امور سیاسی و مشارکت در مخالفت با رژیم سلطنتی حاکم بر ایران در بروز این فاجعه دخیل نبوده است؟

پس از سرنگونی رژیم سلطنتی، هنگامی که ارتجاع مذهبی در حال بنا کردن سیستم سرکوب و اختناق منحصر به فرد قرون وسطایی خود بود، ما و نیروهای انقلابی و مترقی در این بین چه می‌کردیم و کدام اقدام و فعالیت ملموسی را در مخالفت با روند شکل‌گیری این سیستم انجام دادیم؟

آیا گاه تشویق‌ها و تهییج کردن‌های ما و گاه سکوت تأییدآمیز ما به شکل‌گیری این ساختار و قوام و دوام آن کمک نکرده است؟

این‌ها سوال‌هایی است که هر انقلابی و نیروی مترقی و مسئولی بایستی به آن پاسخ دهد.^{۱۴۳}

نگاهی گذرا به تاریخ ربع قرن اخیر کشورمان، نشان می‌دهد که نطفه‌ی قتل‌عام زندانیان سیاسی، در فردای انقلاب و در اولین ساعت‌های بامداد بیست و ششم بهمن در پشت‌بام مدرسه‌ی علوی، با اعدام نعمت‌الله نصیری، منوچهر خسروداد، رضا ناجی و مهدی رحیمی، چهار تن از امرای ارتش شاهنشاهی که نقش مهمی در سرکوب و کشتار مردم و نقض گسترده‌ی حقوق بشر به عهده داشتند، بسته شد و پیوسته رو به رشد گذاشت!

۱۴۲ حافظ.

۱۴۳ مانس اشبریر به درستی می‌گوید: "جباریت، فقط عبارت از شخص جبار، یا او به علاوه‌ی همدستانش نیست، بلکه شامل زیردستان و رعایا، یعنی قربانیان او نیز می‌شود؛ همان‌هایی که او را به آنجا رسانده‌اند." نقد و تحلیل جباریت ترجمه‌ی کریم قصیم انتشارات دماوند، چاپ مجدد کانون کتاب ایران، سوند، ژانویه ۱۹۸۵.

شاید هم ریشه آن را بتوان به یک هفته قبل از پیروزی انقلاب برگرداند؛ هنگامی که خمینی در شانزدهم بهمن ۵۷ در معرفی مهندس بازرگان به عنوان نخست‌وزیر دولت موقت گفت:

...ایشان واجب‌الاتباع است، ملت باید از او اتباع کند. یک حکومت عادی نیست؛ یک حکومت شرعی است... مخالفت با این حکومت، مخالفت با شرع است... در فقه اسلام، قیام بر ضد حکومت الهی، قیام بر ضد خداست. قیام بر ضد خدا، کفر است.^{۱۴۴}

آن چه بعدها اتفاق افتاد، مخالفت با "شرع"، "قیام بر ضد حکومت الهی" و "قیام بر ضد خدا" نام گرفت و "مجازات‌های شرعی" از پیش تعیین شده متناسب با آن را نیز به همراه داشت.

در بیست و پنجم بهمن‌ماه ۵۷ بنا به حکم "نایب امام زمان"، "خمینی بت شکن"، دادگاهی بنیان نهاده شده که حاکم شرع‌اش صادق خلخالی بود. این سنگ بنایی بود برای حاکم شدن "حکام شرع" بر جان و مال مردم میهن‌مان و انتخاب شیوه‌ای از حکومت که در سال‌های آتی، نقش مخرب و ویرانگر خود را به عیان نشان داد.

با صدور این فرمان، دیوی پا به عرصه‌ی وجود نهاد که در سال‌های بعد تنوره‌اش ده‌ها هزار تن از شریف‌ترین فرزندان این میهن را به خاک و خون کشید. در آن شب با حکم خمینی مشروعه‌خواهان، شریعت‌مداران و نیروهای واپسگرا که صحنه‌ی نبرد را در جریان مشروطیت به مشروطه‌خواهان و نیروهای مدافع سکولاریسم و ترقی‌خواهی سپرده بودند، با یورش هم‌جانبه تمامی سنگرهای از دست داده را در چشم به هم زدنی فتح کرده و دستاوردهای هفتاد ساله‌ی نیروهای مترقی را به باد فنا دادند. طرفه آن‌که نه تنها نیروهای "مترقی"، "سکولار"، "انقلابی" نیز از آن به عنوان "پیروزی عدالت" نام برده و به جشن و پایکوبی پرداختند بلکه آیین‌نامه چنین دادگاهی نیز توسط حقوق‌دانان با سابقه‌ی کشور نوشته شد.^{۱۴۵} ما در این دوران از داشتن اندیشه‌ورزان شجاع و دوراندیشی چون احمد کسروی محروم بودیم و یا صدایشان به جایی نمی‌رسید.^{۱۴۶}

144 کیهان ۱۷ بهمن ۱۳۵۷.

145 ابراهیم یزدی در این رابطه می‌گوید: .. با پیشنهاد من، رهبر انقلاب با تشکیل دادگاه انقلاب موافقت کردند و آقایان صدر حاج سیدجوادی، شهشهانی، هادوی و بنی صدر [فتح‌الله] آیین‌نامه دادگاه انقلاب را نوشتند. آقای هادوی به عنوان دادستان دادگاه انقلاب، آقای خلخالی و ربانی شیرازی هم به عنوان حاکم شرع انتخاب شدند. mizanneews.com/archives/001085.html#more

146 زنده‌یاد احمد کسروی در سال ۱۳۲۱ با پذیرش وکالت سرپاس رکن‌الدین مختاری و پزشک احمدی دو تن از کسانی که متهم به ارتکاب قتل‌های سیاسی بسیاری در زندان‌های رضاشاه شده بودند، با وجود جو سنگینی که در جامعه و حتی محافل قضایی وجود داشت، تلاش کرده بود به عنوان یک حقوق‌دان راه و روش درست آیین دادرسی و برخورداری متهمان از حق دفاع، وکیل مدافع و... را جا بیاندازد. او حتا در دادگاه جنایی گفت: "من از احمدی دفاع نمی‌کنم، دادگاه اگر او را آدمکش می‌شناسد بالای دوش فرستد. دفاع من از حقایق است، از عدالت است، از قانون است." دفاعیات احمد کسروی از سرپاس مختاری و پزشک احمدی، به کوشش باهماد آزادگان، انتشارات خاوران، چاپ اول پاییز ۱۳۸۳.

در روزهای بعد با حکم "امام خمینی" یک آخوند مرتجع به نام احمد آذری قمی به دادستانی انقلاب اسلامی مرکز منصوب شد و محمد محمدی گیلانی نیز به یاری صادق خلخالی پرداخت. همه‌ی ما ناظر بر امور بودیم و هیچ یک از ما و جریان‌های سیاسی لب به اعتراض نگشودیم. گویی که قضاوت و داوری شایسته‌ی اینان بود و تا آن‌زمان نیز که بر کنار بودند در حق‌شان اجحافی صورت گرفته که می‌باید جبران می‌شد. اتفاقاً نیروهای انقلابی در آن مقطع، نقش کارگزار آنان را نیز پیدا کرده بودند. آخوندهای مرتجع که از دیرباز دل خوشی از عدلیه و قانون نداشتند، به آرزوی تاریخی خود دست یافته بودند. به قول زنده یاد علی‌اکبر دهخدا:

تو منتظری رشوه در ایران رود از یاد؟

آخوند ز قانون و ز عدلیه شود شاد؟

عدالت‌خانه‌ای که برای برپایی و پایداری آن، تلاش‌های گسترده‌ای صورت گرفته بود، به "دادگاه شرع" تبدیل گشته و حکام شرع که با مجاهدت دلیرانه‌ی پدران و مادران‌مان از زندگی‌مان رخت بر بسته بودند، دوباره جای قاضی و داور و سیستم حقوقی و دادرسی نوین را می‌گرفتند و عنوان‌های "مفسد فی‌الارض" و "محارب با خدا" از دالان‌های تاریک و نمور دوران جاهلیت و قرون وسطی سر بر می‌آوردند و به جای عنوان‌های حقوقی و قضایی‌ای می‌نشستند که بشر برای دستیابی به آن‌ها چه جان‌های پاکی را که فدیّه نداده بود.

۳

دادگاه‌های چند دقیقه‌ای، بدون طی کردن آیین دادرسی، تشکیل شده و بدون فوت وقت، به اعدام محکومان می‌پرداختند. وقتی صادق خلخالی در مصاحبه‌ای مطبوعاتی با خبرنگاران داخلی و خارجی شرکت کرده و رسماً بر طبق آنچه که پیش‌تر شیخ "حرامی" در "وسایل‌الشیعه" گفته بود، اعلام کرد که محکومان دادگاه انقلاب پس از صدور حکم اعدام می‌باید بلافاصله اعدام شوند و آشامیدن آب و خوردن غذا از سوی آنان حرام است، کسی اعتراضی به این گفته‌های وحشیانه نکرد.^{۱۴۷}

آیا این تراژدی نبود که امثال خلخالی و محمدی‌گیلانی چونان خود خمینی با دید کهنه و ایستا، برای حل و فصل مسائل انقلاب به "وسایل‌الشیعه" حر عاملی دخیل ببندند و نیروهای مترقی نیز به حمایت از اقدامات آن‌ها برخیزند. نتیجه‌ی سکوت و حمایت آن

147 چیزی نگذشت که خلخالی به جان انقلابیون افتاد. بعدها در مجلس رژیم با افتخار گفت: در جریان ترکمن صحرا و در اسفند ۵۸ دستور کشتار ۴ تن از رهبران خلق ترکمن (شیرمحمد درخشنده توماج، عبدالحکیم مختوم، طواق محمد واحدی و حسین جرجانی) به همراه ۹۰ تن دیگر را داده است. وی تأکید نمود، خمینی، منتظری، بهشتی، قدوسی، رفسنجانی، احمد خمینی، رفیق‌دوست و ... از جنایت فوق مطلع بوده‌اند. روزنامه آزدگان، ۲۸ شهریور ۱۳۶۳. این در حالی است که او پیش‌تر فرمان کشتار ده‌ها تن از مبارزان کرد را نیز داده بود.

روز این شد که با توسل به همین گفته‌ی "حر عاملی" در جریان قتل‌عام سال ۶۷ بلافاصله پس از دادگاه، حکم اعدام را اجرا می‌کردند. هنگامی که خلخالی حق اعتراض زندانی نسبت به حکم صادره، برخورداری از وکیل مدافع، وجود هیئت منصفه در دادگاه و محاکمه طبق آیین دادرسی را شیوه‌ای اروپایی خوانده و مخالفت خود را با آن‌ها اعلام کرد، نه تنها هیچ کس به اعتراض و شکوه لب نگشود بلکه گروه‌های سیاسی حمایت هم کردند!

حزب توده یکی از اصلی‌ترین جریان‌های مدافع دادگاه‌های انقلاب چنین نوشت:

... آنان از این که دادگاه‌های انقلابی آیین‌نامه تصویب شده ندارند، جریان دادگاه‌ها علنی نیست، متهمین وکیل مدافع ندارند و غیره شکایت می‌کردند. ... بگذار بانگ رسای جنبش انقلابی ایران صدای اربابان جنایتکار رژیم سابق را که از گلولی مدافعین دروغین حقوق بشر بیرون می‌آید خفه کند.^{۱۴۸}

هیچ جریان سیاسی آن روزها به حقوق بشر، حقوق ابتدایی انسانی، حق دفاع، هیئت منصفه و آیین دادرسی نمی‌اندیشید. آن‌ها نه تنها به روند دستگیری‌ها و محاکمه‌ها و اعدام‌های غیرقضایی سران رژیم پهلوی که در زمره‌ی دشمنان ما بودند، اعتراض جدی نداشتند بلکه همچنان خواستار ادامه‌ی کار به همان شیوه و سبک و سیاق بودند و در پنهانی و آشکار بدون توجه به پیامدهای آن، ادامه‌ی کار دادگاه‌ها و دادسراهای انقلاب را می‌خواستند.

رئیس دادگاه‌های انقلاب، این بازوی توانا و کارای انقلاب، به مردم نوید مهمی داد و به ضدانقلاب هشدار جدی، علی‌رغم توطئه‌های خارجی و داخلی، علی‌رغم اشک‌های تمساح، که به نام "حقوق بشر" و "موازین قضا" توسط پاپ‌مال‌کنندگان بی‌شرم این حقوق و موازین به زمین ریخته می‌شود، ... حضرت‌آیت‌الله خلخالی گفت که کار دادگاه‌های انقلاب همچنان ادامه خواهد یافت.^{۱۴۹}

البته در همان دوران نیز این‌جا و آن‌جا غرولندهایی بود و گروه‌های سیاسی اطلاعیه‌هایی مبنی بر برگزاری دادگاه‌های علنی صادر می‌کردند. اما این اطلاعیه‌ها رعایت حقوق متهمان و یا مخالفت با آیین دادرسی به کارگرفته شده در این محاکمه‌ها را مد نظر نداشتند، بلکه اعتراض به عدم افشای جنایت‌های رژیم شاه، شیوه‌ها و

148 سرمقاله درود بر دادگاه‌های انقلابی، نشریه مردم، دوره‌ی هفتم، سال اول، شماره پنج ۲۲ فروردین ۵۸.

149 سرمقاله برنده باد تصمیمات دادگاه‌های انقلاب، تبلور خشم و آگاهی انقلابی توده‌ها نشریه مردم، دوره‌ی هفتم، سال اول، شماره ۱۴ چهارشنبه ۲۶ اردیبهشت ۵۸.

کارکرد آن بود (که البته اعتراضی بود منطقی و درست). اما کسی به مسئله اصلی یعنی رعایت حقوق بشر نمی‌پرداخت، چون اصول آن، از پیش در ما نهادینه نشده بود. کسی را باکی نبود و گویا هیچ اتفاق شومی نمی‌افتاد.^{۱۵۰} در همان ایام سازمان پیکار در ارتباط با دادگاه‌های انقلاب و احکام صادره از سوی آنان نوشت:

یک بار دیگر شعله‌های خشم مقدس خلق در دادگاه‌های انقلاب تجلی یافت و جاسوسان و جنایتکاران دیگری را در کام خود فرو کشید. روبه‌یکان و فرومایگانی که تا دیروز به چپاول و غارت و خیانت به توده‌های رنج‌دیده‌ی خلق ما مشغول بودند و با تبختری فرعون‌ی فرمان می‌راندند، چه نفرت‌انگیز و تهوع‌آور در پیشگاه خلق به عجز و لایه در افتادند و برای ادامه‌ی زندگی ننگین خود به التماس و استغاثه دست یازیدند. و چه کوردل و احمقند اینان که می‌پندارند خلق، خون شهیدانش را و رنج و مشقت سالیان دراز دوران اختناق را به همین سادگی فراموش می‌کند و تسلیم تضرع و زاری این خائنین و جنایتکاران که دستشان تا مرفق به خون عزیزانش آغشته است، می‌شود. و چه کوردل‌تر و احمق‌ترند اربابان این سفالگان که در غرب و اسرائیل جنجال راه می‌اندازند و برای "حقوق بشر" اشک از دیدگان کثیف خود فرو می‌ریزند و برای "بشر"‌های زالو صفتی چون القانیان، اظهار تأثر و تأسف می‌کنند تا شاید که در اراده‌ی خلق دایر بر معدوم ساختن خائنین به خود، خللی ایجاد شود و مدافعین و عاملین برای آنان باز پس ماند، تا از منافع استثمارگرانه آن‌ها پاسداری کنند.^{۱۵۱}

مجاهدین در مخالفت با اعتراض‌های بین‌المللی مبنی بر عدم رعایت حقوق متهمان نوشتند:

دادگاه‌های انقلاب که با چند اعدام انقلابی کارش را شروع کرد، از تأیید و حمایت گسترده‌ترین اقشار خلق ما برخوردار بود. آن‌هم در شرایطی که همه امپریالیست‌ها و محافل ارتجاعی جهان یک صدا زبان اعتراض علیه این دادگاه‌ها گشوده بودند. و ظاهراً به خاطر نقض آن‌چه که خود "حقوق قانونی متهمین" و یا "محاکمه عادلانه" می‌خواندند، اعدام‌های انقلابی این دادگاه‌ها را محکوم می‌نمودند.^{۱۵۲}

150 مانس اشبرپر به درستی در نقد و تحلیل جباریت می‌گوید: "آن‌هایی که مسلسل‌ها را به کار می‌اندازند و یا شیرگاز سمی را باز می‌کنند، جملگی در معرض خطرند و ممکن است سرشان را به باد دهند."

151 مقاله خشم مقدس خلق! پیکار شماره ۳، دوشنبه ۲۴ اردیبهشت ۱۳۵۸ ارگان سازمان پیکار.

152 مقاله دادگاه خلق، قدمی در راه حاکمیت مردم بر سرنوشت خود، مجاهد شماره ۳ صفحه‌ی ۷، پانزده مرداد ۵۸.

حزب توده نیز در حمایت از روند کارهای دادگاه‌های انقلاب نوشت:

... دشمنان داخلی و خارجی انقلاب امپریالیسم و صهیونیسم و ایادی آن‌ها، موزیانه زیر عنوان "جرای عدالت و دمکراسی" جریان کار دادگاه‌ها را تخطئه می‌کنند. آن‌ها پروسه قانونی دادگاه‌های دوران انقلاب را با دادگاه‌های عادی به عمد اشتباه می‌کنند و خواستار آنند که پروسه عادی پیگرد و بازجویی و محاکمه در مورد این خائنین و جنایتکاران انجام شود. در حالی که همانطور که یک بار امام خمینی گفت: در مورد جنایتکار شناخته شده‌ای چون نصیری، رئیس ساواک، فقط اثبات هویت او کافی است.^{۱۵۳}

و یا

اینک باید از پیشگاه خلق قهرمان ایران پرسید: آیا به "حقوق بشر" و "صلیب‌سرخ" و دیگر نازک‌دلان جهانی اجازه می‌دهید این جانینان و شهید کشان را از محکمه عدل اسلامی و از معرض حکم امام خمینی، که تبلور رحمت و قهر ملت است، نجات دهند.^{۱۵۴}

هر چند در همان مرداد ۵۸ و پس از انتخاب قدوسی به دادستانی کل انقلاب پیش‌بینی می‌شد که چه سرنوشتی در انتظار است.^{۱۵۵} اما هیچ‌کس به این مهم نمی‌پرداخت و آن را جدی نمی‌گرفت که اتفاقاً چنین دادگاه‌هایی با چنان عنوان‌ها و شیوه و سبک کاری، برای به بند کشیدن آتی نیروهای ملی، مترقی، مجاهد، مبارز و چپ، بهترین دست‌مایه خواهند بود.

تنها زمانی صداها و نغمه‌های مخالف برخاست که نوبت به خودمان رسید! چنانچه ذکرش رفت، هیچ جریان سیاسی‌ای در سال‌های اولیه پس از انقلاب با عفو بین‌الملل و دیگر سازمان‌های حقوق بشری و ارگان‌های بین‌المللی که خواهان رعایت حقوق بشر و استانداردهای بین‌المللی در خلال کار دادگاه‌ها و هیئت‌های رسیدگی کننده به اتهامات سران رژیم شاه بودند، همراهی نکرد. وقتی ذهن شاعر و هنرمند ایرانی این سان شکل گرفته و فرمان می‌داد:

دارمت پیام

ای امام

که زبان خاکیانم و رسول رنج

بر توام درود بر توام سلام

153 مقاله دادگاه‌های انقلاب را باید پشتیبانی کرد نه تخطئه! نشریه مردم، دوره‌ی هفتم، سال اول، شماره ۱۵ شنبه ۲۹ اردیبهشت ۵۸.

154 مقاله پیام دادگاه انقلاب، یک پرسش قاطع، یک پاسخ قاطع نشریه مردم، دوره‌ی هفتم، سال اول، شماره ۱۷ پنج شنبه ۳ خرداد ۵۸.

155 مجاهد شماره ۳ پانزده مرداد ۵۸. بر این اساس مجدداً تأکید می‌کنیم که دادگاه‌های انقلاب از مسیر اصولی و درست خود خارج شده و بعید نیست در آینده‌ای نه چندان دور هم به صورت ابزاری در خدمت مرتجعین و ضدانقلابیون در آیند.

آمدی

خوش آمدی پیش پای توسست ای خجسته ای که خلق

می‌کند قیام

حق ما بگیر

داد ما برس

تیغ برکشیده را نکن به خیره در نیام

حالیا که می‌رود سمند دولتت، بران،

حالیا که تیغ دشنه تو می‌برد

بزن^{۱۵۶}

توقع دارید دیوی که سر از خواب سالیان برآورده است، چگونه عمل می‌کرد؟ خمینی تا آنجا که می‌توانست و تا آنجا که تیغ دشنه‌اش می‌برید، زد. وقتی مهندس بازرگان که تا چند روز قبل رئیس "کمیته ایرانی دفاع از آزادی و حقوق بشر" بود، به شکلی بسیار خفیف از در مخالفت با آیین دادرسی جدید برآمده و خواهان ارجاع پرونده‌ها به دادگستری شد، علی‌اصغر حاج سیدجواد که از قضا حقوقدان و عضو "کمیته ایرانی دفاع از آزادی و حقوق بشر"^{۱۵۷} نیز بود، در روزنامه اطلاعات نوشت: "لاتاخذکم رأفته فی دین‌الله، در اجرای احکام الهی دست‌خوش رأفت و عطوفت نشوید"^{۱۵۸} وی سپس بدوی گونه اظهار داشت:

محیط انقلاب، باید با سرعت و شدت پاکیزه شود. یعنی همه‌ی دشمنان انقلاب، همه‌ی میکروب‌ها و سمومات مولد فساد و ظلم باید و بدون کمترین درنگ نابود شوند... صاحبان قلوب رئوف و با گذشت هرگز نمی‌توانند قانون و ناموس انقلاب یک ملت ستمدیده را درک نمایند و بین بردباری و صبر برای روبه‌رو شدن با مشکلات و عجله و شتاب برای نابودی عناصر فاسد و خطرناک رژیم استبدادی فرق بگذارد... اگر شما بخواهید آن‌ها را به دست دستگاه عدالت زمان استبداد بسپارید،...^{۱۵۹}

دستگاهی که متولی امور قضایی و مبارزه با "دشمنان انقلاب و همه‌ی میکروب‌ها و سمومات مولد فساد و ظلم" شده بود، به توصیه‌ی علی‌اصغر حاج سیدجواد و هم‌فکران

156 سیاوش کسرای.

157 کمیته ایرانی دفاع از آزادی و حقوق بشر در سال ۵۶ تأسیس شد و چهره‌های صاحب‌نام آن عبارت بودند از، سیدابوالفضل موسوی‌زنجانی، مهدی بازرگان، حبیب‌الله پیمان، نورعلی تابنده، علی‌اصغر حاج سیدجواد، خلیل‌الله رضایی، کاظم سامی، بدالله سحابی، کریم سنجابی، هاشم صباغیان، احمد صدرحاج سیدجواد، عبدالکریم لاهیجی، اسدالله میثری، سیداحمد مدنی، رحمت‌الله مقدم‌راغی، محمد ملکی، ناصر میناچی، حسن نزیه، منوچهر هزارخانی، ابراهیم یونسی.

158 قرآن کریم.

159 روزنامه‌ی اطلاعات ۲۸ بهمن ۵۷.

وی که تقریباً اکثریت جامعه و نیروهای سیاسی را شامل می‌شد، با شدت عمل هرچه تمام‌تر و بدون فوت وقت عمل کرده و آنان نیز از مصادیق بارز "فساد و میکروب و سمومات" شناخته شدند. علی‌اصغر حاج‌سیدجوادی و بسیاری دیگر شانس آوردند که به دست سیستم جایگزین "دستگاه عدالت زمان استبداد" سپرده نشدند. اتفاقاً خمینی به هنگام صدور دستور قتل‌عام زندانیان بی‌دفاع در سال ۶۷، با تأسی از نظر حاج سیدجوادی گفت: "در اجرای احکام الهی دست‌خوش رافت و عطوفت نشوید" و همه را از دم تیغ بگذرانید. آیا در شرایطی که حکومتی مذهبی و خونریز بر جامعه حاکم بود، دم زدن از اشداء علی‌الکفار تیز کردن تیغ زندگی مست نبود؟ بعدها لاجوردی نیز با توسل به همین شعار به قتل و کشتار و شکنجه‌ی زندانیان می‌پرداخت. دردمندانه باید اعتراف کرد که یک جنون دست‌جمعی و عمومی بر مردم و نیروهای سیاسی مسلط شده بود.

۴

آتش به دو دست خویش بر خرمن خویش
چون خود زده/م چه نالم از دشمن خویش
کس دشمن من نیست من/م دشمن خویش
ای وای من و دست من و دامن خویش^{۱۶۰}

تاریخ به خوبی نشان داده است که هر ظلمی که بر دشمنان مان رفت و ما در قبال آن سکوت پیشه کردیم، خودمان نیز به همان سرنوشت و بلیه دچار شدیم. وقتی امیرعباس هویدا با آن شکل فجیع و در پی بی‌دادگاه خلخالی و تأیید خمینی به قتل رسید، کدام بانگ اعتراضی برخاست؟ خمینی گفت: هویدا اصلاً نیازی به دادگاه نداشت. به مجرد این‌که او در دادگاه حضور یافته و خود را معرفی می‌کند و اطمینان حاصل می‌شود که وی همان هویدای کذابی است، برای اعدام او کفایت می‌کند. بسیاری برای این گفته‌ی خمینی به به و چه چه کردند.

خمینی در سال ۶۰ همین مضمون را در رابطه با کشتار نیروهای سیاسی تکرار کرد و بر پایه‌ی آن دستور قتل‌عام‌های گسترده‌ی زندانیان سیاسی را داد. او این بار نیز در ارتباط با ما به صراحت اعلام کرد که مجرم نیاز به دادگاه ندارد و تنها باید "احراز هویت" شود.

وقتی هادی غفاری تیر در گردن هویدا شلیک کرد و او جان داد، کسی نسبت به این شیوه‌ی وحشیانه اعتراضی نکرد. بعدها تیر در رحم دختران نوباوه و بیضه جوانان میهن شلیک کردند.

سنگ بنای خاوران و دیگر گورستان‌های بی‌نام و نشان کشور روزی گذاشته شد که در

بهار انقلاب، بهشت زهرا از دفن جنازه‌ی اعدام‌شدگان وابسته به رژیم پهلوی امتناع کرد و خانواده‌ی آن‌ها مجبور به دفن عزیزانشان در دره‌های اطراف تهران شدند.^{۱۶۱} بعدها این فاجعه به شکل بسیار اسفناک‌تری بر سر خود ما آمد.

هنگامی که سرلشکر ایرج مطبوعی با نزدیک به یک قرن سن در مقابل جوخه‌ی اعدام ایستاد، چه کسی اعتراض کرد؟ در کجای دنیا جسم پیرمردی این‌گونه فرتوت را با حکم قضایی به رگبار ژ - ث می‌بندند و بانگ اعتراض کسی بر نمی‌خیزد و سلامت سیاسی و روانی آن اجتماع، مورد شک قرار نمی‌گیرد؟ سکوت آن روز ما باعث شد که بعدها صدها نفر را روی برانکار، روی پتو و به فجیع‌ترین شکل به قتل برسانند. سکوت در برابر اعدام ظالمانه‌ی خانم فرخرو پارسا وزیر آموزش و پرورش نظام شاهنشاهی به جرم "اشاعه‌ی فساد"، راه را برای اعدام و کشتار هزاران دختر نوجوان و دانش آموز و زن دانشجو، کارگر، کارمند، خانه‌دار، پیر و جوان، متأهل و مجرد، باردار و بچه‌دار به جرم "مفسد فی‌الارض و محارب با خدا" باز کرد. آیا اعدام عاملی تهرانی که اگر کارنامه‌اش با هر معیاری مورد بررسی قرار می‌گرفت جز بی‌گناهی چیزی نصیب‌اش نمی‌شد، از فرداهای شوم خبر نمی‌داد؟

حتا وقتی باندهای سیاه رژیم، خارج از چارچوب دادگاه‌های انقلاب، به شکار قربانیان خود همچون مداح مشهور سیدجواد ذبیحی و گوینده توانای رادیو و تلویزیون، تقی روحانی پرداختند، موضوع با سکوتی تأییدآمیز مواجه شد و یا مانند هجوم عده‌ای به دادگاه انقلاب بهبهان و قتل سناتور اسدالله موسوی از جانب سازمان پیکار^{۱۶۲} به عنوان اعدام انقلابی یک فتوادل و مزدور امپریالیسم انگلیس مورد تأیید و تکریم قرار گرفت. آیا ادامه‌ی این حرکات در قتل‌های زنجیره‌ای نمود پیدا نکرد؟

ما در آن دوران بدون در نظر گرفتن تبعات منفی و خطرناک گفتارها و تحلیل‌هایمان، در حالی که یک رژیم قرون وسطایی مذهبی بر کشور حاکم بود، با یادآوری و تأیید رفتارهای منتسب به چهره‌های مقدس از جمله "پیامبر اسلام"، آن‌هم در عصری که بیدادگری بدوی‌گونه، تعصبات قومی و نژادی، جاهلیت و... غوغا می‌کرد، از موضعی غیرمتمدنانه به توجیه قتل‌عام از جنبه‌ی مذهبی پرداخته و آن را واجب و ضروری جلوه می‌دادیم. مجاهدین در دفاع از "محصور نشدن در چارچوب احکام از پیش تعیین شده‌ی حقوق جزا" چنین استدلال می‌کردند:

مثلاً بعد از آن که خیانت یهودیان اطراف مدینه هنگام محاصره‌ی شهر به

161 خلخالی در این مورد می‌گوید: جنازه‌های اعدامی‌ها را به بهشت زهرا راه نمی‌دادند و مردم مانع می‌شدند می‌گفتند که ارواح شهدای ما ناراحت می‌شوند؛ لذا جنازه‌ها را به پشت کهریزک بردند و در آنجا دفن کردند. بعد از مدتی، خبر آوردند که جنازه‌ها را از آنجا نیز خارج کرده‌اند. مردم عصبانی و شهید داده می‌گفتند: این‌ها کافرنند و نباید در اینجا و در اراضی مسلمانان دفن شوند. سرانجام، تصمیم گرفته شد که آن‌ها را در دره‌های اطراف دفن کنند و به همین ترتیب هم عمل شد. خاطرات آیت‌الله خلخالی، جلد اول، چاپ چهارم صفحه‌ی ۳۶۹، نشر سایه. 162 پیکار شماره ۱۲ دوشنبه ۲۵ تیر ۱۳۵۸.

وسيله‌ی مشرکان مکه در جنگ احزاب مسجل شد، و بعد از آن که مسلمانان توانستند در برابر مهاجمین پایداری کنند و آن‌ها را بتاراندند، پیغمبر متوجهی این هم پیمانان خائن و میثاق شکن شد. و در یک یورش آنان را دستگیر و به طوری که مشهور است هفتصد نفر از ایشان را در یک روز اعدام کرد. شاید این عمل خشن و قساوت بار به نظر برسد، چه بسا بسیاری از این افراد که اعدام شدند در این خیانت و پیمان شکنی سهم و نقش مستقیم نداشتند، اما آن‌جا که آینده‌ی یک مکتب، سرنوشت یک انقلاب و منافع یک خلق مطرح است، باید قاطعانه عمل کرد. و چشم بر این تردی‌ها بست. چون هرگونه مماشات با جریانی که در صورت توفیق انقلاب را نابود خواهد کرد، مار در آستین پروردن است.^{۱۶۳}

خمینی دو هفته بعد در ۲۷ مرداد ۵۸ برای سرکوب مردم کردستان اتفاقاً دست روی همین مورد گذاشت و گفت:

اعلام می‌کنم به این قشرهای فاسد در سرتاسر ایران که اگر سر جای خود ننشینند ما به طور انقلابی با آن‌ها عمل می‌کنیم. مولای ما امیرالمؤمنین ... در برابر مستکبرین و کسانی که توطئه می‌کردند شمشیر را می‌کشید و هفتصد نفر را در یک روز چنان‌که نقل می‌کنند از یهود بنی قریظه که نظیر اسرائیلی‌ها بودند و شاید این‌ها از نسل آن‌ها باشند، از دم شمشیر می‌گذراند ما نمی‌خواهیم در ایران، در دنیای اسلام و در خارج کشور، وجاهت پیدا کنیم ما می‌خواهیم به امر خدا عمل کنیم و خواهیم کرد. "شدا علی الکفار و رحما بینهم".^{۱۶۴}

و آیا خمینی هنگامی که فرمان قتل‌عام زندانیان را صادر می‌کرد، با یک شبیه‌سازی تاریخی روی همین موارد دست نگذاشت؟ آیا ما با منطقی که پیش‌تر از سوی خودمان به کار گرفته شده بود، قتل‌عام نشدیم؟ آیا ما از خود انتقاد کرده و یا خواهیم کرد؟

۵

این سکوت و یا آن تلاش خستگی‌ناپذیر برای سربه نیست کردن سران رژیم شاه و امرای ارتش، از آنجایی نشأت می‌گرفت که نیروهای مترقی با شبیه‌سازی کودکانی روزهای پس از انقلاب با دوران حکومت مصدق و سالوادور آلنده در شیلی، در توهم کودتایی بودند که توسط "امپریالیسم جهانی به سرکردگی آمریکا" و همیاری سران

163 دادگاه خلق قنمی در راه حاکمیت مردم بر سرنوشت خود، مجاهد شماره ۳ صفحه‌ی ۷، پانزده مرداد ۵۸.

164 روزنامه کیهان ۲۷ مرداد ۱۳۵۸.

ارتش شاه و... احتمال وقوع آن می‌رفت و هراس‌شان همه از این بود که امپریالیسم به کمک آن‌ها و سیستم وابسته‌ی ارتش و... دوباره بر کشور مسلط شود و انقلابیون را به مسلخ ببرند. به همین خاطر بی‌محابا و بدون توجه به آن‌چه که در پیش بود در دفاع از دادگاه‌های انقلاب برخاسته بودند. مجاهدین در این رابطه چنین نوشتند:

پس از قیام قهرمانانه خلق ما، دادگاه‌هایی به نام دادگاه انقلاب اسلامی تشکیل شد. این دادگاه‌ها به جرائم کسانی رسیدگی می‌کرد که به قول امام نه متهم، بلکه مجرم بودند. جرائم و جنایاتشان برای همه‌ی مردم روشن بود و آن‌ها از مدت‌ها پیش در پیشگاه خلق به جرم و جنایت‌های بسیار به مرگ محکوم شده بودند. بنابر این صرف محرز شدن هویت آنان برای به جوخه‌ی آتش سپردنشان کفایت می‌کرد. لازم بود به کیفر رساندن این جانیان با سرعت و قاطعیت تمام انجام گیرد، تا ضدانقلاب را، که هنوز امید خود را کاملاً از دست نداده بود، از خیره سری منصرف سازد و فرصت سربلند کردن به وی ندهد.^{۱۶۵}

و چریک‌های فدایی خلق پیش از انشعاب، چنین داوری کردند:

آغاز محاکمات ضدانقلابیون، به دستور امام خمینی و ادامه آن علی‌رغم زمزمه‌های سازشکارانه "عفو عمومی" بار دیگر قاطعیت امام را در پشتیبانی اصولی از خواست به حق مردم و گروه‌های مبارزی که خواستار مجازات مزدوران بودند، نشان داد. اعدام انقلابی جنایتکاران و سرسپردگان به امپریالیسم از تجدید سازمان این عناصر ضدمردمی جلوگیری کرده و عامل مهمی در راه تحکیم حفظ دستاوردهای انقلاب است.^{۱۶۶}

سازمان انقلابی یکی از سازمان‌های تشکیل دهنده‌ی حزب رنجبران چنین نوشت:

از دو هفته پیش سرکوب ضدانقلاب به طور وسیع و پیگیری آغاز گشته است... سازمان ما از این مواضع راستین و سرکوب ضدانقلاب به وسیله‌ی دادگاه‌های انقلاب اسلامی پشتیبانی کامل نموده و محاکمه و نابودی کلیه خائنین به میهن و خلق و کلیه کسانی که دستشان به خون ملت آغشته است را قدمی در ادامه و تحکیم انقلاب می‌داند.^{۱۶۷}

165 دادگاه خلق، قدمی در راه حاکمیت مردم بر سرنوشت خود، مجاهد شماره ۳ صفحه‌ی ۷، پانزده مرداد ۵۸.
166 محاکمه و اعدام مزدوران نشانه‌ای از قدرت انقلابی توده هاست، نشریه کار شماره ۶ پنج شنبه ۲۳ فروردین ۱۳۵۸ ارگان سازمان چریک‌های فدایی خلق ایران.
167 احکام دادگاه‌های انقلابی بر حق است، نشریه رنجبر ارگان مرکزی سازمان انقلابی، اردیبهشت ۵۸ ص ۴.

و داوری پیکار این‌گونه بود:

به دنبال ملاقات دولت با آیت‌الله خمینی، یک سری از هدف‌های دولت موقت که قبلاً تا حدی با مخالفت امام مواجه بود، صورت تحقق به خود گرفت. یکی از این هدف‌ها که دولت بازرگان همیشه برای رسیدن به آن تلاش کرده است، عفو عمومی برای نظامیان و نیروهای انتظامی (پلیس و ...) است.^{۱۶۸}

آن‌ها فارغ از این واقعیت بودند که کودتای ضدانقلابی، پیش از سقوط تمام عیار رژیم سلطنتی، بر علیه دستاوردهای انقلاب و نیروهای ترقی‌خواه و انقلابی پیشاپیش تکوین یافته بود و نیازی به دخالت مستقیم خارجی و عوامل رژیم سابق نبود. خمینی و "سلسله‌ی جلیله‌ی روحانیت" با سوءاستفاده‌ی تمام عیار از ذهنیت مذهبی جامعه و با کمک و همراهی عقب‌مانده‌ترین اقشار و لایه‌های اجتماع و با هدایت بورژوازی تجاری بازار، این مهم را به عهده گرفته بودند. متأسفانه ما به جای برپایی انجمن‌ها و سازمان‌های غیردولتی مدافع حقوق بشر و حقوق انسانی، و اشاعه‌ی فرهنگ انسانی و مترقی، با سر دادن شعارهای "امپریالیسم ستیزانه" در جهت بستن فضای جامعه به کمک و یاری نیروهای رژیم می‌پرداختیم.

۶

این همه به منظور چشم‌پوشی بر فعالیت شبانه‌روزی و طاقت‌فرسای نیروهای ترقی‌خواه و پیشرو، به ویژه مجاهدین خلق بر علیه جریان ارتجاع و حاکمان جدید نبوده و نیست، بلکه ریشه‌یابی جریانی است که به قتل عام‌های سال‌های ابتدایی دهه‌ی ۶۰ و همچنین تابستان ۶۷ منجر شد و بعدها در هیأت قتل‌های زنجیره‌ای به کار خود ادامه داد و هنوز نیز ادامه دارد.

جای آن دارد که تأکید شود بازخوانی آن‌چه که اتفاق افتاده به این منظور نگاشته نشده است که اگر این مواضع از سوی نیروهای انقلابی اتخاذ نمی‌شد، رژیم دست به چنان جنایت‌هایی در سال‌های ۶۰ و ۶۷ نمی‌زد. بحث من همه دفاع از پرنسیب‌های حقوق بشری و دفاع از حقوق ابتدایی انسان‌هاست. چیزی که در جامعه‌ی ما به خاطر سالیان سال دیکتاتوری و سرکوب، جایی نداشت و ندارد. نیروهای سیاسی کشور محصول جامعه‌ای بودند که قرن‌ها اسیر استبداد و شقاوت و خشونت شاهان مختلف بود؛ جامعه‌ای که در آن اثری از نهادهای مدنی و سازمان‌های غیردولتی و حقوق بشری نبود؛ جامعه‌ای که به جریان‌های مترقی و پیشرو و دمکرات اجازه حیات و رشد و تکامل نمی‌داد و با اصول و پرنسیب‌های جامعه مدرن آشنا نبود و خرد و اندیشه و نقد و

168 سرمقاله عفو جنایتکاران و خیانت پیشگان نیروهای مسلح ضربه به منافع خلق‌هاست، پیکار شماره ۱۱، دوشنبه ۱۸ تیر ۱۳۵۸ ارگان سازمان پیکار در راه آزادی طبقه کارگر.

انتقاد در آن جایی نداشت. این‌ها همه مدیون سال‌ها حاکمیت سیاه استبداد و سلطنت در ایران بود و خود آنان نیز از اولین قربانیان شرایطی بودند که خود در به‌وجود آوردن‌اش نقش و سهم اساسی داشتند.

بر این بستر بود که وقتی سال ۶۰ و سرکوب بزرگ فرا رسید، یک سیستم قضایی قرون وسطایی با یک آیین دادرسی کاملاً ارتجاعی و عقب‌افتاده شکل گرفته و قوام یافته بود. عنوان‌های قضایی جدید "مفسد فی‌الارض و محارب با خدا"، طاغوتی و... قبلاً جا افتاده بود و کارایی خود را نیز در عمل نشان داده بودند و تنها موارد جدیدی مانند "باغی"، "یاغی"، "طاغی"، "ملحد" و "مرتد" که ریشه‌ی تاریخی نیز داشتند، به پیکره‌ی قضایی جدید چسبیدند. دستگیری و ربایش در شب در کوچه و خیابان، بدون حکم دستگیری و استفاده از چشم بند و... و دادگاه‌های چند دقیقه‌ای بدون حضور وکیل مدافع و صدور حکم اعدام و حبس‌های طویل‌المدت بدون حق اعتراض و اعاده‌ی دادرسی، از قبل عادی و رایج شده بود.

در این شرایط بود که ما نیز به زندان راه یافتیم و ده‌ها هزار تن از بهترین فرزندان میهن در قتل‌عام‌های سال‌های اولیه‌ی دهه‌ی ۶۰ و ۶۷ در این گونه دادگاه‌ها و با حضور همان حکام شرع و بعضاً بازجویان و با همان روند دادرسی که قبلاً شکل گرفته بود، جان خود را از دست دادند. نسل ما را با همان منطقی قتل‌عام کردند که پیش‌تر سران رژیم شاه اعدام شده بودند: "مفسد فی‌الارض و محارب با خدا و پیامبر". و هنوز نیز بعد از گذشت بیش از دو دهه، در بر همان پاشنه می‌چرخد.

مضحک‌ه‌ی قضایی رژیم

بی‌اعتنایی به استانداردهای بین‌المللی؛ اعضای شورای عالی قضایی و صاحب‌منصبان قضایی در سال‌های ۶۰-۷۰ شمسی؛ عدم تفکیک قوا و...

خاقانی آن کسان که طریق تو می‌روند
زاغند و زاغ را روش کبک آرزوست
گیرم که مارچوبه کند تن به شکل مار
کو زهر بهر دشمن و کو بهره بهر دوست
خاقانی

دادگاه‌های شرع که پایه‌گذار سیستم قضایی رژیم هستند و در آغاز برای مجازات سران رژیم شاهنشاهی و حکومت نظامی به وجود آمده بودند، به سرعت وظیفه‌ی اشاعه و ترویج "اسلام ناب محمدی" و برقراری "حکومت عدل علی" و ریشه کن کردن "کفر"، "الحاد"، "شرک" و "نفاق" را در دستور کار خود قرار دادند. در اندک زمانی، با نابودی سیستم قضایی نسبتاً مدرن پیشین و تشکیل قوه قضاییه جدید و شورای عالی قضایی، تشکیلات عریض و طویلی برای ایجاد خوف و وحشت و ارضاء امیال سادیستی روحانیانی که دادگاه‌های شرع را اداره می‌کردند، ایجاد شد. محصول این دستگاه قضایی، شکنجه، کشتار، قتل و غارت، مجازات‌های غیرانسانی، زیر پا گذاشتن معیارهای حقوقی بین‌المللی و تجاوز به ابتدایی‌ترین حقوق انسانی بود.

اگر دستگاه انکیزیسیون در طول سه قرن موجودیت خود بیش از سیصد هزار نفر را در سیاهچال‌های خود شکنجه کرد و بیش از بیست هزار نفر از روشنفکران، دگراندیشان و مردم عادی را به اتهام‌های مختلف در آتش سوزاند، سیستم قضایی نوظهور خمینی، هفت قرن بعد از آغاز به کار دستگاه انکیزیسیون در اروپا و ۱۵۰ سال پس از دست دادن آخرین سنگرهایش در اسپانیا، در کمتر از یک دهه به سقفی بسیار بالاتر از آنچه ذکرش رفت، دست یافت. حکام شرعی که تشکیلات قضایی جدید را اداره می‌کردند، مدرسه و حوزه را برای جلوس بر مسند قضاوت و به منظور برقراری "عدل الهی" بر روی زمین، ترک کرده و بر جان و مال و ناموس مردم حاکم شده و یکی از سیاهترین بُرهه‌های تاریخ را به وجود آوردند.

اکثریت حاکمان شرع و گردانندگان دستگاه قضایی در خانواده‌های روستایی و کم درآمد مذهبی به دنیا آمده و دوران کودکی سختی را پشت سر گذاشته و در دوران طلبگی نیز محرومیت‌های بسیاری را تجربه کرده بودند. با به دست آوردن قدرت سیاسی، بسیاری از آن‌ها به مظاهر تعصب خشک مذهبی، خونخواری و بی‌رحمی تبدیل شده و تمامی انس و الفت‌های گذشته با افراد را از یاد برده و بعضی‌هایشان تا آنجا پیش رفتند که نزدیکان و حتا فرزندان‌شان نیز به تیغ‌شان گرفتار آمدند.

سیستم قضایی مزبور از آغاز تا کنون و در طول سالیان گذشته دستخوش تحولات چندی شده است، ولی همچنان سرکوب و نقض حقوق بشر و بی‌اعتنایی به استانداردهای بین‌المللی، حرف اول را در آن می‌زند. تا پیش از بازنگری در قانون اساسی جمهوری اسلامی در بهار و تابستان ۶۸، شورای عالی قضایی عهده دار مسئولیت قضایی رژیم بود، ولی بعد از این تاریخ، تمام مسئولیت آن به رئیس قوه قضاییه واگذار می‌شود.

در ابتدای تشکیل قوه قضاییه رژیم، بر اساس اصل ۱۵۸ قانون اساسی جمهوری اسلامی، شورای عالی قضایی از ۵ عضو تشکیل یافته بود که ریاست آن را رئیس دیوان عالی کشور به عهده داشت. بعد از کشته شدن سیدمحمد بهشتی اولین رئیس

دیوان عالی کشور و رئیس شورای عالی قضایی، عبدالکریم موسوی اردبیلی که تا آن زمان دادستان کل کشور بود، جایگزین وی می‌شود و مهدی ربانی املشی به مقام دادستانی کل کشور می‌رسد.

اعضای شورای عالی قضایی در سال ۶۰ تا ۶۸

- ۱- رئیس دیوان عالی کشور عبدالکریم موسوی اردبیلی؛
- ۲- دادستان کل کشور محمدمهدی ربانی املشی؛
- ۳- سه قاضی مجتهد به انتخاب قضات کشور که عبارت بودند از محمد مؤمن، عبدالله جوادی آملی و مرتضی مقتدایی.^{۱۶۹} در سال ۶۱ ابوالفضل میرمحمدی و موسوی بجنوردی جایگزین مؤمن و جوادی آملی شدند.
- در ۱۹ دی ماه ۶۱، یوسف صانعی که از شورای نگهبان استعفا داده بود، جایگزین ربانی املشی می‌شود. در ۱۶ تیر ماه ۶۴ مقام دادستانی کل کشور از یوسف صانعی به سیدمحمد موسوی خونی‌ها انتقال می‌یابد. صانعی و موسوی خونی‌ها از این موضع به ترکیب شورای عالی قضایی نیز راه یافتند. سخنگویی شورای عالی قضایی به عهده مرتضی مقتدایی بود.

دادستانی کل انقلاب، دادستانی انقلاب اسلامی مرکز، دادگاه انقلاب اسلامی مرکز

- ۱- دادستان کل انقلاب علی قدوسی بود که پس از استعفای هادوی در تابستان ۵۸ به این پست گمارده شد. پس از کشته شدن وی در شهریور ماه ۶۰، سیدحسین موسوی تبریزی جایگزین او شد. پس از برکناری موسوی تبریزی در سال ۶۴ پست دادستانی کل انقلاب نیز از بین می‌رود و مراکز استان‌ها دارای پست دادستانی انقلاب می‌شوند، بدون آن‌که دادستانی کل در کار باشد.
- ۲- ریاست دادستانی انقلاب اسلامی مرکز در سال‌های ۶۳-۵۹، به عهده سیداسدالله لاجوردی بود. علی رازینی در دی ماه ۶۳ جانشین وی می‌شود. مرتضی اشراقی در بهار ۶۵ به جای رازینی انتخاب می‌شود و تا سال ۶۸ این پست را به عهده می‌گیرد. از شهریور ۶۸ سیدابراهیم رئیسی که معاون رازینی و اشراقی بود به این سمت گمارده می‌شود.
- قاضی القضاات و حاکم شرع دادگاه‌های انقلاب اسلامی مرکز بین سال‌های ۶۳-۶۰، محمد محمدی گیلانی بود و از سال ۶۳ تا ۶۸ این مسند در اختیار معاونش جعفر نیری قرار گرفت.

169 علی قدوسی، ربانی املشی و جوادی آملی اولین کسانی بودند که به رأی قضات کشور به شورای عالی قضایی راه یافتند. محمد مؤمن و مرتضی مقتدایی به جای قدوسی که در شهریور ۶۰ کشته شد و ربانی املشی که به دادستانی کل کشور رسید به شورای عالی قضایی راه یافتند.

دادگاه انقلاب ارتش، سازمان قضایی نیروهای مسلح

ریاست دادگاه انقلاب ارتش از سال ۵۸ تا ۶۲ به عهده‌ی محمد محمدی ری‌شهری و معاونت علی یونسی با نام مستعار ادیسی بود. دادستانی انقلاب ارتش در طی این مدت در اختیار اتابکی قرار داشت. از ابتدای سال ۶۵ سازمان قضایی نیروهای مسلح از ادغام سازمان قضایی ارتش، دادسرا و دادگاه انقلاب ارتش و دادسرا و دادگاه انقلاب و عمومی پاسداران به وجود آمده و ریاست آن به علی رازینی سپرده شد.

ترکیب قوه‌ی قضاییه پس از تصویب متمم قانون اساسی ۶۸ تا ۷۸

در سال ۶۸ بعد از تصویب متمم قانون اساسی توسط مجلس خبرگان و از بین رفتن شورای‌عالی قضایی و ایجاد پست ریاست قوه قضاییه، عبدالکریم موسوی اردبیلی از ریاست دیوان‌عالی‌کشور و شورای‌عالی‌قضایی کناره‌گیری کرده و محمد یزدی که در انتخابات سال ۶۷ از مجلس شورای اسلامی برکنار مانده بود و به عضویت شورای نگهبان در آمده بود از سوی خامنه‌ای به ریاست قوه قضاییه منصوب می‌شود. در این دوران ترکیب قوه‌قضاییه به شرح زیر بود:

- ۱- محمد یزدی رئیس قوه قضاییه؛
 - ۲- محمد محمدی‌ری‌شهری دادستان کل کشور (پس از کناره‌گیری وی از این پست ابوالفضل موسوی تبریزی^{۱۷۰} جایگزین وی شد. موسوی تبریزی تا آن موقع ریاست دیوان عدالت اداری را به عهده داشت؛
 - ۳- سیدابراهیم رئیسی دادستان انقلاب اسلامی مرکز، وی سپس به ریاست بازرسی کل کشور رسید و در آخرین تحولات قوه قضاییه به معاونت این قوه منصوب شد؛
 - ۴- ریاست دیوان‌عالی کشور از سال ۶۸ در اختیار محمد محمدی گیلانی است و نیری معاونت او را در این مدت به عهده داشت. در آخرین تحولات قوه قضاییه حسین مفید به ریاست این نهاد گمارده شد.
- ریاست دادگاه انقلاب اسلامی مرکز از سال ۶۸ تا ۷۸ به عهده‌ی غلامحسین رهبرپور بوده و پس از او در اختیار علی مبشری قرار گرفت.
- ریاست سازمان قضایی نیروهای مسلح پس از انتصاب رازینی به ریاست دادگاه ویژه روحانیت و دادگستری تهران، به علی یونسی سپرده شد. پس از ارتقای یونسی به عنوان وزیر اطلاعات، این پست به محمد نیازی رسید. در آخرین تحولات در این قوه، محمد کاظم بهرامی در سال ۸۳ جانشین وی می‌شود.
- موسوی‌اردبیلی، یوسف صانعی، موسوی‌تبریزی و موسوی‌خوئینی‌ها در سیاهترین سال‌های حاکمیت ملایان، اقتدار قوه قضاییه را به دست داشته و عهده‌دار مناصب

170 نام خانوادگی او سید ریحانی است ولی به موسوی تبریزی معروف است.

حساس و تعیین کننده در قوه قضاییه بودند. امروز سه نفر اول، از مراجع تقلید جریان "دوم خرداد" به حساب می‌آیند و موسوی‌خوئینی‌ها نیز پدر فکری ایدئولوگ‌های "دوم خرداد"ی مانند جاریان، عبدی و... است. او در سال‌های اخیر که هم‌فکرانش دوباره به قدرت بازگشتند، از حضور علنی در محافل خودداری کرده و گویا قصد دارد مانند دیگر گردانندگان دستگاه جنایت و شقاوت رژیم در سیاهترین دوران آن، همچون عبدالکریم موسوی‌اردبیلی، یوسف صانعی، سیدحسین موسوی‌تیریزی و صادق خلخالی به جمع "مراجع تقلید" رژیم بپیوندند.

۲

در آن سال‌ها تفکیک قوا معنایی نداشت، کما این که هنوز نیز معنایی ندارد! ولی آن روزها از وجوه بارزتری برخوردار بود. هادی خامنه‌ای، هادی غفاری، مرتضی الویری و خیل عظیمی از نمایندگان مجلس که امروزه "قانون‌مدار" نیز گشته‌اند، به شغل بازجویی و شکنجه‌گری مشغول بودند که یک پست قضایی است و دخالت در قوه قضاییه محسوب می‌شود!^{۱۷۱} نکته قابل توجه آن که الویری عضو هیئت رئیسه مجلس نیز بود.

در شهرستان‌ها نمایندگان مجلس در آن واحد هم مشغول وکالت مجلس بودند و هم "قربت‌آلی‌الله" در شکنجه و کشتار انقلابیون و نیروهای مترقی مشارکت می‌کردند. گاه آنان جهت تقرب بیشتر به دستگاه و گاه برای اعلام بیعت با خمینی و نشان دادن مشارکت خویش در کلیه جنایت‌های او، در زندان‌ها حاضر گشته و در زندان کابل بر بدن زندانیان و یا تیر خلاص بر شقیقه آنان، از دیگران سبقت می‌گرفتند.

عدم استقلال سیستم قضایی و تفکیک قوا چنان آشکار بود که مرتضی فهیم‌کرمانی، هم‌زمان که نماینده‌ی مجلس از کرمان بود، پست معاونت لاجوردی را نیز یدک می‌کشید^{۱۷۲} وی همچنین حاکم شرع و رئیس دادگاه‌های کرمان نیز بود. از همه مضحک‌تر، نقش حکام شرع است. تعداد بسیار زیادی از حکام شرع در حالی که نمایندگی مجلس و با پست‌های اجرایی را به عهده داشتند، به قضاوت نیز می‌پرداختند. پروسه‌ی فوق از ناطق نوری^{۱۷۳} که ریاست دادگاه علی‌اکبر گودرزی رهبر فرقان^{۱۷۴} و

171 ما می‌شنیدیم که برخی از نمایندگان مجلس، یا در زندان بازجویی می‌کنند یا در خیابان با این‌ها درگیر می‌شوند و به عناوین مختلف مسئله‌ساز می‌شوند. مصاحبه اعظم طالقانی نماینده دور اول مجلس با نشریه چشم‌انداز شماره ۲۵ فروردین و اردیبهشت ۱۳۸۳.

172 من آقای فهیم‌کرمانی را آوردم در اوین معاون ایشان [لاجوردی] کردم... او نماینده مجلس هم بود. مصاحبه‌ی سیدحسین موسوی‌تیریزی دادستان کل انقلاب سال‌های ۶۳-۶۰ با نشریه‌ی چشم‌انداز، مهر و آبان ۸۲.

173 در سال ۷۰ نیز به هنگام آزادی افراد گروه فرقان، ناطق‌نوری به عنوان حاکم شرع و مسئول پرونده این گروه، می‌بایستی با آزادی آن‌ها موافقت می‌کرد.

174 اکبر گودرزی، تحصیلات حوزوی را در خوانسار و سپس قم پی گرفت و بعدها به مدرسه شیخ‌الحسین در بازار تهران رفت. در سال‌های ۵۶-۵۵، در مسجد خمسه قلهک و چند مسجد دیگر در تهران، کلاس‌های تفسیر

تعدادی از اعضای این گروه را در سال ۵۹ به عهده داشت، شروع شد. در همان سال عبدالمجید معادیخواه ریاست دادگاه تقی شهرام را عهده‌دار بود^{۱۷۰} و بعدها به وزارت ارشاد نیز دست یافت. البته به علت افشای افتضاح اخلاقی، ستاره بخت و اقبال معادیخواه به سرعت افول کرد.

نمونه‌ی دیگر سیدحسین موسوی تبریزی بود که ریاست دادگاه سیدمحمدرضا سعادت را به عهده داشت. در سال‌های بعد این پروسه تشدید یافت. عباسعلی آقاعلیخانی، معروف به "شیخ قدرت علیخانی" که از بریدگان و نادمین زندان دوران شاه بود، یکی دیگر از نمایندگان مجلس بود که در عین حال حاکم شرع دادگاه‌های انقلاب اسلامی قزوین نیز بود.

دری نجف‌آبادی نیز حاکم شرع دادگاه‌های اصفهان بود. محمدعلی حیدری حاکم شرع نهایند که در انفجار حزب جمهوری اسلامی کشته شد، اسماعیل فردوسی پور که در انفجار حزب جمهوری اسلامی زخمی گشت و چندین بار کاندیدای پذیرش وزارت اطلاعات شد ولی مورد قبول مجلسیان قرار نگرفت و همچنین غلامحسین نادی نماینده مجلس از نجف آباد و از نزدیکان منتظری از جمله کسانی بودند که "نماینده‌ی مجلس" را شغل دنیوی و وکالت از سوی مردم تلقی کرده و "حاکم شرعی" را شغلی اخروی و وکالت از سوی خداوند و رسول‌الله و ائمه اطهار معرفی می‌کردند و تصدی آن را "واجب شرعی" می‌دانستند. سیدحسن شاهچراغی نماینده مجلس از دامغان، از نزدیکان علی قدوسی به شمار می‌رفت و مدتی نیز رئیس دفتر دادستانی کل انقلاب بود.

قرآن داشت. در ۱۹ دیماه ۵۸ در حمله به یکی از خانه‌های گروه فرقان در خیابان جمال‌زاده با استفاده از گاز بی‌هوش کننده، دستگیر شد. او در دادگاه به دفاع از عقایدش پرداخت و در ۳ خرداد ۵۹ همراه با حسن اقرلو، علی حاتمی، سعید مرآت، علیرضا شاه باباییگ تبریزی و عباس عسگری اعدام شد. از وی تقاسیری بر بیش از ۲۰ جزء قرآن و همچنین کتابی تحت عنوان "توحید و ابعاد گوناگون آن" باقی مانده است.

۱۷۵ معادیخواه همچنین به حکم منتظری [با صلاحدید و انتخاب بهشتی] در امر رسیدگی به پرونده گروه فرقان، مشارکت داشت. گفت‌وگو با معادیخواه، نشریه چشم‌انداز شماره ۳۰ اسفند ۸۲- فروردین ۸۴.

ریاست زندان‌ها

۱۳۷۰-۱۳۶۰؛ شورای سرپرستی زندان‌ها؛ سازمان زندان‌ها و اقدامات
تأمینی و تربیتی و...

هیچ روزگاری غم‌انگیز نیست برخی آدم‌ها غم‌انگیزند

رومن رولان

۱

بعد از کشته شدن محمد کجویی در ۸ تیرماه ۶۰، ریاست زندان‌های دادستانی انقلاب، پستی که متعلق به کجویی بود، به ابوالفضل حاج حیدری از سران مؤتلفه با نام مستعار "حسنی" رسید و بعد از او این پست را در سال ۶۱ حاجی جوهری‌فرد^{۱۷۶} که با نام مستعار "مهدوی" در زندان شناخته می‌شد، تصاحب کرد. ولی هر دو آن‌ها زیر نظر لاجوردی کار می‌کردند و بدون اجازه‌ی او حق آب خوردن نیز نداشتند. در واقع لاجوردی بر آن‌ها ریاست می‌کرد؛ کاری که در حوزه‌ی وظایف او نبود و مطابق قانون آن‌ها باید زیر نظر شورای سرپرستی زندان‌ها انجام وظیفه می‌کردند.

پیش از برکناری لاجوردی، محمدعلی امانی از اعضای مؤتلفه که پیش تر معاون سیاسی دادستانی بود، به حکم لاجوردی به ریاست زندان اوین رسید و در دوران او بود که اداره‌ی زندان اوین به سازمان زندان‌ها سپرده شد.

ریاست اوین در اواخر سال ۶۳ و ۶۴ به فروتن رسید که ادعا می‌کرد دانشجوی خارج از کشور بوده است. پس از او، مدتی اکبر کبیری‌آرانی با نام مستعار "فکور" که بازجوی شعبه هفت بود، به ریاست اوین رسید (۶۵-۶۴). سپس در سال ۶۵، میثم به ریاست اوین دست یافت و بعثت عدم توانایی در اداره‌ی زندان، این پست در سال ۶۶ به سیدحسین مرتضوی واگذار شد که سابقاً اداره‌ی زندان گوهردشت را به عهده داشت. وی تا سال ۶۷ و مقطع قتل‌عام زندانیان در این پست باقی ماند و پس از آن از اوین رفت.

در پاییز ۶۷، فروتن دوباره به ریاست زندان‌های گوهردشت و اوین رسید، ولی ریاست وی دولت مستعجل بود و پس از او در سال ۶۸، زمانی(موسی واعظی) از مسئولان وزارت اطلاعات تهران، سرپرستی زندان را نیز به عهده گرفت. پس از زمانی، با انتخاب شدن لاجوردی به ریاست سازمان زندان‌ها، وی "پیشوا" سربازجوی سابق شعبه ۱ را به این سمت گمارد. در تمام این سال‌ها، مدیریت داخلی اوین با حسین حسین زاده شوهر خواهر کجویی بود که در زندان شاه به "آقای بیگناه" معروف بود.

۲

ریاست گوهردشت در سال ۶۳-۶۱ به عهده‌ی مرتضی صالحی با نام مستعار "صبحی" و معاونت او با محمدی بود که پیش‌تر شاگرد قناد بود. پس از برکناری لاجوردی در سال ۶۳، این پست به سعادت رسید و سپس در سال ۶۴ ریاست این زندان به عهده مرتضوی گذارده شد. وی در سال ۶۶ بعد از انتخاب شدن به ریاست اوین، از این زندان رفت و سرپرستی زندان مدتی به عهده داوود لشکری و ناصرین بود و پس از قتل‌عام‌ها برای مدت کوتاهی ریاست این زندان به فروتن رسید و وی توأمان مسئولیت

176 جوهری فرد و حاج حیدری هر دو از زندانیان سیاسی زمان شاه بودند.

اوین و گوهردشت را به عهده داشت. پس از بازگشت لاجوردی، صبحی دوباره به ریاست گوهردشت منصوب شد. از سال ۶۳ به بعد داوود لشکری در مقاطعی سرپرستی زندان را به همراه مسئولیت انتظامی و امنیتی زندان را به عهده داشت.

۳

قرل حصار به وسیله‌ی حاج داوود رحمانی اداره می‌شد و معاونش حاج‌احمد بود و واحد یک قرل حصار نیز به مدیریت محمد خاموشی اداره می‌شد که مستقیماً زیر نظر حاج داوود رحمانی بود. بعد از برکناری حاج داوود رحمانی از قرل حصار، میثم به ریاست زندان قرل حصار رسید و این پست را تا انحلال قرل حصار در سال ۶۵، در دست داشت؛ معاون وی انصاری بود که ریاست واحد یک را نیز به عهده داشت.

۴

بین سال‌های ۶۰ تا ۶۳، زندان‌ها زیر نظر شورای سرپرستی زندان‌ها اداره می‌شدند و مسئولیت آن نیز با ابوالقاسم سرحدی‌زاده بود. در این دوران، محکومان سیاسی در زندان‌هایی که زیر نظر دادستانی انقلاب اداره می‌شد، نگهداری می‌شدند و شورای سرپرستی زندان‌ها در این میان قدرتی نداشت.

در سال ۶۳ مجید انصاری به عنوان نماینده‌ی شورای عالی قضایی، به زندان‌ها راه یافت و با تغییر ساختار شورای سرپرستی زندان‌ها و تبدیل آن به سازمان زندان‌ها و اقدامات تأمینی، در سال ۶۴ به ریاست این سازمان برگزیده شد و این ریاست را تا مجلس سوم به عهده داشت. وی برای ثبت‌نام جهت شرکت در انتخابات سومین دوره‌ی مجلس شورای اسلامی، از ریاست سازمان زندان‌ها استعفا داد و اسماعیل شوشتری که کرسی نمایندگی‌اش را از دست داده بود، بعد از چند ماه به جای وی به ریاست سازمان زندان‌ها برگزیده شد. پس از انتخاب محمد یزدی به ریاست قوه قضاییه در سال ۶۸ و تشکیل دولت رفسنجانی، شوشتری به وزارت دادگستری رسید و سیداسدالله لاجوردی به ریاست سازمان زندان‌ها گمارده شد.

تفاوت زندان‌های شاه و خمینی

تفاوت رژیم‌های شاه و خمینی در دوران بازجویی و دادگاه؛ دوران زندان؛ ویژگی‌های منحصر به فرد زندان‌های جمهوری اسلامی؛ شکسته شدن چهره‌ی اسطوره‌ای زندانی سیاسی دوران شاه؛ جابجایی هرم و قاعده در زندان‌های خمینی و...

آیندگان از خود خواهند پرسید: چه شد پس از آن‌که روشنای صبح یک بار بردمیده بود ما دیگر بار مجبور شدیم در ظلمات روزگار بگذرانیم؟

کاستلیو

علی عمویی یکی از با سابقه‌ترین زندانیان سیاسی دوران شاه می‌گوید:

به جرأت می‌توانم به شما بگویم دشواری‌های ۲۵ سال زندان من در زمان شاه به ۳-۲ هفته بازجویی محدود می‌شود. البته طی دو سال اول نیز دچار گرفتاری‌های ناشی از دستور نادرست حزبی در رابطه با ندامت بازی و غیره بودیم. اما پس از آن دشواری‌ها گهگاه به اشکال مختلف از جمله تبعید، محرومیت از ملاقات، کیفیت و کمیت نامناسب غذا و... وجود داشت اما بیشتر وقت را زندانیانی بودیم که دوران زندان خود را می‌گذرانیدیم نه بیش و نه کم.

زندانیان آن دوره زندانبان بود یعنی موظف به نگه داشتن ما در زندان بود و شکنجه‌گر نبود، گهگاه هنگام شورش و اعتراض ضرب و جرحی می‌شد که خود آرم‌خواه پی آن را به تن خود مالیده بود. اما ۱۲ سال زندان من در این دوره چیز دیگری بود. به جرأت می‌توانم بگویم که فشارهای وارد شده در يك ماه اول بیشتر از مصائب آن ۲۵ سال بود. انواع و شدت شکنجه‌ها باورنکردنی بود. و این محدود به ۳ ماه اول بازجویی و "شو" پردازی نبود. در تمام مدت ۱۲ سال آن‌ها مرا به عنوان زندانی به حال خودم نگذاشتند.^{۱۷۷}

در این دآوری، تمامی کسانی که زندان دوران شاه و خمینی را تجربه کرده‌اند، با عمویی هم عقیده هستند. این نکته را نیز نباید از نظر دور داشت که شرایط زندان و سختی و فشاری که عمویی در دوران زندان خود متحمل شد، به هیچ وجه قابل قیاس با کسانی که تجربه‌ی زندان‌های قزل‌حصار و گوهردشت سال‌های ۶۰ تا ۶۴ را داشتند، نبود. به جرأت می‌توانم بگویم او زندان خمینی را به درستی و به طور کامل تجربه نکرده است. و دآوری او در باره‌ی شرایط فاجعه‌بار زندان‌های خمینی تنها محدود به تجربه‌ی شخصی او از بعضی قسمت‌های اوین است. با این حال، عمویی در رابطه با قیاس زندان‌های شاه و خمینی تا آنجا پیش می‌رود که می‌گوید:

با توجه به این نکات قیاس، قیاس مع‌الفارق بوده یعنی این دو دوران با هم قابل قیاس نیستند. در اوین یکی از بازجوها در راه بهداری از من پرسید، فلانی تو تجربه زندان دو دوره را داری فشار کدامیک بیشتر بود؟ گفتم نگران نباشید نشان افتخار از آن شماست! این‌ها روی سیاه آن‌ها را سفید کردند.^{۱۷۸}

البته عمویی مشخص نمی‌کند "این‌ها" چه کسانی هستند و قصد افشای چه کسانی را دارد. چرا که او این گفته‌ها را در پاسخ به روزنامه‌ی "یاس نو" که گردانندگان آن جزو

177 مصاحبه‌ی تلفنی علی عمویی با خسرو شمیرانی، شهروند شماره‌ی ۸۸۰، بیست و هشت فروردین ۸۳.

178 پیشین.

"این‌ها" بوده‌اند، نیز تکرار می‌کند!

۲

هرچند من با داوری عمومی در باره‌ی شرایط زندان خمینی و شاه موافق هستم، ولی برای روشن شدن مطلب به ذکر برخی از این تفاوت‌ها می‌پردازم:

۱- در زندان‌های شاه، شکنجه اختصاص به دوران بازجویی داشت و بعد از آن غالب زندانیان از یک وضعیت مناسب نسبی و با ثبات برخوردار بودند. تنبیهات و آزارهای امثال سرهنگ زمانی و رسولی که هرگاه "عشقشان می‌کشید" برخی از زندانیان را که دوران بازجویی‌شان هم تمام شده بود، مورد آزار و اذیت قرار می‌دادند، استثناء بود.

در زندان‌های خمینی برخلاف دوران شاه، شکنجه‌های روحی و جسمی در تمامی دوران بازجویی و زندان ادامه داشت و زندانی هیچ‌گاه احساس امنیت و ثبات نمی‌کرد.

۲- رژیم شاه به عنوان یک دیکتاتوری کلاسیک، تنها در صدد کسب اطلاعات (مغز و اندیشه‌ی انسان) بود. البته تحقیر زندانی را هم چاشنی‌اش می‌کرد.

رژیم خمینی به عنوان یک رژیم فاشیستی مذهبی، علاوه بر کسب اطلاعات (مغز و اندیشه‌ی انسان) در صدد تسخیر روح و روان (قلب و عواطف) زندانی بود.

۳- هدف غایی و نهایی شاه از به زندان انداختن افراد، شکستن و به خدمت درآوردن آن‌ها بود. کسانی که ابراز ندامت و پشیمانی می‌کردند، می‌توانستند به پست‌های بالای سیاسی دست یابند. نکته جالب آن که کورش لاشایی و سیاوش پارسا نژاد علیرغم مصاحبه‌های تلویزیونی که کردند و پست‌های دولتی که گرفتند، اما کسی را لو ندادند. ساواک و نیروی امنیتی مطمئن بودند که این دو اطلاعات خود را تماماً در اختیارشان نگذاشته‌اند.^{۱۷۹}

هدف اولیه‌ی رژیم خمینی از به زندان انداختن افراد، نه تنها شکستن بلکه ویران کردن کامل شخصیت و سپس دورانداختن آنان بود. افراد به منظور آن‌که اعتماد رژیم را نسبت به خود جلب کرده و مقدمات آزادی‌شان را فراهم کنند، مجبور بودند در شکنجه، همکاری، گزارش دادن و... علیه زندانیان دیگر مشارکت کنند. آن‌ها هیچ‌گاه نمی‌توانستند، حتا در صورت اثبات وفاداری‌شان، دارای موقعیتی در رژیم شوند. حداکثر پادوی وزارت اطلاعات می‌شدند و یا حجاریان و دوستانش تعدادی از آن‌ها را به عنوان وردست در "مرکز تحقیقات استراتژیک" به کار می‌گرفتند. در غیر این صورت باید پادوی حسین شریعتمداری در روزنامه کیهان و... می‌شدند.

۴- در دوران شاه، منهای فشارها و توطئه‌های برخی "عبرت" نویسان که روح و روان زندانیان مقاوم توده‌ای در دستگیری‌های پس از ۲۸ مرداد ۳۲ را آزار می‌دادند و به جز

179 اکثریت قریب به اتفاق رهبران طراز اول حزب رستاخیز، از توده‌ای‌های قدیمی، فعالان کنفدراسیون و مخالفان نظام شاهنشاهی بودند که بعد از مدتی جست و خیز سیاسی به خدمت نظام شاهنشاهی درآمدند.

مقطعی که امثال وحید افراخته و محسن خاموشی، با توپ و تشر از نظائر صمدیه لباف و حسن صادق بازجویی می‌گرفتند، زندانیان انگشت شماری زیر فشار همزمان سابق‌شان برای انجام مصاحبه و همکاری با رژیم قرار گرفتند. در زمان شاه، نمونه‌هایی چون دکتر مرتضی یزدی، دکتر بهرامی، عباس شهریاری‌نژاد، سیروس نهاوندی، پرویز نیکخواه، ناصر سماواتی، احمدرضا کریمی و... انگشت‌شمار بودند.

در دوران خمینی کمتر زندانی‌ای بود که این فشار را تجربه نکرده باشد و با پوست و گوشتش آن را در دوران بازجویی و زندان لمس نکرده باشد.

۵- در دوران شاه نوشتن انزجارنامه و مصاحبه نشانه‌ی شکستن، بریدن و فروپاشی روحی و روانی فرد بود. در حالی‌که در زندان‌های خمینی با توجه به ویژگی‌های آن لزوماً انجام اعمال فوق به این مفهوم نبود.

۶- زندانیان در دوران شاه، قبل از رفتن به دادگاه از مفاد کیفرخواست خود مطلع شده و از امکان دفاع نسبی برخوردار بودند. بعد از ورود به بندهای عمومی، قبل از دادگاه اول، همچنین قبل از دادگاه دوم، به بازپرسی فراخوانده می‌شدند؛ بازپرسی‌هایی که گاه فرمالیته هم نبود. زندانیان در دادگاه نیز از حق داشتن وکیل مدافع برخوردار می‌شدند هرچند وکلا تسخیری و تعینی بودند و البته جز در موارد بسیار استثنایی مانند وکیل دکتر مصدق و آیت‌الله طالقانی و... کاری از پیش نبرده و از ساواک حساب می‌بردند.

در دوران خمینی تقسیم کار ظاهری زمان شاه نیز زیر پا گذاشته شد و قاضی و دادستان و وکیل مدافع در یک فرد خلاصه می‌شد. بعد از تشکیل وزارت اطلاعات در سال ۶۲ از آنجایی که بازجویی و شکنجه در وزارت اطلاعات و تحت نظارت بازجویان آن انجام می‌شد، زندانی یک بار دیگر در مرحله‌ی بازپرسی، در دادستانی انقلاب به زیر فشار شکنجه و بازجویی می‌رفت تا بلکه اطلاعاتی بیش از آنچه که وزارت اطلاعات به دست آورده، فراهم کرده و ضمیمه پرونده کنند.

در دوران خمینی، زندانیان، به ویژه در سال‌های اولیه دهه‌ی ۶۰، غالباً با چشم‌بند در دادگاه حاضر شده و تنها در دادگاه از مفاد کیفرخواست خود مطلع می‌شدند و از کوچکترین امکان دفاعی نیز برخوردار نبوده و گاه مجبور به پذیرش کیفرخواست می‌شدند و یا مورد ضرب و شتم حاکم شرع قرار می‌گرفتند.

۶- در دوران شاه، اجبار زندانی و به ویژه رهبران سیاسی و کادرهای عالی‌رتبه گروه‌های سیاسی به انجام مصاحبه چندان معمول نبود و یا افراد فشار طاقت‌فرسایی را در این رابطه متحمل نمی‌شدند.

در دوران خمینی، هدف نخستین مقامات قضایی، پس از مرحله‌ی تخلیه‌ی اطلاعاتی زندانی، واداشتن وی به بیگانگی و شکستن خویش، انجام مصاحبه به هر قیمت و تحت شدیدترین فشارها و گاه شکنجه‌ها بود که آن‌را بازگشت به "دامان اسلام" باور و تبلیغ می‌کردند.

- ۱- در رژیم شاه، بریدگان و نادمین سیاسی فرصت و مجال خودنمایی و خودفروشی نمی‌یافتند و در ایزولاسیون کامل قرار داشتند.
- در زندان‌های خمینی، در پاره‌ای از دوران، به ویژه در سال‌های ۶۴-۶۰، توابعان و بریدگان سیاسی، حاکمان زندان‌های تهران بودند و در شهرستان‌ها این حاکمیت در سال‌های بعد نیز ادامه داشت.
- ۲- در زندان‌های شاه، زندانیان تحت فشار ایدئولوژیک و سیاسی قرار نداشته و مجبور به پذیرش نظام شاهنشاهی نبودند، زیرا اساساً نظام دارای ایدئولوژی مشخصی نبود. در دوران خمینی زندانیان به شکل سیستماتیک و دائمی تحت فشار ایدئولوژیک و سیاسی قرار داشتند.
- ۳- در زندان‌های شاه، اقدام‌های تنبیهی، حمله به بندها، ضرب و شتم زندانیان به گسترده‌ی دوران خمینی صورت نمی‌گرفت.
- در زندان‌های خمینی، اقدام‌های تنبیهی، حمله به بندها، ضرب و شتم گسترده‌ی زندانیان، بسیار عادی و معمول بوده و گاهی "واجب کفایی" و "وظیفه‌ی شرعی" محسوب می‌شد.
- ۴- در زندان‌های شاه، به ندرت زندانی، به غیر از دوران بازجویی، به تحمل زندان انفرادی و یا مجازات‌های مشابه محکوم می‌شد. آن‌گونه که خلیل ملکی در خاطرات خویش آورده است، از زمان رضاشاه چیزی به اسم "سگ دونی" و "گاودونی" را به رخ آذیخواهان می‌کشیدند و در دوران حاکمیت سرهنگ محرری و سرهنگ زمانی به برخی از سلول‌های انفرادی قصر "گاودونی" هم اطلاق می‌کردند تا زندانیان مقاوم را مثلاً تحقیر کرده باشند، اما گاودونی ابداعی امثال حاج داوود، صد پله با آن‌چه رژیم شاه به آن افتخار می‌کرد، تفاوت داشت.
- در زندان‌های خمینی، استفاده از سلول انفرادی، مجرد، قبر و قفس، واحد مسکونی، قرنطینه، سگ‌دانی، گاودونی و... به طور گسترده صورت می‌گرفت. در هر یک از این محل‌ها، شکنجه‌های جسمی و روانی خاص خود نیز اعمال می‌شد.
- ۵- در زندان‌های شاه، زندانیان در اداره‌ی زندگی خود و بندهایی که در آن‌ها زندگی می‌کردند، از استقلال نسبی برخوردار بودند.
- در زندان‌های خمینی، زندانیان در غالب زمان‌ها از چنین استقلالی برخوردار نبودند.
- ۶- در زندان‌های شاه، به جز بند چهار موقت زندان قصر و نیز سلول‌های کمیته‌مشتربک در ایام ملی‌کشی‌ها، در سال ۵۴، زندانیان از کمبود جا رنج نمی‌بردند و از امکانات نسبی بهداشتی برخوردار بودند.
- در زندان‌های خمینی، کمبود جا، حتا برای خوابیدن نیز یکی از معضلات بزرگ زندانیان بود و آن‌ها از کمترین امکانات بهداشتی مانند دستشویی، توالت، حمام، دارو، دکتر و... نیز برخوردار نبودند. یکی از مبارزان دوران شاه در مصاحبه‌ای می‌گوید:

داخل هر سلول نسبت به شلوغی یا خلوتی کمیته [مشترک] افراد کم و زیاد می‌شدند. اتفاق افتاده بود که در همان فضای یک متر در دو متر یازده نفر دو روز زندگی کرده بودند که البته خودتان مجسم کنید که در این ازدحام چه وضعی می‌توان داشت. در زندان کمیته بر ما چه گذشت.^{۱۸۰}

این در حالی است که در زندان‌های خمینی، گاه تا بیش از ۳۰ نفر، نه برای تنها دو-سه روز، بلکه برای مدتی بیش از یک سال، آن‌هم نه به شکلی اتفاقی! بلکه سیستماتیک و گسترده، در فضایی در حدود ۴ متر مربع به سر می‌بردند و هزاران نفر چنان شرایطی را در زندان‌های خمینی تجربه کرده‌اند.

۷- در زندان‌های شاه، غالب زندانیان از امکان ملاقات با کلیه‌ی افراد درجه‌ی یک خانواده و بعضی اوقات بستگان و آشنایان نزدیک برخوردار بودند.

در زندان‌های خمینی، زندانیان از داشتن چنین امکانی محروم بوده و تنها قادر به ملاقات خواهر و برادر بزرگتر از ۳۵ سال خود بودند و بعدها نیز قادر به ملاقات سالی یک بار برادر و خواهر خود شدند.

۸- در زندان‌های شاه، اگر زندانیان به آموزش و فراگیری روی می‌آوردند، از آن استقبال می‌شد و در این رابطه، زندانیان با محدودیت خاصی روبه‌رو نبودند.

در دوران خمینی، زندانیان جدای از دورانی که آموزش و فراگیری مطلقاً ممنوع بود، در دوره‌های دیگر نیز با محدودیت‌هایی مواجه بودند.

۴

وضعیت رهبران تشکیلات‌های سیاسی در زندان‌های شاه و خمینی نیز متفاوت بود که در زیر به چند مورد آن اشاره می‌کنم:

۱- در زندان‌های شاه، زندانیان سیاسی به خاطر حضور رهبران سیاسی در زندان، از تشکل‌های سیاسی متنوع برخوردار بودند.

در زندان‌های خمینی، تشکیلات‌های سیاسی با توجه به معنی خاصی که به ذهن متبادر می‌شود، در زندان‌ها وجود نداشتند.

۲- در زندان‌های شاه، به خاطر حضور رهبران سیاسی در زندان، زندان محل آموزش، کادرسازی و یارگیری برای جنبش بود. رهبران سیاسی و کادرهای کارآمد با حضور خود در زندان، سطح مبارزه و مقاومت را بالا برده و منبع شور و انگیزه در زندان شده و باعث ارتقای انگیزه‌های مبارزاتی افراد بی‌تجربه و نوپا می‌شدند.

در زندان‌های خمینی، رهبران سیاسی و کادرهای باتجربه و عالی‌رتبه گروه‌های سیاسی، مجال زنده ماندن نمی‌یافتند و یا در دورانی که زنده بودند، در کنار دیگر زندانیان سیاسی قرار نمی‌گرفتند. در بعضی موارد کادرهای باتجربه‌ای که در کنار

دیگر زندانیان قرار می‌گرفتند، بیشتر در خود و به شکلی ایزوله به سر می‌بردند و به خاطر حفظ مسائل اطلاعاتی و پرونده‌ای و برای اجتناب از برانگیخته شدن حساسیت‌های رژیم روی خود، از درگیر شدن در مسائل عمومی بند و اتاق پرهیز می‌کردند.

آن‌ها به مجرد دستگیری، جدای از فشار معمولی که وجود داشت، با عزم جزم رژیم برای براندن و به همکاری کشاندن‌شان روبه‌رو می‌شدند که گاه فرار از زیر بار آن و کمر راست کردن دوباره، بسیار سخت و دشوار می‌نمود. بخشی از این فشارها به خاطر کینه‌ای بود که اداره‌کنندگان زندان‌ها و مقام‌های دادستانی از زندانیان سیاسی سابق و از رهبران این جریان‌ها داشتند و به نوعی تلافی جویانه بود.

۵

برخلاف زندان‌های دنیا و زندان‌های دوران شاه، می‌توان گفت: در زندان‌های رژیم خمینی، رهبران سیاسی و اعضای عالی‌رتبه‌ی گروه‌های سیاسی تا حدودی نقشی مخرب را ایفا می‌کردند. آن‌ها نه تنها مقاومتی را سازماندهی نمی‌کردند، بلکه برخلاف جو مقاومت و ایستادگی حرکت می‌کردند و گاه به جرگه‌ی سازمان‌دهندگان سرکوب و کشتار نیروهای انقلابی می‌پیوستند. اعمال و رفتار بعضی از رهبران و اعضای رده بالای دستگیرشده‌ی گروه‌های سیاسی مانند پیکار، اقلیت، اتحادیه کمونیست‌ها، اتحاد مبارزان کمونیست (سهند) حزب توده، راه کارگر و... به خوبی مؤید مطلب فوق است. مجاهدین با یک خوش‌شناسی مواجه بودند که در واقع از نگاهشان به مبارزه بر می‌خاست. تقریباً تمامی رهبران درجه اول آنان یا در درگیری با نیروهای رژیم به شهادت رسیدند و یا به سرعت از کشور خارج شدند و گرنه چه بسا بخشی از آنان نیز به مصیبت یاد شده گرفتار می‌آمدند. کما این که در باره‌ی افراد درجه دوم این سازمان اتفاق افتاد و عده‌ای از آن‌ها نیز عملکردی بهتر از افراد دیگر گروه‌ها نداشتند.

۶

زندان‌های جمهوری اسلامی یکی از محل‌هایی بود که در آن، اسطوره‌ی زندانی سیاسی زمان شاه شکسته می‌شد. در زندان و در میدان مبارزه‌ی جدید، مفاهیم واقعی‌تر و عینی‌تر می‌شدند و جایگاه اصلی خود را می‌یافتند. برخی از زندانیان سیاسی دوران شاه، قدرت تحمل و کشش مبارزه با رژیم خمینی را نداشتند. آنان اگر ره توشه‌ای نیز داشتند، به درد زمان شاه می‌خورد و زندان‌های آن.

در زندان‌های خمینی، از نزدیک تجربه می‌کردی که زندانی سیاسی زمان شاه، این "بت" دیروزی نیز کسی بوده است با همه ویژگی‌ها و نقطه ضعف‌ها و قوت‌هایی که یک انسان معمولی از آن برخوردار است و تنها به خاطر ابراز عقیده و نظری ضد

نظر حکومت وقت و ارزش‌های آن و یا تمایل قلبی‌اش نسبت به بعضی از امور اجتماعی و انسانی، پایش به زندان شاه افتاده است و این لزوماً به معنای اندیشمندی ویژه بودن، شخصیت والا داشتن و یا مقاوم بودن فرد نبوده است.

زندانیان نوپا و بی‌تجربه، به روشنی شکسته‌شدن هاله‌ی غیرواقعی تقدسی که چهره‌ی زندانی سیاسی زمان شاه را احاطه کرده بود، می‌دیدند. هاله‌ای که تنها به مدد گزارش نادرست و غیرواقعی و غیرمستند از آن چه که در زندان‌های شاه گذشته بود و نیز بر اثر چهره‌سازی‌های کاذب و فرهنگی بت‌تراشانه به وجود آمده بود. چهره‌هایی که جامعه به غلط، از آنان قهرمانانی در ذهن می‌ساخت که گویا کلید حل کلیه‌ی مشکلات را در دست داشتند؛ قهرمانانی که متأسفانه گاه از حل کوچکترین تضادها نیز عاجز بودند.

دنیای ساخته و پرداخته‌ی ذهن ما شرقی‌ها که همه‌ی امور را بیشتر از دریچه‌ی احساسی دیده و در اوهمان، به جای شناخت واقعی و تغییر ساختارهای فرهنگی و اجتماعی و یافتن راه‌حلهایی درست برای جایگزینی، به دنبال قهرمان و اسطوره بوده است، به پیدایش و پرداخت شخصیت کاذب زندانیان سیاسی دوران شاه کمک می‌کرد. این پرداخت غیرواقعی در موارد بسیاری، حتا خود زندانیان سیاسی دوران شاه را نیز دچار غفلت و توهم در مورد توانایی‌هایشان کرده بود.

این مهم در ارتباط با من و امثال من که سال‌های طولانی زندان خمینی را پشت سر گذاشته‌ایم و چه بسا تجربه‌های بسیار بیشتر و گران‌بهاتری در مقایسه با نسل قبلی خود همراه داریم نیز صادق است. زندانی سیاسی بودن در رژیم خمینی، ما را دارای چنان کیفیتی نکرده که دیگران و به ویژه نسل جدید را نیازمند به آن باشد که چشم و گوش به ما و گفته‌ها و رهنمودهایمان بدوزد و منتظر فرمان‌مان باشد!

۷

اگر فشار طاقت‌فرسایی را که روی زندانیان زمان شاه می‌آوردند، مطلق نکنیم، بدون اغراق اکثر زندانیان و فعالان سیاسی دوران شاه در زندان رژیم خمینی، کم آورده بودند و یا آن‌گونه که باید و شاید و از آن‌ها انتظار می‌رفت، برخورد نمی‌کردند. آن‌ها همگی به یک ارزیابی مشترک از شرایط رسیده بودند که هر روز این زندان، لااقل برابر با یک سال آن دوران است. در واقع زندان‌های شاه نسبت به زندان‌های خمینی، ماه عسل دوران مبارزه محسوب می‌شدند! خیلی از آنان، حداکثر، تنها آمادگی حضور در شرایط زندان‌های شاه را داشتند و نه بیشتر.

شاید تجربه‌ی دهشت‌آور و سهمگین‌تر دورانی که یک بار آن را تجربه کرده بودند، چندان خوشایندشان نبود. از این که باید پروسه‌ی طی شده را دوباره و در ابعادی بس وخیم‌تر و وحشیانه‌تر طی کنند، استقبال نمی‌کردند. مطمئناً آنان وقتی از زندان‌های شاه آزاد می‌شدند، هیچ‌گاه فکر نمی‌کردند دوباره، آن هم در فاصله‌ای نزدیک به همان‌جا

بازگشته و آرزوی دوران گذشته را کنند. تجربه‌ی ناخوشایند و فرسودگی روحی ناشی از دوران زندان زمان شاه و فرو ریختن کاخ آرزوها و سراب دیدن آنچه که روزی آب پنداشته بودند، دست به دست هم داده بود تا زندانیان تازه نفس و نوپا، آنان را پشت سر بگذارند. البته این واقعیت را نبایستی از نظر دور داشت که معمولاً نسل جدید نسبت به نسل‌های قبلی پویاتر و در عین حال شاداب‌تر و سرزنده‌تر هستند. چه بسا در دوران شاه نیز نسل جدید زندانیان سیاسی مجاهد و فدایی، نسبت به زندانیان ماقبل خودشان، زندانیان توده‌ای و... از طراوت، شادابی و استحکام بیشتری برخوردار بودند. در واقع زندانی سیاسی زمان خمینی محصول مبارزه دوران خود و پیشرفت عمومی جامعه بود. اشتباه نشود، توضیحات فوق به معنی نفی مقاومت دلیرانه و بی شائبه‌ی دلیرانی چون احمد شادبختی، شکرالله پاک‌نژاد، دکتر پورمسئله‌گو، غلام‌حسین حسینی، علی وشاق، علیرضا شکوهی، داوود مدائن، معصومه شادمانی، اشرف احمدی، ابوالفضل رستگار، علیرضا سیاسی‌آشتیانی، مرتضی باباخانی، حسن فرزانه، علی خلیلی، رضا خاکسار، علیرضا تشید، علیرضا زمردیان، هیبت‌الله معینی خیل بزرگی از زندانیان سیاسی دوران شاه که قهرمانانه در زندان‌های جمهوری اسلامی چنگ در چنگ زورگویان جنایت‌پیشه انداخته و قصاب اوین و شاگردانش را به زانو در آورده بودند، نیست؛ کسانی که لاجوردی آرزوی شکستن آنان را با خود به گور برد.

توضیحات فوق بدان معنا نیست که از زندانی سیاسی زمان خمینی چهره‌ای بسازم و آن‌ها را جانشین اسلاف‌شان کنم. آن‌ها نیز انسان‌هایی بودند با همه‌ی ویژگی‌های انسان‌های معمولی اجتماع که به خاطر عقایدشان به زندان افتادند، مقاومت کردند، ضعف نشان دادند، حماسه‌های شورانگیز انسانی‌ای را که در وصف نمی‌گنجد، آفریدند و گاه پلیدی‌ها کردند و خالق زشت‌ترین و غیرمعمول‌ترین صحنه‌ها شدند.

وقتی حالا به گذشته می‌نگرم، از خود می‌پرسم: اگر من بخواهم همان پروسه را یک بار دیگر در یک نظام جایگزین شده، دوباره طی کنم، آیا می‌توانم لااقل در همان سطح ایستادگی و پایداری کنم؟ در جست‌وجوی یافتن پاسخی به این پرسش است که به زندانیان سیاسی دوران شاه حق می‌دهم که نتوانستند خود را با شرایط جدید وفق دهند.

۸

سر ما فرو نیاید به کمان ابروی کس

که درون گوشه گیران ز جهان فراغ دارد^{۱۸۱}

شکسته شدن این اسطوره‌ی غلط در مراحل ابتدایی زندان، نه تنها یک نقطه ضعف به شمار نمی‌رفت، بلکه یکی از نقاط بسیار مثبت نیز بود. وگرنه مقاومت و ایستادگی در مقابل رژیم را اگر نگویم غیر ممکن، اما بسیار سخت و دشوار می‌کرد.

در مورد جریانی مانند پیکار که چهره‌های شاخص سیاسی، ایدئولوژیک و تشکیلاتی دستگیر شده آن به خدمت جمهوری اسلامی در آمده و در بازجویی‌ها شرکت داشتند، اگر معادله‌ی وابستگی افراد به چهره‌های شاخص می‌خواست عمل کند، به فاجعه تبدیل می‌شد. رهبران سیاسی، ایدئولوژیک، نظامی و حتا چهره‌های کاریزماتیک حزب توده، یکی پس از دیگری بریده و میدان را خالی کردند و یا به خدمت تمام عیار رژیم در آمده و در بازجویی‌ها شرکت کردند و یا خطابه‌های غرا در رد مارکسیسم و بازگشت به اسلام ایراد کردند و یا انحلال "لاشه کثیف و متعفن حزب" ^{۱۸۲} را از تریبونی که رژیم در اختیارشان قرار داده بود، اعلام کردند. با این همه، این رهبران نتوانستند تأثیری آن‌چنانی بر اعضا و هواداران بگذارند و حتا در مراحل، مقاومت و ایستادگی کادرهای رده‌های پایین‌تر موجب شد که بعضی از همان رهبران در رفتارشان بازبینی کنند. هر چند در ارتباط با رهبران حزب توده، این پدیده‌ای تازه نبود و پیش‌تر در ماجراهای پس از مرداد ۱۳۳۲ نیز تجربه شده بود. ^{۱۸۳}

۹

نگار من که به مکتب نرفت و خط نوشت

به غمزه مسئله آموز صد مدرس شد ^{۱۸۴}

حماسه‌های مقاومت را نه کادرهای بالای سازمان‌ها، بلکه هواداران رده پایین آن‌ها خلق می‌کردند. در زندان‌های رژیم خمینی، مانند همه‌ی امور دیگر اجتماع، همه چیز بر عکس روال معمول بود. هرم مبارزه نیز نه از قاعده که از نوک روی زمین قرار گرفته بود. این مسئله، کار را هم ساده می‌کرد و هم دشوار. رژیم نمی‌توانست با تمرکز فشار روی چند چهره‌ی شاخص و مقاوم، آن‌ها را شکسته و در پی آن بقیه را زیر فشار ببرد و از طرفی نبود چهره‌های کاریزماتیک و شاخص، کار مقاومت و پیشبرد مبارزه در زندان را مشکل می‌کرد. هواداران سازمان پیکار، اقلیت، اتحادیه کمونیست‌ها، راه کارگر، سهند و... بدون توجه به آن‌چه در شعبه‌های بازجویی و با مشارکت رهبران و چهره‌های شاخص سازمان‌هایشان جریان داشت، پرچم مقاومت و ایستادگی را در دست می‌فشرده‌اند.

گاه این رهبران بودند که با دیدن هواداران به خود می‌آمدند؛ روشن‌ترین نمونه‌ی آن منیژه هدایی بود که با الهام از مقاومت ساده‌ترین هواداران جریان‌های سیاسی در

182 محمود به‌آذین.

183 در حالی‌که دکتر بهرامی دبیر هیئت اجرایی حزب و یزدی و شرمینی و دیگر رهبران حزبی با نوشتن انزجارنامه‌های تهوع‌آور از شاه تقاضای بخشش و عفو می‌کردند، وارطان سالخانیان و کوچک شوشتری از فعالین نسبتاً ساده و رده پایین حزب، زیر شکنجه جان دادند. مرتضی کیوان از رده‌های میانی حزب نیز در مقابل جوخه‌ی تیرباران ایستاد.

184 حافظ.

بندهای اوین و با کسب انگیزه از شور و حال پایین‌ترین افراد در سطوح سیاسی جامعه، دوباره به پاخاست و رژیم و لاجوردی را به نبردی دوباره فرا خواند. نبردی که این بار سرفراز میدانش او بود. منیژه هدایی تنها نبود، او صرفاً یک نمونه و شاخص بود. در رابطه با هواداران مجاهدین نیز بدون توجه به همکاری گسترده‌ی عده‌ای از اعضا و هواداران رده بالای دستگیر شده‌ی این سازمان و آنچه که از سوی آن‌ها اعمال می‌شد، گاه این اعضای ساده‌ی تیم‌های عملیاتی بودند که حماسه می‌آفریدند و نه کسانی که از سال‌ها تجربه بهره‌مند بودند. گاه منبع شور و اشتیاق و مبارزه در زندان، دانش‌آموزی بود که در زندان به سن بلوغ رسیده بود. اسطوره‌ی مقاومت در زیر شکنجه، مادر شادمانی بود که نقشی درخور در سازمان مجاهدین نداشت.

۱۰

یک اصل درست و منطقی که می‌بایستی در هر جامعه‌ای جاری و ساری باشد، در زندان ناخودآگاه شکل گرفته و به مرور جا افتاده بود. ارزش، شأن و مقام هر فرد تا زمانی بود که در مسیر مقاومت حرکت می‌کرد، به محض این که در مسیری خلاف آن می‌افتاد، دیگر از جایگاه ارزشی گذشته خود برخوردار نبود. مهم نبود که او کیست و چه بوده و چه نقشی داشته! سخن و کردار امروز او مهم بود و پایه‌ای برای ارزیابی او تلقی می‌شد. به همین دلیل بود که با بریدن رهبران سیاسی و تشکیلاتی زیر فشارهای طاقت‌فرسای رژیم، هواداران ساده جریان‌ها از درغلتیدن به آنچه که رهبرانشان درخواست داشتند، امتناع می‌کردند. مبارزه با رژیم و مقاومت در برابر مظلوم آن، از چنان حقانیتی در اذهان برخوردار بود که هیچ چیز و هیچ کس نمی‌توانست در آن تردیدی ایجاد کند. آرام- آرام این تحلیل و برداشت به درستی در زندان جا افتاده بود که برای ما مهم نیست چه کسی می‌برد و چه مسائلی را عنوان می‌کند بلکه برای ما مبارزه با رژیم از اهمیت درجه اول برخوردار است. بگذار هر که هرچه می‌خواهد بگوید، ولی نمی‌توان در صحت مقاومت در زندان تردیدی داشت. این نظر به نگر داشتن افراد کمک کرده و از درغلتیدن آن‌ها به دامان رژیم جلوگیری می‌کرد.

۱۱

نکته‌ای که نباید از نظر دور داشت، بی‌تکلف‌تر بودن زندانی سیاسی زمان خمینی بود؛ و این تفاوت زندانی سیاسی دوران خمینی در مقایسه با زندانی دوران شاه را می‌رساند. تجربه‌ی ۱۰ ساله‌ی زندان رژیم خمینی، مرا به این باور رسانده است. نگاه زندانی دوران شاه و شکست بعدی آن، حاکی از نوعی طلبکاری از مردم و جامعه است، حال آن‌که برای دومی نه. نکته‌ی دیگری که باید به آن توجه داشت، این است که با وجود سرکوب گسترده و تمام

عیار، حاکم بودن نظامی ایدئولوژیک، قرون وسطایی، مذهبی و فاشیستی که هیچ معیاری را به رسمیت نمی‌شناخت و در حالی که زندانیان سیاسی از ضعف‌ها و کاستی‌های عمده رنج می‌بردند، در مقام مقایسه با اکثر زندانیان دوران شاه که پس از انقلاب هم زندانی بودند، از روحیه‌ی رشادت و رزمندگی و مقاومت بیشتری برخوردار بودند و در عمل نیز در جریان قتل‌عام سال ۶۷ به بهترین شکل بر این حقیقت مهر تأییدی نهادند. تنها در سال‌های ۶۵ تا ۶۷ (دوران اعتلای مقاومت در زندان) زندانیان رژیم با حجم بی‌سابقه‌ای از اقدام‌های اعتراضی زندانیان سیاسی اعم از اعتصاب غذا، تحریم غذا، تحریم هواخوری، ملاقات و فروشگاه، روبه‌رو شدند که در دوران شاه بی‌سابقه بود. تلاش برای آزادی بی‌قید و شرط از زندان، دفاع از هویت سیاسی و ایدئولوژیک و برخورداری از حق ورزش جمعی، استفاده از چادر رنگی از سوی زنان و... مبارزه‌ی تمام عیار را به یک جنگ روزمره تبدیل کرده بود.

۱۲

یکی از تفاوت‌های اصلی دوران شاه و خمینی تفاوت در نحوه‌ی برخورد آنان با زنان در جریان دادرسی بود. در دوران شاه تا آنجا که ممکن بود به خاطر بازتاب‌های منفی اجتماعی از اعدام زنان خودداری می‌کردند. در دوران پهلوی پس از سال ۵۰ و اوج‌گیری جنبش چریکی بود که بندهای ویژه زنان در زندان‌ها ایجاد شد. مشارکت زنان در جنبش پس از پیروزی انقلاب نسبت به گذشته رشد چشمگیری داشت و این خود موجب ایجاد وضعیتی جدید در برخورد با آن‌ها نیز می‌شد. اولین زنی که در دوران شاه به خاطر فعالیت‌های سیاسی و چریکی اعدام شد، منیژه اشرف‌زاده کرمانی بود که در ارتباط با بخش مارکسیست لنینیست مجاهدین دستگیر شده بود و در جریان ترور مستشاران آمریکایی در سال ۵۴ مشارکت داشت. پس از او فدائیان شهید اعظم روحی‌آهنگران^{۱۸۵} و زهرا آقایی قلهکی^{۱۸۶} در شهریور و آذر ۵۵ به جوخه‌ی اعدام سپرده شدند. در دوران شاه تعدادی از زنان همچون و فاطمه امینی در زیر شکنجه و تعداد زیادی در درگیری‌های مسلحانه به شهادت رسیدند. اما در دوران خمینی این گونه جنایات ابعادی باورنکردنی یافت.

در دوران خمینی به ویژه در سال‌های اولیه‌ی دهه ۶۰ برخلاف دوران شاه، اعدام زنان و حتا دختران خردسال با بی‌رحمی هرچه تمام‌تر صورت می‌گرفت. طی دهه‌ی ۶۰ هزاران زن به جوخه‌ی اعدام سپرده شدند. در این میان می‌توان زنان مسنی چون خانم سکینه محمدی اردهالی و یا کودکان خردسالی چون فاطمه مصباح را دید.

۱۸۵ وی سومین شهید از خانواده‌ی روحی‌آهنگران بود. پیش از او نزهت‌السادات در ۹ تیرماه ۵۴ در درگیری با نیروهای ساواک و بهمن در ۲۳ دیماه ۵۴ در زیر شکنجه‌های ساواک به شهادت رسیده بودند.

۱۸۶ وی در اعدام انقلابی عباسعلی شهریارینژاد و انفجار پاسگاه ژندارمری سلیمانیه شرکت داشت. پیش از او همسرش شهاب‌الدین رضوی در درگیری با نیروهای ساواک به شهادت رسیده بود.

دستگاه اطلاعات و سرکوب از آغاز تا سال ۸۴

سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی؛ دفتر اطلاعات و تحقیقات نخست‌وزیری؛
کمیته انقلاب اسلامی؛ واحد اطلاعات سپاه پاسداران؛ دادستانی انقلاب اسلامی
مرکز؛ وزارت اطلاعات؛ سازمان اطلاعات موازی؛ اطلاعات و حفاظت اطلاعات
نیروی انتظامی؛ حفاظت اطلاعات قوه قضاییه؛ اطلاعات و امنیت دفتر رهبری؛

زین کاروانسرای بسی کاروان گذشت
ناچار کاروان شما نیز بگذرد
ای مفتخر به طالع مسعود خویشتن
تأثیر اختران شما نیز بگذرد
این نوبت از کسان به شما ناکسان رسید
نوبت ز ناکسان شما نیز بگذرد

سیف‌الدین فرغانی شاعر دوران استیلای مغول

مقدمه

چندی از بهار آزادی و پیروزی انقلاب نگذشته بود که حاکمان جدید برای به بند کشیدن دوباره‌ی مردم و برقراری یک دیکتاتوری قرون وسطایی مذهبی، دست به کار تشکیل دستگاه‌های اطلاعاتی و امنیتی شدند. از همان ابتدا یک تقسیم قدرت در میان نیروهای رژیم انجام گرفت. قدرت سیاسی در اختیار حزب جمهوری اسلامی و قدرت امنیتی و اطلاعاتی و سپاه در اختیار سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی قرار گرفت. برای شناخت نحوه‌ی شکل‌گیری و قوام یافتن دستگاه‌های اطلاعاتی رژیم و نهادهای سرکوبگر آن، ناگزیر به داشتن شناختی کلی از سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی خواهیم بود.

افراد این سازمان که تجربه‌ی سازماندهی مخفی و عملیات نظامی در دوران پهلوی را داشتند، بار اصلی تشکیل و هدایت نهادهای اطلاعاتی، امنیتی و سرکوبگر حکومت نوپای جمهوری اسلامی را به همراه عناصر به خدمت درآمده‌ی سیستم اطلاعاتی سابق به دوش گرفتند.^{۱۸۷} سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی در بهار ۵۸ به توصیه‌ی سران رژیم از به هم پیوستن هفت سازمان شبه نظامی اسلامی: بدر، توحیدی فلق، منصورون، امت واحد، صف، موحدین و فلاح تشکیل شد و در اولین بیانیه‌ی خود در ۷ فروردین ۵۸ وعده‌ی سرکوب و حمله نظامی علیه نیروهای مترقی را داد.^{۱۸۸} بعدها محسن رضایی فرمانده سپاه پاسداران و دبیر کنونی مجمع تشخیص مصلحت رژیم در ارتباط با هدف از تشکیل این سازمان، در مصاحبه‌ای به صراحت گفت:

لذا ما آمدم به عنوان بازوی مخفی انقلاب، سازمانی را متشکل از هفت گروه مبارز اسلامی درست کردیم که در حقیقت يك حزب بود و برای این که نقطه مقابل منافقین بایستیم اسممان را هم گذاشتیم سازمان مجاهدین انقلاب...^{۱۸۹}

از ابتدای تشکیل سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی تا انحلال^{۱۹۰} آن در سال ۶۵، افراد زیر جزو مؤسسان، چهره‌های شاخص و گردانندگان اصلی آن بودند:

187 مصاحبه محمد سلامتی با روزنامه صبح امروز ۱۶ تیر ۱۳۷۸... "سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی به شکل نیمه علنی و نیمه مخفی فعالیت داشت... س: فعالیت‌های مخفی شامل چه اقداماتی می‌شد؟ ["سلامتی:"] بخشی از فعالیت‌ها در خود سپاه پاسداران، کمیته و بخشی در سیستم امنیتی و اطلاعات سپاه و بخشی نیز در ارتش بود."
188 "... و هر جریانی که علیه گسترش و تعمیق انقلاب اسلامی عمل نماید از امپریالیست‌های جهان‌خوار راست و چپ و یا متجاوزین صهیونیست گرفته تا عناصر منافق، منحرف و فرصت‌طلب داخلی مبارزه اینولوژیک - سیاسی نموده و در صورت لزوم قاطعانه و با یقین به یاری خدا، با تمامی قدرت دست به حملات نظامی بزند." (مجموعه بیانیه‌های سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی، ج ۱، ص ۱۳)

189 کیهان، ۱۹ بهمن ۱۳۷۸

190 این سازمان در سال ۷۰ توسط اکثریت همان افراد این بار با داعیه اصلاح‌طلبی و ... تشکیل شد.

بهزاد نبوی، محسن آرمین، مصطفی تاجزاده، سعید حجاریان، محمد سلامتی، حسن واعظی، حسین صادقی، محمد رضوی، هاشم آغاجری، فیض‌الله عرب‌سرخی، خسرو قنبری تهرانی، محسن امین‌زاده، صادق نوروزی، فریدون وردی‌نژاد، پرویز قدیانی، مرتضی الویری، محمد عطریانفر، بهروز باکویی، حسین زیبایی‌نژاد (نجات)، احمد وحیدی، محسن رضایی، محمدباقر ذوالقدر، علی شمخانی، احمد توکلی، علی عسگری، حسین فدایی، محسن رفیق‌دوست، حبیب‌الله داداشی، حسین شیخ‌عطار، محسن مخملباف، محسن سازگارا، عباس دوزدوستانی.

طی این سال‌ها تعدادی از وابستگان آن از جمله محمود بروجردی، حسن منتظر قائم، حسن علم‌الهدی، مهدی کاظمی و... در جنگ کشته شدند. افراد این سازمان در محافل درونی رژیم و در میان رقابت‌های گروهی برای دستیابی به قدرت، تلاش می‌کنند مدال "افتخار" سرکوب نیروهای مترقی و انقلابی را به سینه خود بزنند.^{۱۹۱}

انتخاب نام سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی آگاهانه و حسابگرانه بوده و به نوعی گزیده برداری از تلقی مثبت جامعه در اوایل انقلاب از نام سازمان مجاهدین خلق و تداعی کننده مبارزه و جان‌فشانی آن‌ها بود. وقتی نام جریانی فرصت طلبانه انتخاب شود می‌بایستی منتظر هر گونه سوءاستفاده‌ی بعدی در تمامی زمینه‌ها در دوران حیات آن سازمان بود.

برای رسیدن به مقصود، سیستم اطلاعاتی رژیم را در سه دوره به طور اجمال توضیح می‌دهم و از ذکر جزئیات پرهیز می‌کنم.

۱

دستگاه اطلاعاتی رژیم بین سال‌های ۴۸-۵۸

طی سال‌های اولیه این دوره، ساختار سیستم‌های اطلاعاتی و امنیتی رژیم و سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی چنان درهم تنیده بودند که دلایل دستگیری و متن بازجویی‌های محمدرضا سعادت از رهبران دستگیرشده‌ی مجاهدین خلق در سال ۵۸ را سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی در ۴۲ صفحه منتشر کرده و در رابطه با پرونده‌ی او اطلاعیه‌ی مطبوعاتی نیز منتشر می‌کردند.

دستگیری حماد شیبانی از اعضای سازمان چریک‌های فدایی خلق طی اطلاعیه شماره‌ی ۱۹ سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی در ۴۲ صفحه منتشر کرده و در رابطه

191 یکی از وابستگان رژیم به نام ع-ر در این باره می‌گوید: "این‌ها [مجاهدین انقلاب اسلامی] که از حاکمیت سهم‌خواهی می‌کنند، ادعا دارند دو خطر بزرگ یعنی سازمان مجاهدین خلق (منافقین) و حزب دمکرات کردستان را از حاکمیت رفع کرده‌اند و این دو جریان را متلاشی کرده‌اند که این ادعا واقعیت ندارد. این ما (نیروهای ارشد حزب مشارکت) بودیم که سران مجاهدین (منافقین) را شناسایی و دستگیر کردیم. این ما بودیم که سازمان پیشمرگان کرد مسلمان درست کردیم و ضدانقلاب را در کردستان تارومار کردیم و..."

<http://fardanews.com/shownews.php?id=16418>

با پرونده‌ی او اطلاعاتی مطبوعاتی نیز منتشر می‌کردند. اعضای گروه فرقان نیز به واسطه‌ی نفوذ عوامل این جریان در تشکیلات فرقان، شناسایی شدند و سپس با به کارگیری عوامل ساواک آن‌ها را تحت تعقیب و مراقبت و شنود اطلاعاتی قرار داده و دستگیر کردند.^{۱۹۲} مسئولیت عملیات پیگیری و اقدام علیه گروه فرقان نیز با احمدیان از گروه منصورون بود.^{۱۹۳} عمده‌ترین نهادهای اطلاعاتی رژیم در این دوران عبارت بودند از:

دفتر اطلاعات و تحقیقات نخست وزیری

پس از فروپاشی نظام سلطنتی و پیروزی انقلاب، به خاطر عدم اعتماد و اطمینان حاکمان جدید به ساواک و تلاش برای برپایی یک سیستم اطلاعاتی و امنیتی ایدئولوژیک، این سازمان منحل و عناصر با تجربه‌ی اطلاعاتی، امنیتی آن با مدیریتی جدید در تشکیلاتی بنام "دفتر اطلاعات و تحقیقات نخست‌وزیری" سازماندهی می‌شوند.^{۱۹۴} به این ترتیب تجربیات ساواک و دستگاه‌های اطلاعاتی و امنیتی رژیم سابق به دولتمردان جمهوری اسلامی منتقل می‌شود.^{۱۹۵}

این تشکیلات اولین تلاش حاکمان جدید برای راه اندازی یک سیستم متمرکز امنیتی و اطلاعاتی است.^{۱۹۶} در رأس این نهاد نام‌هایی چون خسرو قنبری تهرانی، سعید حجاریان کاشی (نام مستعار سعید مظفری)، حبیب‌الله بیطرف، محمد شریعتمداری، محمد کاظم پیرو رضوی، مهدی چمران، علی‌اکبر تهرانی، محمدرضا تاجیک^{۱۹۷}، تقی محمدی و... به چشم می‌خورد. این افراد غالباً در دهه ۶۰ از مهم‌ترین مهره‌های اطلاعاتی رژیم و در دهه ۷۰ از کادرهای برجسته "دوم خرداد" می‌شوند. ریاست این دفتر با

192 در جریان دستگیری گروه فرقان، حمیدرضا میرحاجی یکی از اعضای این گروه وقتی می‌خواهد از سلاح خود استفاده کند، توسط تک‌تیراندازان ماهر، هر دو دستش هدف قرار می‌گیرد. وی به حبس ابد محکوم شد و سپس مشمول عفو شده و با حداد عادل کار می‌کرد.

193 آرشیو مرکز اسناد انقلاب اسلامی، پرونده محسن شریعت، کد ۲۰۴۱۶، سایت بازتاب.

194 محمدرضا سعادت از رهبران مجاهدین در اردیبهشت ۵۸ با هدایت عناصر ساواک و سیستم ضدجاسوسی سیا توسط کمیته مستقر در سفارت آمریکا دستگیر می‌شود. در این رابطه جهانگیری رئیس ساواک گنبد و از مسئولان اداری هشتم ساواک نقش اصلی را داشت. عباس امیرانتظام در صفحه‌ی ۲۵ جلد اول خاطرات خود ضمن اشاره به دیدارش با یکی از کارمندان اداری ضد جاسوسی ساواک به موضوع فوق اشاره کرده و بر نقش ساواک در دستگیری سعادت تأکید می‌کند.

195 یکی از دلایل عنوان شده از سوی گروه فرقان برای ترور محمد مفتاح، پایریزی سیستم اطلاعاتی جدید به کمک سپهبد مقدم بود. از این‌جا بود که نام "ساواما" بر سر زبان‌ها افتاد. البته تیمسار قرنی که خود از افسران اطلاعاتی بود و مدتی نیز ریاست رکن ۲ ارتش را به عهده داشت اولین نفری بود که پیشنهاد تشکیل سیستم اطلاعاتی نوین با کمک بقایای ساواک را داده بود.

196 بدون تردید نمی‌توان از نقش اساسی ارتشبد حسین فردوست یکی از مهم‌ترین مهره‌های اطلاعاتی دوران پهلوی و رئیس دفتر ویژه اطلاعات و همچنین از پایه‌گذاران ساواک و دستگاه امنیتی شاه در پایه ریزی سیستم امنیتی و اطلاعاتی جمهوری اسلامی چشم پوشی کرد.

197 وی رئیس دانشکده امام محمدباقر وابسته به وزارت اطلاعات در سال‌های پس از دوم خرداد از مشاوران سیاسی خاتمی بوده و ریاست مرکز بررسی‌های استراتژیک نهاد ریاست جمهوری را بر عهده داشته است.

خسرو قنبری تهرانی^{۱۹۸} بود و سعید حجاریان کاشی معاونت ضد جاسوسی وی را به عهده داشت. این دفتر کمیته‌هایی را نیز در ابتدای کار در ضداطلاعات ارتش و رکن دو تشکیل می‌دهد. در واقع این دو نهاد نیز تحت نفوذ و اداره‌ی سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی بودند. از مهم‌ترین فعالیت‌های اطلاعات نخست وزیری، همکاری در مقابله با کودتای نوژه همراه با واحد اطلاعات سپاه بود.

ساختار واحد اطلاعات سپاه پاسداران^{۱۹۹}

در شکل‌گیری هسته‌ی اولیه سپاه پاسداران، نیروهای باتجربه‌ی ارتش، گارد شاهنشاهی، رکن دوم ارتش به همراه فعالان سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی شرکت داشتند.^{۲۰۰} با توجه به رسالت سپاه پاسداران و به خاطر خصلت و ماهیت نیروهای تشکیل دهنده‌ی آن^{۲۰۱}، واحد اطلاعات به عنوان یکی از قدیمی‌ترین نهادهای اطلاعاتی جمهوری اسلامی، از مهم‌ترین بخش‌های تشکیل دهنده سپاه می‌شود. این نهاد بلافاصله پس از تشکیل هسته‌ی اولیه سپاه شکل گرفت و به سرعت گسترش یافت.

از آنجایی که مراکز ساواک، در تهران و شهرستان‌ها مقر و ستادهای گوناگون سپاه پاسداران شده بود، سپاه و به ویژه بخش اطلاعات و امنیت آن به دستاوردها و تجربیات ساواک در زمینه‌های مختلف اطلاعاتی و امنیتی دست یافت. به این ترتیب واحد اطلاعات سپاه بر پایه منابع آموزشی و جزوات برجای مانده ساواک به تشکیل و آموزش کادرهای خود می‌پردازد. این بخش در سال‌های بعد علاوه بر در اختیار داشتن زندان توحید یا "کمیته مشترک"، مسئولیت بخش ۲۰۹ اوین و بازداشتگاه پادگان عشرت آباد را نیز به عهده می‌گیرد.

هسته‌ی اولیه واحد اطلاعات سپاه بر اساس روابط سازمانی پیش از انقلاب افراد متشکل در گروه‌های تشکیل‌دهنده سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی و همچنین روابط دوستانه و مبتنی بر اعتماد پس از انقلاب و با انگیزه جمع‌آوری اطلاعات و مقابله با گروه‌های مخالف رژیم شکل گرفت. شروع جنگ ایران و عراق و سرکوب خونین سال‌های اولیه دهه ۶۰، موهبتی بزرگ برای سازمان‌های اطلاعاتی و امنیتی رژیم از جمله واحد اطلاعات سپاه بود؛ به طوری‌که به سرعت به یکی از مهم‌ترین بخش‌های سپاه تبدیل شد.

198 وی در سال ۶۴ در ارتباط با پرونده انفجار نخست وزیری دستگیر و چند صبحی در اوین محبوس شد.
199 در این بخش تنها به ساختار اطلاعات سپاه در زمینه داخلی و برخورد با گروه‌ها پرداخته شده و به فعالیت آن در جبهه‌های جنگ، (ستاد جنگ‌های نامنظم)، بوسنی، لبنان، عراق، نیروی قدس سپاه و... پرداخته نشده است.
200 یوسف کلاه‌دوز جانشین فرمانده سپاه پاسداران که در حادثه‌ی سقوط هواپیمای فرماندهان نظامی رژیم کشته شد یکی از افسران زبده گارد شاهنشاهی بود.

201 هدف اولیه پایمیزی سپاه پاسداران چیزی شبیه به ایجاد گارد جاویدان شاه، تشکیل یک نیروی مسلح، متعهد و مخلص، برای مقابله با هر گونه اقدام نظامی و یا کودتا از سوی گروه‌های مسلح و نیروهای باقیمانده از نظام شاهنشاهی بود. ملاحظات اولیه بنیانگذاران سپاه، حرکتی سیاسی و امنیتی با رویکردی درون شهری بود.

اولین فرمانده واحد اطلاعات سپاه، علی محمد بشارتی بود که به همراه اصغر صباغیان و محمد غرضی آن را اداره می‌کرد. سپس محسن رضایی تا سال ۶۰ هدایت آن را به عهده می‌گیرد. رضا سیف الهی، سید مهدی کاظمی^{۲۰۲} احمد وحیدی^{۲۰۳} در دوره‌های بعد هدایت این بخش را به عهده داشتند.

در دهه ۶۰ فریدون وردی نژاد با نام مستعار "مهدی نژاد" به عنوان مسئول بخش امنیت واحد اطلاعات، یکی از مهمترین وظایف در امر سرکوب نیروهای داخلی را به عهده داشت. از کادرها و همکاران مهم این بخش می‌توان از علی ربیعی (نام مستعار عباد)، محسن آرمین، مرتضی الویری، مهدی منتظری، محسن میردامادی، حسن واعظی و... نام برد.

متلاشی کردن حزب توده، ضربات ۱۹ بهمن و ۱۲ اردیبهشت به مجاهدین، دستگیری رهبران سازمان پیکار و شرکت در راه اندازی گشت‌های اطلاعاتی و... از جمله دستاوردهای واحد اطلاعات در سال‌های اولیه دهه ۶۰ است. در این دوران علیرغم درگیری و رقابت درونی شدید بین اطلاعات سپاه و دادستانی انقلاب، به خاطر ضرورت‌های موجود و خطر فروپاشی نظام، این واحد همکاری نزدیکی با دادستانی انقلاب و بخش اطلاعات آن داشت.

دادستانی انقلاب اسلامی مرکز

پس از پیروزی انقلاب و در همان روزهای اول انقلاب، دادستانی انقلاب اسلامی مرکز، زیر نظر احمد آذری قمی و سیدرضا زواره‌ای تنها حقوقدان حزب‌اللهی در آن سال‌ها، شروع به کار کرد. هرچند هادوی دادستان کل انقلاب بود اما دادستانی انقلاب مرکز زیر نفوذ این دو نفر بود. از جمله اقدامات این مرکز در بهار ۵۸ احضار هنرمندان و شاعران ایرانی از جمله احمد شاملو،^{۲۰۴} غلامحسین ساعدی، محمود دولت‌آبادی، محمدرضا شجریان، پریسا و... توسط احمد میرفندرسکی بود. دادستانی انقلاب تنها نهاد امنیتی و اطلاعاتی کشور بود که سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی در راه اندازی آن دست نداشت. در ابتدا برای این نهاد نقشی در سیستم امنیتی و اطلاعاتی کشور در نظر گرفته نشده بود. پس از هادوی، دادستانی کل انقلاب در تابستان ۵۸ به علی قدوسی سپرده شد و اداره‌ی دادستانی انقلاب مرکز به عهده‌ی غفارپور بود. اما پس از انتخاب سیداسدالله لاجوردی به دادستانی انقلاب اسلامی

202 در یکی از بازدیدهای مناطق جنگی کشته شد.

203 وی نقش مهمی در راه‌اندازی وزارت اطلاعات، سپاه قدس، اداره مجمع تشخیص مصلحت نظام و وزارت دفاع داشته است.

204 شاملو شعر زیبایی بن بست را که پیش‌بینی شرایط دشوار میهن در سال‌های بعد بود، در این دوران سرود.

مرکز، این نهاد زیر نظر وی و با حمایت گسترده هیأت مؤتلفه اسلامی^{۲۰۵} به ویژه بعد از خرداد ۶۰، به یکی از نهادهای اصلی سرکوب و اطلاعات و امنیت کشور، به ویژه در تهران، تبدیل شد. دادستانی انقلاب اسلامی از یک گروه ضربت ویژه و گشت خیابانی برخوردار بود. بسیاری از احکام دستگیری توسط گروه ضربت اوین اجرا می‌شد.

طی سال‌های ۶۰-۶۱ گشت ویژه‌ای به نام "عبدالله پیام"^{۲۰۶} مرکب از نیروهای سپاه، کمیته، دادستانی، تکاوران شهربانی و ساواک برای ضربه زدن به تیم‌های عملیاتی مجاهدین و ردیابی خانه‌های تیمی آن‌ها تشکیل شد.

نام این نیروها از گشت نیروهای کمیته مشترک دوران پهلوی که به "پیام" معروف بود، گرفته شده بود.

سیدالله لاجوردی، محمد کچویی، احمد قدیریان^{۲۰۷}، محمد مهرآیین، جوهری‌فرد، ابوالفضل حاج‌حیدری^{۲۰۸}، محمدعلی امانی، رحمانی ابراهیم، احمد احمد، جولایی، احمد میرفندرسکی، غفارپور، سیدرضا زواره‌ای، برادران صالحی اکبر و مرتضی، داوود رحمانی، اسلامی، اکبری، اکبر کبیری آرانی، فاضل^{۲۰۹}، پیشوا، حسین حسین‌زاده، مجتبی حلویی‌عسگر، احمد شیرینی و ... از گردانندگان اصلی دادستانی بوده و افرادی چون، برادران عسکراولادی، برادران بادامچیان، برادران رفیق‌دوست، برادران امانی^{۲۱۰}، برادران اسلامی، کفاش‌زاده، محسن لبانی، محمود رحمانی، محمود کریمی‌نوری، رضا نیری، برادران میرمحمدصادقی، برادران سیدخاموشی، احمد کریمی، اکبر کریمی، حبیب‌الله شفیق، درخشان و... حمایت و پشتیبانی از گردانندگان دادستانی انقلاب و اعمال آن‌ها را در بازار به‌عهده داشتند. از سوی دیگری افرادی چون شیخ محمد یزدی، علی‌اکبر ناطق‌نوری، مهدی شاه‌آبادی و... در محافل حوزه و قم وظیفه‌ی حمایت و پشتیبانی از این ارگان را بر دوش گرفته بودند. دادستانی انقلاب به این ترتیب در سال‌های ۶۰-۶۳ نقشی اساسی در دستگیری، شکنجه و اعدام وابستگان گروه‌های سیاسی و اداری زندان‌های تهران و کرج داشت. گردانندگان

-
- 205 حزب مؤتلفه اسلامی: در سال ۱۳۴۲ از به هم پیوستن سه گروه و هیئت‌های وابسته به مسجد شیخ علی (صادق امانی و اسدالله لاجوردی) مسجد امین‌الدوله (حبیب‌الله عسکراولادی، مهدی عراقی و هاشم امانی) و گروه اصفهانی‌ها (اسدالله بادامچیان، محمود میرفندرسکی و سید علالدین میر محمدصادقی) تشکیل یافت.
- 206 گفته می‌شد ارتشبد حسین فردوست در راه‌اندازی سیستم اطلاعاتی و تیم‌های تعقیب و مراقبت نقش داشت.
- 207 وی پیش از انقلاب در خیابان سعدی سمساری و لوسترفروشی داشت. بعد از انقلاب به عنوان معاون اجرایی لاجوردی نقش عمده‌ای در سرکوب و کشتار انقلابیون داشت. احکام اعدام به دستور او اجرا می‌شد. وی در سال ۶۲ به سپاه پاسداران پیوست و از سال ۶۸ در بیت خامنه‌ای مشغول به کار شد.
- 208 این دو با نام‌های مستعار مهدوی و حسنی ریاست زندان اوین را در سال‌های ۶۰-۶۳ به عهده داشتند.
- 209 هم اکنون از اعضای هیئت علمی دانشگاه "شهید بهشتی" یا ملی سابق است.
- 210 علاوه بر برادران امانی، اسدالله بادامچیان خواهرزاده‌ی آن‌ها و همچنین احمد قدیریان، عزت شاهی و صادق اسلامی دامادهای این خانواده و شوهرخواهرهای بادامچیان نقش به سزایی در کشتار و سرکوب دهه‌ی ۶۰ به عهده داشتند.

اصلی دادستانی، پس از تغییر و تحولات درونی مجاهدین در سال ۵۴ و درگیری‌های گسترده‌ای که پس از آن در زندان شاه به وقوع پیوست، با توجه به ماهیت خود و تحریک مداوم ساواک، به ضدیت هیستریک علیه مجاهدین و نیروهای غیرمذهبی دچار شده و دشمنی با این نیروها را بر دشمنی با ساواک نیز اولویت دادند. این دشمنی تا آن جا بود که ساواک همه آن‌ها را در بهمن ۵۵ در مراسمی که به "شاهنشاهی سپاس" معروف شد و مرداد ۵۶ از زندان آزاد کرد. تخم کینه و عداوت علیه مجاهدین و نیروهای غیرمذهبی از همان‌جا در دل این عناصر کاشته شد. سال‌ها بعد ثمره‌ی آن در جاری ساختن خون هزاران نفر از رشیدترین فرزندان میهن به دست آن‌ها به بار نشست.

کمیته انقلاب اسلامی مرکز و بخش اطلاعات آن

این نهاد که پس از پیروزی انقلاب اسلامی و به طور خود جوش توسط مردم و نیروهای مدافع انقلاب در شهرها و محلات کشور تشکیل یافته بود، با تصفیه‌های متعددی که در آن‌ها انجام شد به سرعت به یکی از نهادهای سرکوبگر رژیم تبدیل شد. به جرأت می‌توان گفت بخشی از سیستم اطلاعاتی جمهوری اسلامی در کمیته‌ها شکل گرفت و سپس به سپاه، دادستانی و وزارت اطلاعات منتقل شد. به همین دلیل می‌بینیم که تشکیل دهندگان این نهاد و دیگر نهادهای اطلاعاتی و امنیتی رژیم مشترک می‌باشند.

محمدرضا مهدوی کنی در اسفند ۵۷ به حکم خمینی هدایت کمیته‌ها را به دست گرفت و برادرش باقری‌کنی به عنوان رئیس کمیته انقلاب اسلامی مرکز انتخاب شد. پس از قدرت گرفتن ناطق‌نوری در وزارت کشور او فرماندهی و هدایت کمیته‌ها را نیز به عهده گرفت و علی فلاحیان نقش جانشینی او در این ارگان را داشت. اما در این میان گردانندگان سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی، مهم‌ترین نقش را در راه‌اندازی آن به عهده داشتند. بهزاد نبوی، مرتضی الویری، خسرو تهرانی،^{۲۱۱} و... از جمله گردانندگان سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی بودند که در طراحی ساختار اولیه کمیته‌ها و بخش اطلاعات آن شرکت کردند و در این راه از کمک و مساعدت عزت‌الله شاهی (مطهری)، علی‌قناد، مصطفی قناد، صادق اسلامی و...^{۲۱۲} نیز

211 تا پیش از تشکیل وزارت اطلاعات، تعدادی از افراد شاغل در نهادهای سرکوبگر، همزمان در چند ارگان سرکوبگر مشغول به کار بودند.

212 او سواد کلاسیک چندانی نداشت و به شاگردی در بازار مشغول بود. در سال ۴۹ به گروه حزب‌الله پیوست و در سال ۵۰ با مجاهدین آشنا شد و در عملیات‌های متعددی از جمله تلاش برای کشتن شعبان جعفری (بی‌مخ) به همراه وحید افراخته شرکت کرد. در اسفند ۵۱ در درگیری با ساواک به شدت مجروح شد و با آن‌که از قرص سیانور نیز استفاده کرد ولی زنده ماند و به زیر شدیدترین شکنجه‌های ساواک رفت. او بعد از یک مقاومت ستودنی به حبس ابد محکوم شد. پس از دستگیری وحید افراخته و همکاری گسترده‌ی او با ساواک و تحولات

برخوردار بودند. عزت‌الله شاهی سربازجو و مسئول اطلاعات کمیته مرکز، احمد سعادت، مرتضی میربازل، مختار ابراهیمی، حسین دققی، حسین مدبری، اکبر براتچی و... را از جمله همکاران خود که در بازجویی از زندانیان در سیاهترین روزهای دهه‌ی ۶۰ شرکت داشتند معرفی می‌کند.^{۲۱۴}

پس از خرداد ۶۰ دفتر اطلاعات و تحقیقات نخست‌وزیری به امور جاسوسی و ضد جاسوسی پرداخته و مسئله سرکوب و تأمین امنیت داخلی تا زمان تشکیل وزارت اطلاعات در سال ۱۳۶۲، به عهده واحد اطلاعات سپاه، دادستانی و کمیته‌های انقلاب گذارده می‌شود. در این دوره کمیته‌ها نقش ضابط و بازوی اجرایی دادستانی انقلاب را نیز به عهده داشته و رابطه تنگاتنگی با آن دارند. با تشکیل وزارت اطلاعات، واحدهای فوق به جز دادستانی انقلاب، بیشتر امکانات و نیروهای اصلی خود را از دست می‌دهند و این باعث بروز نوعی خصومت بین نهادهای فوق با وزارت اطلاعات می‌شود. البته خصومت دادستانی انقلاب با آن از دیرباز بود.

وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی

از بهمن ۱۳۵۷، تا تشکیل وزارت اطلاعات در سال ۱۳۶۲، نهادهای مختلفی عهده‌دار وظایف اطلاعات و امنیت در کشور بودند. در این دوره پنج ساله، اطلاعات نخست وزیری، سپاه پاسداران، کمیته‌های انقلاب اسلامی، دادستانی انقلاب، ضد اطلاعات و دادگاه انقلاب اسلامی ارتش هر یک عهده‌دار بخشی از این وظایف بودند. در پایان این دوره، وزارت اطلاعات برای متمرکز و یکپارچه کردن فعالیت‌های اطلاعاتی و از بین بردن نهادهای رقیب اطلاعاتی در کشور، بر اساس قانون مصوب ۶۲/۵/۲۷ مجلس شورای اسلامی تشکیل می‌شود.

بر اساس این مصوبه، دیگر نهادهای اطلاعات و امنیت کشور موظف شدند تا ضمن همکاری کامل با وزارت اطلاعات، امکانات و نیروهای خود را در اختیار آن قرار دهند.

پس از تشکیل این وزارت، ساختمان مرکزی ساواک در خیابان پاسداران (سلطنت‌آباد سابق) که در اختیار ستاد مرکزی سپاه بود، به این نهاد تحویل داده شد. وزارت اطلاعات منسجم‌ترین و سازمان یافته‌ترین نهاد اطلاعاتی رژیم است. این وزارت با برخورداری از تجربیات ساواک که حاصل کار سیستم‌های اطلاعاتی غربی در ایران

درونی مجاهدین در سال ۵۴ و مارکسیست شدن اکثر کسانی که وی در بیرون از زندان با آن‌ها همکاری داشت، به شدت به مخالفت با مجاهدین پرداخت و پس از انقلاب نیز بازجو و شکنجه‌گر کمیته مرکز شد.
213 برای اطلاعات بیشتر رجوع کنید به کتاب خاطرات عزت‌شاهی، چاپ مرکز اسناد انقلاب اسلامی.

<http://www.farsnews.com/newstext.php?nn=8504210401> 214

بود و همچنین سیستم‌های امنیتی و اطلاعاتی شرقی، سیستمی به مراتب قوی‌تر از ساواک را پایه‌ریزی کرد. این نهاد مانند بسیاری از نهادهای اطلاعاتی و امنیتی و سرکوبگر رژیم، طی حیات خود فراز و نشیب‌های بسیاری داشته است.

اولین وزیر اطلاعات محمد محمدی ری‌شهری رئیس و حاکم شرع دادگاه‌های نظامی ارتش بود و جانشین او علی فلاحیان،^{۲۱۵} قائم مقام ناطق نوری در سرپرستی کمیته‌های انقلاب اسلامی و مسئول هماهنگی میان واحدهای اطلاعاتی سپاه، اطلاعات نخست‌وزیری، دادستانی انقلاب و کمیته‌ها از سوی موسوی تبریزی بود.

از بدو تأسیس، این نهاد با یک دوگانگی در مدیریت به خاطر وجود جناح‌های مختلف رژیم روبه‌رو بود. مدیریت بخش‌های طرح، برنامه، سازماندهی، تحقیقات و آموزش، جاسوسی، حفاظت و گزینش تا سال ۶۸ با عناصری چون حجاریان، محمدرضا تاجیک، علی ربیعی، احمد پورنجاتی، محسن امین زاده و در مقاطعی، عباس عابدی، ابراهیم اصغرزاده و... بود که بعدها به "دوم خردادی" و "اصلاح طلب" معروف شدند. بخش‌های امنیت، عملیات و اجرایی به عهده جناح مقابل و متشکل از فلاحیان، پورمحمدی، محسنی اژه‌ای، حسینیان، میرحجازی، سعید امامی و... گذارده شد. در این دوره جناح "دوم خرداد" رژیم نقش اصلی را در اداره‌ی وزارت اطلاعات و سیستم اطلاعات و امنیت داشت. معروف بود که در وزارت اطلاعات دو "سعید" است. سعید چپ (سعید حجاریان) و سعید راست (سعید امامی).

در این دوره قتل‌عام زندانیان سیاسی در سال ۶۷ یکی از جنایتکارانه‌ترین اقدامات رژیم به وسیله وزارت اطلاعات، طراحی، برنامه‌ریزی و اجرا شد.

وزارت اطلاعات از بدو تأسیس خود تلاش می‌کند تا با جذب نیروهای دانشگاهی و نیز ارتقا کیفی نیروهای خود، به کارآمدی نیروهای این نهاد اطلاعاتی بیافزاید. تشکیل دانشکده اطلاعات امام محمدباقر و اراه اندازی چندین پژوهشکده و مؤسسه نظرسنجی تلاشی در این راستا است. مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی^{۲۱۶} و مؤسسه نظرسنجی... از جمله این اقدامات هستند.

تا سال ۶۸ و در دوران سلطه "دوم خردادی"ها، وزارت اطلاعات فعالیت‌های خود را روی چهار محور التقاط (سازمان مجاهدین خلق)، چپ (گروه‌های مارکسیستی)، راست (گروه‌های سلطنت‌طلب، ملی و لیبرال) و اکراد متمرکز کرده بود. در این میان

215 فلاحیان دوست و همراه سید حسین موسوی تبریزی بود و موسوی تبریزی تلاش داشت با کنار زدن لاجوردی وی را به دادستانی انقلاب اسلامی مرکز برساند. ر-ج به خاطرات عزت‌شاهی.

216 این مؤسسه در سال ۱۳۶۷ با تلاش و پیگیری عبدالله شهبازی یکی از وابستگان حزب توده که به خدمت رژیم درآمده است تشکیل شد. هدف این مؤسسه تحریف تاریخ بر اساس تفسیر رژیم از وقایع تاریخی است و روابط بسیار نزدیکی با مراکز اسنادی همچون سازمان اسناد ملی ایران، مرکز بررسی‌های تاریخی وزارت اطلاعات، مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، مرکز اسناد ناجا، مرکز اسناد وزارت امور خارجه و... دارد. فصلنامه مطالعات تاریخی که اولین شماره آن در زمستان ۱۳۸۲ انتشار یافت از دیگر تلاش‌های این مؤسسه در راستای تحقق اهداف فوق است. ر.ج به www.ir-psri.com

ریشه‌کن کردن گروه‌های مسلح و به ویژه سازمان مجاهدین، اولویت نخست وزارت اطلاعات بود و این سازمان بیش از نیروهای دیگر آماج حملات و توطئه‌های گوناگون رژیم قرار داشت.

۲

دستگاه اطلاعاتی رژیم در بین سال‌های ۶۸-۷۶

دوره دوم وزارت اطلاعات

وزارت اطلاعات از ابتدای تأسیس در میان جناح اصلی قدرت دست بدست می‌شود. در این دوره (۶۸-۷۶) با سر کار آمدن فلاحیان که به طیف عملیاتی و اجرایی وزارت اطلاعات تعلق داشت و مصطفی پورمحمدی که جانشین او بود،^{۲۱۷} نیروهای "دوم خردادی" با ترک این وزارت‌خانه، دفتر مطالعات استراتژیک ریاست جمهوری را تأسیس کرده و ریاست آن را موسوی خوئینی‌ها به عهده می‌گیرد.

با یکدست‌تر شدن بافت وزارت اطلاعات و یکپارچه‌تر شدن فعالیت‌های آن، این وزارت به قدرتی بلامنازع تبدیل می‌شود و فعالیت‌های اطلاعاتی و امنیتی برای اولین بار بطور نسبی در انحصار این وزارت قرار می‌گیرد. در این دوره سعید امامی معاونت امنیت وزارت اطلاعات را به عهده داشته و با نصب‌العین قرار گرفتن شعار "النصر بالرب"، حذف فیزیکی مخالفان در داخل و خارج کشور در صدر سیاست‌های این سازمان قرار می‌گیرد. پروژه قتل‌های زنجیره‌ای در داخل و ترورهای سیاسی در خارج از کشور تنها بخشی از این سیاست می‌باشد.

این وزارت‌خانه، بعدها به بهانه ایجاد پوشش و محمل کاری و نیز خودکفایی مالی، دست به فعالیت‌های اقتصادی گسترده زده و با توجه به داشتن اطلاعات گسترده و دست اول، تسهیلات ارائه شده دولتی، استفاده از قدرت بی‌منازع خود و... به یکی از قطب‌های اقتصادی ایران تبدیل می‌شود. مدیران این وزارت‌خانه بیش از همه از خوان یغمای تهیه شده بهره‌مند می‌شوند.

قدرت اقتصادی و بودجه‌ی کلانی که از این راه در اختیار وزارت اطلاعات قرار گرفت، از یک سو دست این نهاد را برای گسترش سرکوب هرچه بیشتر باز کرد و از سوی دیگر فساد در همه‌ی زمینه‌ها را در میان نیروهای آن اشاعه داد.

217 حجاریان از طریق ملاقات با رفسنجانی و دیدار با طیف خط امامی مجلس، تلاش گسترده‌ای برای جلوگیری از انتخاب فلاحیان به خرج داد.

دستگاه اطلاعاتی رژیم در بین سال‌های ۸۴-۷۶

دوره سوم وزارت اطلاعات

در دوران ریاست جمهوری محمد خاتمی (۸۴-۷۶) و پس از افشای پروژه قتل‌های زنجیره‌ای و استعفای قربانعلی دری نجف‌آبادی و تعدادی از کادرها و دست‌اندرکاران امور اطلاعاتی، وزارت اطلاعات در بین دعوای باندهای مختلف رژیم با یک دوران رکود مواجه شده و ستاره اقبالش افول می‌کند. وزارت اطلاعات در این دوران به ریاست علی یونسی، شفيعی و... موفقیت چندانی در به دست گرفتن اهرم‌های اطلاعاتی کشور به دست نمی‌آورد و حفاظت اطلاعات سپاه، نیروی انتظامی و قوه قضاییه، دوباره در حوزه فعالیت‌های امنیتی و اطلاعاتی فعال می‌شوند و سازمان اطلاعات موازی پا به عرصه وجود می‌گذارد. اما در این دوران همچنان وزارت اطلاعات کنترل خود را بر روی برخورد با گروه‌های اپوزیسیون برانداز از جمله سازمان مجاهدین خلق و عملیات‌های جاسوسی و ضد جاسوسی و... حفظ می‌کند.

سازمان اطلاعات موازی

در اواخر سال ۷۸ پیشنهاد تشکیل يك سازمان مستقل اطلاعاتی که مستقیماً زیر نظر ولایت‌فقیه عمل کند، مطرح می‌شود ولی به سرعت با مخالفت جناح‌های رقیب مواجه می‌شود. پس از این مخالفت، دیری نمی‌پاید که سازمان اطلاعاتی موازی به صورت غیرقانونی و غیررسمی و بیشتر برای بستن فضای جامعه و مقابله با جناح رقیب ایجاد می‌شود. سازمان جدید شبکه‌ای است متشکل از نیروهای دادستانی تهران به ریاست سعید مرتضوی، حفاظت اطلاعات نیروی انتظامی به ریاست رمضانی، حفاظت اطلاعات سپاه با هدایت میثم (تائب)^{۲۱۸}، اداره اماکن ناجا و حفاظت اطلاعات قوه قضاییه به ریاست الیاس محمودی که مستقیماً با بخش اطلاعات و امنیت بیت‌رهبری در تماس هستند.

در این سازماندهی، سازمان حفاظت اطلاعات سپاه محور تشکیلاتی و اطلاعاتی سازمان اطلاعات موازی است. این سازمان از پشتیبانی اطلاعاتی حفاظت و اطلاعات قوه قضاییه و حفاظت و اطلاعات ناجا برخوردار است. پروژه‌هایی که توسط این سازمان در چند سال گذشته و در جهت مقابله با جناح رقیب صورت گرفت، عبارتند از سرکوب مطبوعات "دوم خردادی"، دستگیری و شکنجه "ملی- مذهبی"ها، برخورد با "مفاسد" اجتماعی و اقتصادی، برخورد با مؤسسات نظرسنجی، مقابله با تهاجم

218 وی داماد علی‌اکبر حسینی نماینده سابق مجلس و گرداننده برنامه اخلاق در خانواده می‌باشد و در دوران فلاحیان به خاطر درگیری با خانواده‌ی هاشمی رفسنجانی از پست معاونت وزارت اطلاعات برکنار شده بود.

فرهنگی، سرکوب اعتراضات دانشجویی خرداد و تیر ۸۲ و پروژه برخورد با سایت‌های اینترنتی و وبلاگ نویسان...

سازمان حفاظت اطلاعات سپاه

این سازمان که وظیفه‌ی آن ضد اطلاعات و جلوگیری از فعالیت‌های جاسوسی در داخل سپاه و نیروهای آن است، پس از "دوم خرداد" از قدرت بیشتری برخوردار شده و با هدایت مرتضی رضایی^{۲۱۹} فرمانده سابق سپاه پاسداران که از سال ۷۱ به ریاست آن گمارده شده بود، به یکی از نیروهای تشکیل دهنده سازمان اطلاعات موازی میدل شد. بازداشتگاه‌های ۵۹ (انفرادی، نیروهای ملی-مذهبی و ... در آن محبوس بودند) و ۶۶ (عمومی، کسانی مانند، سعید عسگر و متهمان ترور حجاریان، مصطفی کاظمی، مهرداد عالیخانی و متهمان قتل‌های زنجیره‌ای، سردار نقدی و ... در آن محبوس بودند) که در محوطه پادگان "ولی عصر" (عشرت‌آباد سابق) قرار دارند و از دیر باز به این سازمان تعلق داشتند، در این دوران فعال شدند. یکی از مهم‌ترین اقدامات این سازمان، شرکت در ترور حجاریان و ارتباط با پروژه قتل‌های زنجیره‌ای بود. در جریان اشنای قتل‌های زنجیره‌ای و ترور حجاریان و ... تمام تلاش دستگاه قضایی و باندهای قدرت در رژیم، جلوگیری از پرده برون افتادن نقش این نهاد در قتل و ترور مخالفین بود.

اطلاعات و حفاظت اطلاعات نیروی انتظامی

این نیرو بعد از انتصاب محمدرضا نقدی (شمس) در اواخر سال ۷۲ به ریاست آن و به ویژه پس از دوم خرداد، یکی از مراکز اطلاعاتی کشور شد. در پروژه دستگیری و جریانی که به شکنجه شهرداران تهران معروف شد، محمدرضا نقدی و رئیس اطلاعات ناجا مسعود صدرالاسلام نقش فعالی داشتند. بازداشتگاه وصال که دارای سلول‌های انفرادی در چند طبقه زیر زمین است و بازداشتگاهی در بزرگراه حقانی از بازداشتگاه‌های اصلی این نیرو هستند. طرح ترور عبدالله نوری و حمله به کوی دانشگاه در دوران فرماندهی نقدی صورت گرفت. در دوران فرماندهی غلامحسین رمضانی، از اعضای سابق دفتر اطلاعات و امنیت رهبری، اطلاعات نیروی انتظامی به یکی از نهادهای تشکیل دهنده اطلاعات موازی تبدیل شد.

اطلاعات و امنیت دفتر رهبری

گردانندگان این دفتر از عناصر مهم و سابقه دار وزارت اطلاعات و مدرسه حقانی هستند که اداره واقعی سازمان‌های اطلاعاتی جمهوری اسلامی و به ویژه سازمان اطلاعات موازی را به عهده دارند. اصغر (صادق) میرحجازی، مشاور امنیتی خامنه‌ای

219 در آخرین تغییر و تحولات وی از سوی خامنه‌ای به جانشینی فرماندهی سپاه پاسداران انتخاب شد.

و معاون غلامحسین محمدی گلپایگانی، ریاست این مجموعه را به عهده دارد. دیگر فعالین این دفتر عبارتند از: غلامحسین محسنی‌اژه‌ای، مصطفی پورمحمدی، علی فلاحیان، مسیح مهاجری، روح‌الله حسینیان و... سیستم امنیتی و اطلاعاتی کشور تحت نفوذ و اختیار این دفتر است. بسیاری از توطئه‌ها از جمله قتل‌های زنجیره‌ای و... با اطلاع و هدایت این دفتر بوده است. انصار حزب‌الله از جمله بازوهای اجرایی این دفتر برای بسط و توسعه‌ی سرکوب داخلی می‌باشد.

جناح‌های رژیم و روش‌های سرکوب

تحول سیستم امنیتی و سرکوب؛ هجوم پاسداران و اطلاعاتی‌ها به بخش
فرهنگ و تبلیغات

صحبت حکام ظلمت شب یلداست
نور ز خورشید جوی بو که برآید

حافظ

در سال‌های اولیه‌ی پس از انقلاب و دهه‌ی خونین ۶۰، مسئولان دادستانی، برخاسته از میان بازار و هیئت‌های مؤتلفه بودند. نفوذ انجمن اسلامی بازار و هیئت‌های مؤتلفه در اداره‌ی دادستانی، تا آن‌جا بود که شایع بود بخشی از هزینه‌های جاری دادستانی به وسیله‌ی بازار و انجمن اسلامی آن تأمین می‌شود!

مسئولان دادستانی عمری را در حجره‌های بازار گذرانده بودند و دارای فرهنگ حاکم بر بازار بودند. آنان برای امرار معاش، عمری را از طریق واسطه‌گری و دلالی سپری کرده بودند. دلال و واسطه‌گر، به دنبال سود و منافع سریع در کوتاه مدت است. او همه چیز را در کوتاه مدت دیده و جنسی را از دستی به دستی دیگر می‌رساند و سهم خود طلب می‌کند. در ابعاد کلان وقتی به کار واردات و صادرات می‌پردازد نیز دوباره به فکر سود و منفعت در کوتاه‌ترین زمان ممکن است. شاعلان در بازار از سرمایه‌گذاری طولانی‌مدت در هراس بوده و آن را در راستای منافع خود نمی‌بینند. این دسته از افراد، وقتی دادستانی و ابزار سرکوب را در کنترل خود گرفتند، با توجه به فرهنگی که در آن رشد کرده بودند، به دنبال دستیابی به نتیجه در کوتاه مدت شدند. شیوه‌های اتخاذ شده از سوی آن‌ها برای حکومت‌کردن نیز ناظر بر همین ادعاست، یعنی همیشه منافع کوتاه مدت رژیم را مدنظر قرار می‌دهد.

حاکمان دادستانی به محض گرفتن اطلاعات از قربانی که "جرمش" را سنگین می‌دانستند، وی را با همان پرونده به دادگاه فرستاده و حکم اعدامش را می‌گرفتند. افراد زیادی از مجاهدین، آگاهانه با دادن یک سری از اطلاعات که می‌دانستند منجر به اعدام‌شان خواهد شد، از این حربه سود جسته و با حفظ اطلاعات اصلی و ذی‌قیمت، در مقابل جوخه‌ی اعدام ایستاده و جاودانه می‌شدند. مقام‌های اطلاعاتی رژیم پس از مدت‌ها که از اعدام زندانیان می‌گذشت، متوجه می‌شدند که چه گنجینه‌های گران‌بهایی از اطلاعات را از دست داده‌اند.

شیوه‌ی برخوردی را که دادستانی انقلاب برای سرکوب نیروهای سیاسی پیشه کرده بود، از ابتدا با مخالفت اطلاعات سپاه پاسداران که بخش ۲۰۹ اوین را اداره می‌کرد، روبه‌رو بود. دیدگاه آن‌ها، تشکیلاتی‌تر، منسجم‌تر و پیچیده‌تر بود و منافع درازمدت رژیم را مدنظر داشت. بعدها سعید حجاریان، یکی از مهم‌ترین مهره‌های اطلاعاتی رژیم طی سالیان سیاه دهه‌ی ۶۰، در مصاحبه‌ای با عمادالدین باقی، به این نکته اشاره کرده و از آن به عنوان یکی از مهم‌ترین اختلاف‌های او و دوستانش در مجاهدین انقلاب اسلامی با لاجوردی و گروه مؤتلفه که دادستانی را اداره می‌کردند، نام می‌برد. آنان به درستی اعتقاد داشتند که با شیوه‌ی لاجوردی و مؤتلفه، به کنه و ذات تشکیلات‌ها دست پیدا نمی‌کنند و نمی‌توانند ریشه‌ی آن‌ها را قطع کنند بلکه تنها به زدن سرشاخه‌ها بسنده می‌کنند که می‌توانند دوباره رشد کنند. دعوای بین "اصلاح طلبان" و "محافظه‌کاران"

امروزی در واقع از همان موقع شروع شده بود. جناح مؤتلفه و یا دادستانی انقلاب از این زاویه برخورد می‌کرد که اعدام‌های لجام‌گسیخته و فوری، رعب و وحشت در جامعه ایجاد کرده و افراد را از پیوستن و یاری رساندن به گروه‌ها باز می‌دارد. در واقع، شعار "النصر بالرعب" که هم اکنون در جامعه از سوی جناح مقابل خاتمی، یعنی مؤتلفه و مدرسه حقانی دنبال می‌شود، ریشه در همان دوران دارد و مخالفت با آن در نشریه‌ها و صحبت‌های "دوم‌خردادی"‌ها نیز از همان سال ۶۰ نشأت می‌گیرد. در نگاه "دوم‌خردادی"‌های امروز، این نوع سرکوب، شاید تنها در کوتاه مدت جواب بدهد، در حالی که آن‌ها خواب ماندگاری و حاکمیت طولانی‌مدت را دیده‌اند.

بارزترین وجه این درگیری‌ها که بارها عوامل رژیم از جمله سعید جباریان و مصطفی تاج زاده روی آن دست گذاشته‌اند، موضوع اعدام سیدمحمدرضا سعادتی در مردادماه سال ۶۰ است. اطلاعات سپاه و فعالان سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی عقیده داشتند با زنده نگاه داشتن سعادتی و فشار شکنجه، او را به دفاع از رژیم و ضدیت با مجاهدین وادار کرده و به این ترتیب از وجهه‌ی او بر علیه مجاهدین استفاده کنند.^{۲۲۰} اما لاجوردی در پی کینه‌ی حیوانی که به مجاهدین داشت، بر خلاف رایزنی‌های انجام شده در سطح بالای نظام، وی را به جوخه‌ی اعدام سپرد. بعد از گذشت ۲۳ سال از موضوع فوق، هنوز عوامل سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی با سوز و گداز از واقعه‌ی فوق یاد می‌کنند.^{۲۲۱}

۲

از همان سال‌های اولیه دهه‌ی ۶۰، سازمان‌های اطلاعاتی موازی در کنار هم رشد و توسعه می‌یافتند و به رقابت در امر کسب اطلاعات و سرکوب نیروهای سیاسی همت می‌گماردند. در سال‌های اولیه‌ی دهه‌ی ۶۰ تضاد دو جناح و سازمان‌های اطلاعاتی وابسته به آن‌ها (اطلاعات سپاه و دادستانی انقلاب) در امر سرکوب بر این پایه بود که چگونه شکنجه کنیم تا اطلاعات بیشتری کسب کنیم؛ چگونه سرکوب کنیم تا به عمق جریان‌ها و تشکیلات‌ها برسیم و مصاحبه‌های اجباری را بر چه پایه‌ای بگیریم که تأثیر

220 از نظر من وصیت‌نامه‌ی سعادتی که توسط رژیم انتشار یافت، می‌تواند واقعی بوده و وی به هنگام شهادت، احتمالاً دارای دیدگاهی که در وصیت‌نامه مطرح می‌کند، بوده باشد و یا چنین وانموده می‌کرده است. متن وصیت‌نامه‌ای که جباریان و تاج زاده و... روی آن تأکید می‌کنند، قبل از هر چیز، نشان‌دهنده‌ی ماهیت ضدبشری رژیم خمینی می‌باشد که زندانی بی‌دفاعی چون سعادتی را که از ابتدای انقلاب در زندان بوده و هیچ نقشی در تحولات سیاسی جامعه و به ویژه ۳۰ خرداد و پس از آن نداشته، به جوخه‌ی اعدام می‌سپارد. اما تلاش رژیم برای واقعی نشان دادن وصیت‌نامه سعادتی، ادعای دیگر آن مبنی بر آمریت سعادتی در مجازات کجویی را زیر سؤال می‌برد که دلیل اعدام او از سوی رژیم عنوان می‌شود.

221 احمد قدیریان، معاون اجرایی لاجوردی در کتاب خاطراتش اعتراف می‌کند که از سوی رجایی رئیس جمهوری وقت رژیم رایزنی‌هایی مبنی بر جلوگیری از اجرای حکم اعدام سعادتی انجام گرفته و قرار بوده شخصی به نام (ب-ن) با او ملاقات کند ولی به دستور لاجوردی بلافاصله حکم اعدام سعادتی اجرا می‌شود.

بیشتری در جامعه داشته باشد. تضاد آن‌ها در چگونگی اداره‌ی جامعه نیز از طریق جنگ و جدال نیروهای خط امام و بازار (دولت موسوی و جناح رسالت) ادامه داشت. سعیدحجاریان، مرتضی‌الویری و دوستانشان در مجلس تلاش کردند با تصویب لایحه‌ی تشکیل وزارت اطلاعات که تماماً توسط خود آن‌ها تهیه شده بود، فعالیت‌های اطلاعاتی را در یک سازمان گسترده هماهنگ کنند. هرچند این سازمان در سال ۶۳ ایجاد شد ولی سال‌ها طول کشید تا در دوران فلاحیان توانست تمامی اهرم‌های قدرت اطلاعاتی را در دست بگیرد و به واسطه‌ی آن، امر سرکوب را به خوبی پیش ببرد. با تمامی فراز و نشیب‌هایی که در دو دهه‌ی گذشته وجود داشته است، همچنان دعوی دو جناح بر سر این است که چگونه عمل کنیم تا حفظ و بقای "نظام الهی" را فراهم کنیم و از مواهب قدرت، بیشتر استفاده کنیم. این دعوا از ۳۰ خرداد و برکناری بنی‌صدر از ریاست جمهوری تاکنون، بی‌وقفه ادامه داشته است و تنها در شرایط گوناگون، شکل آن عوض شده است. روزی پوشش این دعوا، عنوان مبارزه‌ی پیگیر بین "اسلام ناب محمدی" و "اسلام مرفهین بی‌درد" بود؛ روزی سرپوش آن "فقه پویا محمدی" و "فقه سنتی" بود و دوره‌ای این جنگ و جدال تحت عنوان دفاع از "انحصارات دولتی" و "سرمایه‌گذاری و مشارکت مردم" بود و زمانی، این جدال به عرصه‌ی "جامعه‌ی مدنی اسلامی" و "حکومت اسلامی" کشیده شد.

امروز نیز همچون سال‌های قبل، از سازمان اطلاعات موازی و برخوردهای دوگانه می‌نالند. با تغییراتی که طی این سال‌ها در بافت حکومتی ایجاد شده و با جابجایی قدرت در میان جناح‌های رژیم، امروزه اطلاعات سپاه پاسداران، بخش حفاظت اطلاعات قوه قضاییه و دفتر اطلاعات و امنیت رهبری، جناح راست رژیم را نمایندگی می‌کنند و وزارت اطلاعات تا حدودی به جناح "دوم خرداد" رژیم متمایل است. نحوه‌ی برخورد این دو سازمان اطلاعاتی با پدیده‌های مختلف، همچنان نشان‌دهنده‌ی شکاف و اختلاف سلیقه‌ای است که از ابتدا، در امر اداره‌ی جامعه و مدیریت سرکوب وجود داشته است.

۳

پس از پایان جنگ با عراق و به ویژه در سال‌های اخیر، به خاطر پیچیده‌تر شدن امر سرکوب و درگیر شدن با واقعیت‌های جامعه، مسئله‌ی سرکوب برنامه‌ریزی شده و سیستماتیک، در نگاه مسئولان امنیتی و اطلاعاتی تفوق یافته و دیدگاه‌های سنتی در این رابطه به کناری نهاده شدند. از آنجایی که در وزارت اطلاعات، به آخرین پژوهش‌های جامعه‌شناسی و آماری ایران دسترسی داشته و مشکلات پیش روی رژیم را به خوبی می‌شناختند، چاره‌ی کار برای تعویق سرنگونی رژیم را در ارائه‌ی شعارهای گمراه کننده و بسط و توسعه‌ی فرهنگی جدید می‌دیدند. بی‌دلیل نیست که عناصر شناخته شده‌ای چون عباس عبدی، مصطفی تاج زاده، سعید حجاریان، علی ربیعی و... به کارهای

پژوهشی روی آوردند و پشت سر هم مؤسسات پژوهشی راه‌اندازی می‌کنند. با در نظر داشتن واقعیت‌های جامعه، پس از دوران جنگ، نیروهای زبده‌ی اطلاعاتی و سرکوبگر رژیم، با مطرح کردن "تهاجم فرهنگی دشمن"، لزوم مبارزه با آن را در دستور کار خود قرار دادند.

آن‌ها در یک تحلیل اطلاعاتی- امنیتی، به این نتیجه رسیده بودند که پس از تهاجم نظامی و پلیسی رژیم به نیروهای سیاسی و سرکوب و از هم‌پاشی آن‌ها، عرصه‌های نبرد به لحاظ تشکیلاتی نیز تغییر کرده است. این‌بار برای جلوگیری از سر برآوردن دوباره‌ی نیروهای سیاسی و یا شکل‌گیری نیروهای مخالف جدید، در کنار سرکوب "نظامی" و "پلیسی"، به تهاجم فرهنگی نیز دست زدند. با توجه به شناخت عمیق‌تری که پیدا کرده بودند، قبل از آن‌که به امر سرکوب بپردازند، با ایجاد موج‌های فرهنگی و ساخت ترم‌های خاص و ویژه و تکرار آن در مطبوعات و رسانه‌های خبری وابسته به خود، در صدد ایجاد نوعی از فرهنگ برآمدند که بتواند عمر رژیم را طولانی‌تر کند. شبکه‌ی خبری "قسط" وابسته به قوه قضاییه که تحت تسلط محافظه‌کاران است، در توضیحی آشکار به نقش مهم این گونه تلاش‌ها پرداخته است:

اطلاع‌رسانی، دقیق، شفاف و هماهنگ، بهترین و بسترسازترین اهرم برای آماده کردن افکار عمومی و فرهنگ سازی و پیش‌گیری در مقابله با پدیده‌های ناهنجار اجتماعی و به ویژه مبارزه با مفاسد اقتصادی است. اهمیت این فرهنگ‌سازی در پیش‌گیری و مقابله با مفاسد اقتصادی و اجتماعی تا اندازه‌ای است که می‌توان گفت با چشم‌پوشی از آن، هرگونه طرحی را در این زمینه با شکست مواجه خواهد کرد.^{۲۲۲}

با تغییر شرایط، نهادهای اطلاعاتی و امنیتی رژیم نیز تلاش می‌کنند خود را به روز کرده و از آخرین دستاوردها بهره‌مند شوند. در همین راستا است که جاریان و دوستانش که خطر را زودتر تشخیص داده بودند، به راه‌اندازی "مرکز تحقیقات استراتژیک ریاست جمهوری" دست می‌زنند.^{۲۲۳} جاریان با تأیید آن‌چه که پرسشگر درباره‌ی عملکرد او پس از سال ۶۸ در ارتباط با پروژه‌ی بسط توسعه‌ی سیاسی و ایده‌ی فشار از پایین، چانه‌زنی در بالا و راه‌اندازی روزنامه‌ی صبح امروز و تشکیل جبهه‌مشارکت و... روی این نکته تأکید می‌کند و می‌گوید:

خوب این‌ها شغل من بوده است. از سال ۶۸ به این طرف شغل من پیگیری همین برنامه‌ها بوده است. قبل از ۶۸ هم همین بوده است اما با شکل و صورتی دیگر که بعداً باید راجع به آن صحبت کرد. اما از سال ۶۸ که

مرکز تحقیقات استراتژیک ریاست جمهوری راه افتاد من در معاونت سیاسی

این مرکز همین پروژه کاری را دنبال می‌کردم^{۲۲۴}

چنانچه ملاحظه می‌شود، حجابیان آنچه را که بعد از سال ۶۸ انجام می‌دهد در راستای فعالیت قبل از سال ۶۸ خود که پایه‌گذاری "وزارت جنایت و سرکوب اطلاعات" است، می‌دانند. و در این راه عباس عبدی، علیرضا علوی تبار، بهزاد نبوی و... را همکاران خود معرفی می‌کنند.

بی‌دلیل نیست که شاغلان قدیمی بخش سرکوب و کشتار، به بخش فرهنگ و اطلاع رسانی نقل مکان کرده و اهرم‌های فرهنگی را به دست گرفته‌اند. اینان به‌همراهی عده‌ای از روشنفکران، روزنامه‌نگاران و چهره‌های مطرح فرهنگی به خدمت رژیم در آمده، به تولید و نشر خبر، گزارش، تحلیل و نقد و بررسی پرداخته و بازار نشر و کتاب و مطبوعات و... را اداره می‌کنند و از این طریق جنگ روانی را نه در مقابل دشمن خارجی و جبهه‌های جنگ، بلکه در میان جامعه و بر علیه مردم به کار می‌گیرند.^{۲۲۵}

شرح حال سرتیپ پاسدار فریدون وردی‌نژاد، یکی از بهترین نمونه‌ها در این زمینه است. داشتن مسئولیت امنیت واحد اطلاعات سپاه پاسداران با نام مستعار "مهدی نژاد" در سیاهترین روزهای حاکمیت رژیم در سال‌های اولیه دهه‌ی ۶۰، یکی از مسئولیت‌های او بوده است. او که به بی‌رحمی و شقاوت حتا در نزد کارگزاران رژیم نیز معروف بود، بدون اشاره به نقش مهم‌اش در سرکوب و کشتار نیروهای مترقی و پیشرو جامعه در سال‌های پیش، تلاش می‌کند خود را عنصری "فرهنگی و دانشگاهی" جا بزند. او به همراه حسن روحانی و هادی نجف‌آبادی، سه نماینده‌ی رژیم در دیدار محرمانه با رابرت مک‌فارلین مشاور امنیت ملی رونالد ریگان و هیئت همراه او در سفر به ایران بودند. او در سایت شخصی‌اش خود را چنین معرفی می‌کند:

سوابق مطبوعاتی

انتشار صدها مقاله، یادداشت و سرمقاله در روزنامه ایران (فارسی چاپ تهران) از سال ۱۳۷۴ تا سال ۱۳۸۰ و سرمقاله‌هایی در روزنامه‌های ایران دیلی (انگلیسی) و الوفاق (عربی) [هیچ اشاره‌ای به فعالیت‌های قبل از سال ۱۳۷۴ خود نمی‌کند. گویی او در این سال شروع به کار برای رژیم کرده است]

مدیر مسئولی نشریات ایران، ایران دیلی (انگلیسی)، الوفاق (عربی)، ایران ورزشی، ایران سپید (به خط بریل)، مجله ایران جوان، ماهنامه ایران آذین و سال‌نامه ایران سال.

224 سایت امروز ۱۷ تیرماه ۱۳۸۳.

225 در این بخش به تغییر و تحولات بخش فرهنگ تا سال ۸۳ پرداخته شده است. تغییر دولت و بر سر کار آمدن احمدی‌نژاد هم تغییری در رویکرد رژیم نداشته و سیاست قبلی با سرعت بیشتری پی‌گرفته شده است.

مدیر مسئول فصل‌نامه‌های امام علی (ع) از منظر فرزندگان و نهج البلاغه
از منظر فرزندگان (۱۳۷۹)
رئیس هیات مدیره و مدیر عامل مؤسسه فرهنگی، مطبوعاتی ایران.
مدیر انتشارات مؤسسه ایران.

سوابق تدریس

دانشگاه امام حسین (ع) [۲۶]، دانشکده علوم، چهار ترم. افکار عمومی و
سازمان‌های اطلاع رسانی.
پژوهشکده علوم دانشگاه امام حسین (ع)، فوق لیسانس، دو ترم- جنگ
روانی.

دانشکده خبر، [۲۷] ارتباط شناسی، چهار ترم، دو واحد.
دانشکده خبر، افکار عمومی، (۲ واحد) به مدت شش ترم.
دانشکده خبر، چهار ترم سیاست‌گذاری خبری و رسانه‌ای
سیستم‌های اطلاعات مدیریت - (MIS) مرکز اطلاعات مدیریت^{۲۸}

وردی‌نژاد به خاطر سوابق مهم اطلاعاتی و امنیتی‌ای که دارد، هم اکنون به عنوان سفیر
رژیم در چین مشغول فعالیت است. این پست به خاطر اهمیت استراتژیک چین در
ساخت و فروش تسلیحات نظامی (به ویژه سلاح‌های غیرمتعارف و کشتار جمعی) و
تلاش گسترده‌ی رژیم برای دستیابی به سلاح هسته‌ای، از جایگاه مهمی در سیاست
خارجی رژیم برخوردار است.

وردی‌نژاد در این راه تنها نیست. سال‌هاست که محافل وابسته به رژیم تلاش می‌کنند در
معرفی علی لاریجانی،^{۲۹} از وی به عنوان "استاد فلسفه" نام برند و اشاره‌ای به درجه‌ی
سرتیپی و فرماندهی سپاه پاسداران او نمی‌کنند. آنچه که در باره‌ی سوابق سرتیپ
عزت‌الله ضرغامی رئیس صدا و سیما مطرح می‌شود تنها به بعد از سال ۷۱ مربوط
است و در باره‌ی فعالیت‌های پیش از این تاریخ او سکوت می‌کنند. مسئولان نظامی،
اطلاعاتی و امنیتی رژیم به عمد در زندگی‌نامه‌هایی که برای خود "جعل" می‌کنند، از
پرداختن به مسئولیت‌های دهه‌ی ۶۰ (و قتل‌ها و جنایت‌هایشان) سر باز می‌زنند و با
تحریف تاریخ، برای خود نقشی فرهنگی و دوستدار فرهنگ "ضرب" می‌کنند!

۴

نگاهی گذرا به اسامی اداره‌کنندگان رادیو و تلویزیون، خبرگزاری‌های دولتی و دیگر

226 وابسته به سپاه پاسداران انقلاب اسلامی.

227 وابسته به خبرگزاری جمهوری اسلامی ایران.

228 <http://www.verdinejad.com>

229 او پس از شکست در انتخابات ریاست جمهوری به دبیری شورای عالی امنیت ملی رژیم رسید.

رسانه‌های جمعی رژیم نیز به خوبی نشانگر ادعای فوق است:

رادیو و تلویزیون

پس از برکناری محمد هاشمی از ریاست صدا و سیما، جمهوری اسلامی، بیش از یک دهه است که بزرگترین رسانه‌ی ارتباط جمعی ملی در اختیار سپاه پاسداران، معاونت فرهنگی ستاد مشترک سپاه پاسداران و باندهای وابسته به آن قرار دارد و تسلط این‌گونه افراد بر دستگاه عریض و طویل صدا و سیما و پست‌های معاونت و مدیرکلی گسترش روزافزونی می‌یابد. کار به آن‌جا کشیده است که از صدا و سیما، جمهوری اسلامی به عنوان محملی برای لجستیک عملیات تروریستی خارج از کشور و زمینه سازی ترورهای داخلی و قتل‌های زنجیره‌ای استفاده می‌کنند.

- سرتیپ علی لاریجانی، رئیس سابق صدا و سیما: وزیر سابق ارشاد اسلامی، معاون سابق ستاد کل سپاه پاسداران؛

- سرتیپ علی آقامحمدی، جانشین سابق رئیس صدا و سیما: از مسئولان اطلاعاتی و تروریستی رژیم و مسئول میز عراق در شورای عالی امنیت ملی، مسئول کمیته‌ی تبلیغات شورای عالی امنیت ملی، نام برده پیش‌تر مدیر مسئول هفته‌نامه‌ی "حوادث" بود و هم‌اکنون مدیر مسئول روزنامه‌ی "سلام هموطن"؛

- سرتیپ عزت‌الله ضرغامی، رئیس صدا و سیما: معاون حقوقی و پارلمانی و شهرستان‌های سابق صدا و سیما، معاون امور سینمایی وزارت ارشاد اسلامی، از فرماندهان سابق سپاه پاسداران و نیروهای انتظامی، مدیر مجموعه‌های صنعتی و نظامی سپاه پاسداران، معاون پارلمانی وزارت دفاع، از فعالان بخش رسانه‌ای قتل‌های زنجیره‌ای. سایت "دریچه" وابسته به محافل اطلاعاتی جناح راست رژیم از وی به عنوان "از افراد مسلط و استراتژیست‌های فرهنگی و هنری" نام می‌برد؛

- امیر امامی تهرانی، مدیر سابق حوزه ریاست صدا و سیما، معاون اجرایی صدا و سیما، از گردانندگان اصلی صدا و سیما: معاون سابق پارلمانی وزارت اطلاعات بوده است؛

- حسین شیخ‌عطار، مدیر مشاورانفورماتیک امور مجلس و استان‌های صدا و سیما: از عوامل وزارت اطلاعات، فعال در تروریسم خارج از کشور، یکی از متهمان فراری دادگاه ترور شاپور بختیار. برادر وی علیرضا شیخ‌عطار^{۲۳۰} استاندار اسبق کردستان و آذربایجان غربی و سردبیر فعلی روزنامه‌ی همشهری وابسته به شورای شهر تهران و عضو مرکز تحقیقات استراتژیک مجمع تشخیص مصلحت نظام و مشاور شورایی عالی امنیت ملی کشور است؛

230 وی در آخرین تغییر و تحولات، در دولت احمدی نژاد به معاونت هماهنگی امور اقتصادی وزارت امور خارجه رسید.

- سرتیپ محمد سرفراز، مدیرکل اروپا - آمریکای صدا و سیما: از فرماندهان سابق سپاه پاسداران؛

- افرادی چون حسن رحیم پورازغدی، عماد افروغ، حسن عباسی و پناهیان که به عنوان جامعه شناس، کارشناس سیاسی و اجتماعی و خطیب صدا و سیما رژیتم را در اختیار دارند، جملگی از وابستگان سپاه پاسداران و اساتید دانشگاه امام حسین وابسته به سپاه پاسداران هستند.

در دوران پس از جنگ، گردانندگان اصلی صدا و سیما و معاونت‌های حساس آن جملگی از وابستگان سپاه پاسداران و ارگان‌های سرکوبگر رژیتم بوده‌اند و در این راه واحد تلویزیونی سپاه پاسداران نقش اساسی داشته است.

خبرگزاری، وزارت ارشاد، کمیسیون فرهنگی مجلس و...

- سرتیپ فریدون وردی‌نژاد، ریاست سابق خبرگزاری ایرنا و مطبوعات وابسته به آن؛

- احمد پورنجاتی رئیس کمیسیون فرهنگی مجلس ششم: معاون سابق وزیر اطلاعات، نزدیک‌ترین فرد به ری‌شهری در وزارت اطلاعات و نیز بنیان‌گذار "جمعیت ارزش‌ها" به همراه رازینی، روح‌الله حسینیان، ری‌شهری، گفته می‌شود وی یکی از کسانی بود که برای گرفتن فتوای قتل‌عام زندانیان مارکسیست در سال ۶۷ به همراه محمد یزدی به دیدار خمینی شتافت و...؛

- علی لاریجانی، عزت‌الله ضرغامی، حسین انتظامی، مصطفی میرسلیم، مصطفی تاج‌زاده، محسن امین زاده و... در طول سال‌های پس از جنگ از اداره کنندگان وزارت ارشاد اسلامی بوده‌اند که جملگی از فرماندهان سپاه پاسداران، نیروهای انتظامی و بخش‌های سرکوبگر رژیتم بوده‌اند؛

- محمد مهدی حیدریان، معاون کنونی امور سینمایی و سعمی بصری وزارت ارشاد: مدیر سابق سیما فیلم وابسته به صدا و سیما، از فرماندهان سابق سپاه پاسداران؛

- مهرنوش جعفری، مدیر کل کنونی مطبوعات و خبرگزاری‌های داخلی وزارت ارشاد اسلامی نیز از عناصر به نام اطلاعاتی است؛

- محمود محمدی‌عراقی، رئیس سابق سازمان تبلیغات اسلامی، داماد مصباح یزدی: از عناصر مدرسه حقانی، فعال در پروژه قتل‌های زنجیره‌ای؛

- سیدمهدی خاموشی مسئول جدید سازمان تبلیغات اسلامی و حسن بنیانان رئیس حوزه هنری این سازمان از نزدیکان سپاه پاسداران و باندهای وابسته به آن هستند؛

- مهدی ارگانی، مدیر سابق مجموعه فرهنگی‌سراهای وابسته به شهرداری تهران، از مشاوران صدا و سیما: از عناصر اطلاعاتی فعال در تروریسم خارج از کشور رژیتم؛

- مهدی فضایی، مدیرعامل خبرگزاری فارس: وی روابط نزدیکی با سپاه پاسداران انقلاب اسلامی و قوه قضاییه دارد؛

-رجبعلی مزروعی همزمان مدیریت انجمن صنفی روزنامه نگاران، انجمن روزنامه نگاران مسلمان و انجمن قلم را به عهده دارد؛

- پرویز اسماعیلی، مدیرعامل خبرگزاری مهر: وی از روابط نزدیکی با قوه قضاییه و تیم مذاکره‌کننده بر سر مسائل هسته‌ای برخوردار است.

- سایت‌های اینترنتی دریچه، گویا+۱، امروز، رویداد، یه‌خبر، بازتاب، قسط و... نیز توسط عوامل اطلاعاتی، امنیتی و نظامی دیروز و امروز اداره می‌شوند؛

- باشگاه خبرنگاران جوان، نهادی راه‌اندازی شده و وابسته به سپاه پاسداران است که در تدارک کادرسازی برای نیروهای رژیم در زمینه‌های فیلم و تبلیغات و... است. واحد تلویزیونی سپاه پاسداران نقشی ویژه در راه‌اندازی این باشگاه داشته است و غالب دست‌اندرکاران آن یا دوره‌های ویژه در سپاه پاسداران دیده‌اند و یا فارغ‌التحصیل دانشگاه امام حسین هستند؛

- سهیل کرمی و سعید ابوطالب دو تن از جاسوسان و اعضای حفاظت اطلاعات سپاه پاسداران که مدتی در اسارت نیروهای آمریکایی در عراق بودند، از وابستگان این نهاد هستند. سعید ابوطالب به پاس خدماتی که در این راه ارائه کرد، به نمایندگی مجلس هفتم انتخاب شد؛

- حسین زمان یکی از خوانندگان پاپ "دوم خردادی" یکی از فرماندهان میانی سابق سپاه پاسداران بوده است؛

- مرکز موسیقی صدا و سیما و مرکز موسیقی وزارت ارشاد نیز از حمله و یورش فرماندهان سابق سپاه پاسداران در امان نمانده است. اخیراً فرماندهان و وابستگان سپاه شرکت‌های تولید موسیقی به ویژه پاپ را نیز راه‌اندازی کرده‌اند.

در طول سالیان گذشته دفتر سیاسی سپاه پاسداران انقلاب اسلامی یکی از تغذیه‌کنندگان اصلی جریان فرهنگ‌سازی بوده است. حسین شریعتمداری و حسین صفارهرندی کیهان و عباس سلیمی نمین تهران تایمز را به دست گرفتند. سرتیپ محسن رشید به عضویت هیات مدیره موسسه مطالعات سیاسی و فرهنگی اندیشه ناب در آمد. عمادالدین باقی و اکبر گنجی به جرگه روزنامه نگاران اصلاح طلب درآمدند.

روزنامه‌های جناح راست

- سرتیپ حسین انتظامی^{۲۳۱}، مدیر مسئول روزنامه‌ی "جام جم" وابسته به صدا و سیما: از فرماندهان سابق سپاه؛

- مسیح مهاجری، آخوند، مدیر مسئول روزنامه‌ی جمهوری اسلامی از مشاوران صدا و سیما: از معاونت‌های وزارت اطلاعات، از فعالان در پروژه‌ی قتل‌های زنجیره‌ای؛

231 در آخرین تحولات وی به سخنگویی شورای عالی امنیت ملی رژیم رسید و مسئولیت روزنامه‌ی همشهری را به عهده گرفت.

- سرتیپ حسین شریعتمداری، مدیر مسئول و نماینده‌ی خامنه‌ای در روزنامه‌ی کیهان: معاون بخش اجتماعی وزارت اطلاعات در دوران فلاحیان، از فرماندهان سپاه پاسداران، مسئول بخش فرهنگی زندان‌های جمهوری اسلامی، از فعالان در پروژه‌ی قتل‌های زنجیره‌ای، از مشاوران ویژه صدا و سیما؛
- سرتیپ حسین صفارهرندی^{۲۳۲}، قائم مقام مدیر مسئول روزنامه‌ی کیهان: جانشین فرماندهی سپاه منطقه ۶ کشوری (استان‌های هرمزگان، کرمان، سیستان و بلوچستان) در سال‌های ۵۹ تا ۶۲، جانشین و سپس مسوول دفتر سیاسی (اداره سیاسی) سپاه در سال‌های ۶۳ تا ۷۳، عضو شورای تعیین خط مشی خبرگزاری جمهوری اسلامی در سال‌های ۷۲ تا ۷۶، معاون مدیرمسوول و سردبیر روزنامه کیهان در سال‌های ۷۳ تا ۸۴؛
- حسن شایانفر (نام سابق وی انبارداران بوده است) مسئول دفتر پژوهش‌های مؤسسه کیهان: از مهره‌های اطلاعاتی و از مسئولان سابق بخش فرهنگی زندان‌های رژیم؛
- حسن رحیم‌پور از غدی، از مسئولان روزنامه کیهان: بازجوی سابق اوین و اطلاعات سپاه پاسداران؛
- مهدی نصیری، محمد نوری‌زاده، نادر طالب‌زاده و... از مسئولان و نویسندگان عمده روزنامه‌ی کیهان، همگی از فرماندهان و وابستگان سپاه پاسداران هستند؛
- علی یوسف‌پور، مدیر مسئول روزنامه‌ی سیاست روز: عضو سپاه پاسداران انقلاب اسلامی ستاد مرکز، عضو شورای فرماندهی سپاه پاسداران استان هرمزگان و اصفهان، از مسئولان اطلاعاتی، نماینده سابق مجلس از اردل و فارس؛
- عباس نمینی سلیمی، سردبیر سابق کیهان هوایی و مدیر مسئول نشریه‌ی انگلیسی زبان تهران تایمز، مدیر دفتر مطالعات و تدوین تاریخ ایران: از مسئولان اطلاعاتی سابق و از بستگان نزدیک خامنه‌ای؛
- عبدالله محشتم، مدیر مسئول نشریه "یالثارات" ارگان انصار حزب‌الله: از فرماندهان سپاه پاسداران؛
- اسدالله بادامچیان، مدیر مسئول نشریه "شما" ارگان مؤتلفه: از پشتیبانان و خط دهندگان دادستانی انقلاب اسلامی، معاون ریاست قوه قضاییه؛ گفته می‌شد پسر وی یکی از بازجویان شعبه‌ی هفت اوین بود؛
- پرویز کرمی، صاحب امتیاز و سردبیر روزنامه‌ی "جوان" یکی از ارگان‌های غیررسمی سپاه پاسداران و محافل نزدیک به آن: از فرماندهان سابق سپاه؛
- علی اکبر اشعری^{۲۳۳} مسئول نشریات "سروش" وابسته به صدا و سیما، معاونت مطبوعاتی و تبلیغاتی وزارت ارشاد در دوره‌ی مصطفی میرسلیم: از اعضای مرکزیت مؤتلفه و از گردانندگان انصار حزب‌الله؛

232 در آخرین تحولات به وزارت ارشاد اسلامی رژیم رسید.

233 کاندیدای احمدی‌نژاد برای تصدی وزارت آموزش و پرورش که با مخالفت مجلس روبرو شد.

- مسعود ده نمکی، مدیر مسئول نشریه‌ی "دو کوهه" و "شلمچه": از اعضای سپاه پاسداران، از رهبران انصار حزب‌الله؛
- صولت مرتضوی باباحیدری، مدیر مسئول روزنامه‌ی "حمایت"، ارگان سازمان زندان‌های رژیم: زندانبان، دبیرکل انجمن روزنامه‌نگاران مسلمان، عضو تیپ قمر بنی هاشم از لشکر نجف اشرف مأمور به خدمت در کردستان، فرماندار سابق شهرهای مختلف؛^{۲۳۴}
- حمیدرضا علی‌اکبری دهکردی، سردبیر روزنامه‌ی "حمایت"، ارگان سازمان زندان‌های رژیم: زندانبان؛
- به طور قطع و یقین در ارتباط با اداره کنندگان روزنامه‌های رسالت، قدس، انتخاب، آفرینش، مآوی (ارگان داخلی قوه قضاییه) که وابسته به جناح محافظه کار هستند نیز می‌توان به راحتی ردپای عناصر مهم اطلاعاتی، امنیتی و نظامی رژیم را دید.

روزنامه‌های جناح میانی متمایل به رفسنجانی

- محمدعطریان‌فر، مدیر مسئول روزنامه‌های "همشهری" و از گردانندگان روزنامه‌ی "شرق": معاون سیاسی و امنیتی سابق وزیر کشور، از بنیان‌گذاران بازداشتگاه "وصال" یکی از شکنجه‌گاه‌های حفاظت اطلاعات نیروی انتظامی؛^{۲۳۵}
- مرتضی حاجی، مدیرعامل روزنامه "همشهری" و قائم‌مقام مدیرمسئول روزنامه در زمان غلامحسین کرباسچی: از فرماندهان سپاه پاسداران، از معاونین استانداری مازندران؛
- مرتضی‌الویری، مدیر مسئول سابق روزنامه‌ی همشهری: عضو فرماندهی کمیته مرکزی انقلاب اسلامی و سپاه پاسداران، بازجو، شکنجه‌گر، نماینده سابق مجلس و نخستین شهردار منتخب اولین دوره‌ی شورای اسلامی شهر تهران پس از "دوم خرداد" بود. شورایی که ریاست آن را عبدالله نوری و معاونتش را سعید حجاریان به عهده داشتند. الویری بعد از کناره‌گیری از شهرداری تهران، به عنوان یکی از دیپلمات‌های ارشد رژیم به سفارت اسپانیا منصوب شده است؛
- عبدالله نوری، مدیر مسئول روزنامه‌ی خرداد: وزیر سابق کشور، نماینده‌ی خمینی در سپاه پاسداران و جهاد سازندگی، عضو مجمع تشخیص مصلحت نظام و شورای عالی امنیت ملی؛
- فریدون وردی‌نژاد، مدیر سابق خبرگزاری جمهوری اسلامی (ایرنا) مدیر مسئول

234 در آخرین تحولات به استانداری خراسان جنوبی رسید.

235 از آن جایی که صاحب امتیاز این روزنامه شهرداری تهران است، با هر تغییر و تحولی در شهرداری تهران مدیریت آن نیز دستخوش تغییر و دگرگونی می‌شود.

روزنامه‌ی ایران^{۲۳۶}؛

- علی ربیعی، مدیر مسئول روزنامه‌ی "کار و کارگر" و نشریه کارگری "اندیشه‌ی کار"،^{۲۳۷} مدیرکل اطلاعات آذربایجان غربی، معاون پارلمانی وزارت اطلاعات، بازجو و شکنجه‌گر، مسئول دبیرخانه شورای امنیت ملی، مشاور امنیتی خاتمی، از رهبران و گردانندگان "خانه کارگر"، فرزند ۲۲ ساله‌ی وی نیز از مسئولان خبرگزاری ایلنا (خبرگزاری کارگری رژیم) است؛

- مصطفی کواکبیان، مدیر مسئول روزنامه‌ی "مردم‌سالاری": از رهبران انصار حزب‌الله سمنان؛

همچنین روزنامه‌های همبستگی، اعتماد، توسعه نیز که وابسته به جناح میانی (رفسنجانی) هستند، از چهره‌های مطرح امنیتی، اطلاعاتی و نظامی استفاده می‌کنند.

روزنامه‌های جناح مشارکت

- سعید حجاریان، مدیرمسئول روزنامه‌ی "صبح امروز"، از مسئولان سایت اینترنتی "امروز"، عضو شورای سردبیری روزنامه‌های سلام و...: از قدیمی‌ترین عناصر اطلاعاتی رژیم، از مسئولان اطلاعات نخست‌وزیری، معاون وزیر اطلاعات، مؤسس دانشگاه امام محمدباقر وابسته به وزارت اطلاعات، عضو مؤسس شورای امنیت ملی، مؤسسه مطالعات استراتژیک، معاون و مشاور سیاسی خاتمی، محافل جناح راست رژیم، از وی به عنوان متخصص "جنگ روانی" نام می‌برند؛

- عباس عبدی، عضو شورای سردبیری نشریه "سلام" و دیگر روزنامه‌های دوم خردادی، مسئول مؤسسه تحقیقاتی و نظر سنجی آینده: عضو دفتر اطلاعات نخست‌وزیری، مسئول واحد "بررسی" وزارت اطلاعات، مشاور سابق دادستان کل کشور؛

- محمد نعیمی‌پور، مدیر مسئول روزنامه‌ی یاس نو: مدیرکل امور خارجی وزارت اطلاعات، عضو هیئت رئیسه و رئیس فراکسیون مشارکت (هوادار خاتمی) در مجلس شورای اسلامی ششم؛

- محسن میردامادی، مدیر مسئول روزنامه‌های مشارکت و "وقایع اتفاقیه": از فرماندهان بخش اطلاعات و امنیت سپاه، از عوامل اصلی غائله حج که به کشته شدن صدها زائر ایرانی منجر شد، از گردانندگان بخش امنیت و سرکوب وزارت کشور، رئیس کمیسیون اطلاعات و امنیت مجلس شورای اسلامی ششم؛

- مصطفی تاج‌زاده، عضو شورای سردبیری یاس نو و دیگر نشریه‌های دوم خردادی، مقاله نویس و ایدئولوگ دوم خردادی: معاون سیاسی و امنیتی سابق وزیر کشور، از

236 در آخرین تغییر و تحولات در دولت احمدی نژاد، کاوه اشتهاوردی از مدیران روابط عمومی و امور بین الملل شورای عالی امنیت ملی، مدیر عامل مؤسسه ایران شد.

237 این نشریه با کپی‌برداری از نام نشریه روشنفکری "اندیشه جامعه"، تلاش می‌کند با استفاده از فرهنگ چپ، خود را به نوعی پیرو دیدگاه‌های چپ نشان دهد.

کادرهای مهم اطلاعاتی رژیم و از عناصر سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی؛

- علیرضا علوی‌تبار، عضو شورای سردبیری نشریه‌های "دوم خرداد" و از گردانندگان سایت "امروز": عنصر مهم اطلاعاتی و امنیتی، ایدئولوگ جریان‌های "دوم خرداد"؛^{۲۳۸}

- حمیدرضا جلالی‌پور، عضو شورای سردبیری نشریات دوم خرداد (جامعه، توس، نشاط و...): فرماندار سابق مهاباد، معاون سیاسی و امنیتی استاندار، از فرماندهان سپاه و شریک در قتل‌های دهه‌ی ۶۰ کردستان؛

- محمد محسن سازگارا، عضو شورای سردبیری نشریه‌های دوم خرداد (جامعه، توس، گلستان و...): از برنامه‌ریزان سرکوب گسترده‌ی سال‌های اولیه دهه‌ی ۶۰، عضو دفتر اطلاعات و تحقیقات نخست وزیری، نویسنده‌ی اساسنامه‌ی سپاه پاسداران، از مدیران ارشد سابق رادیو و تلویزیون، دارای رابطه‌ی نزدیک با سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی؛

- محسن آرمین، سردبیر نشریه عصر ما ارگان سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی: از اعضای واحد اطلاعات سپاه پاسداران، بازجو، شکنجه‌گر؛^{۲۳۹}

- اکبر گنجی، سردبیر نشریه راه نو، عضو شورای سردبیری نشریه‌های "دوم خرداد"، از مسئولان بخش فرهنگی سفارتخانه‌های جمهوری اسلامی در خارج از کشور: از اعضای سابق عقیدتی-سیاسی سپاه پاسداران؛

- عمادالدین باقی، سردبیر روزنامه‌ی "جمهوریت"، عضو شورای سردبیری نشریه‌های "دوم خرداد": از اعضای سابق عقیدتی-سیاسی سپاه پاسداران و عضو مؤسسه نشر آثار امام خمینی؛

- سید ابراهیم نبوی، طنزنویس روزنامه‌های دوم خرداد: از عناصر چماقدار حزب‌الله و از عوامل سرکوب وزارت کشور^{۲۴۰} در سیاهترین روزهای رژیم؛

روزنامه‌های مجمع روحانیون مبارز و نزدیکان به آن

- هادی خامنه‌ای، برادر ولی فقیه رژیم، مدیر مسئول روزنامه‌های "جهان اسلام" و "حیات نو": بازجوی سابق اوین در دهه‌ی ۶۰ و دوران اوج جنایات رژیم، نماینده‌ی

238 نام خانوادگی سابق او سیمین است. به علت اسلامی نبودن آن را پس از انقلاب تغییر داد. از اعضای اصلی اطلاعات سپاه شیراز و سپس وزارت اطلاعات. نقش مستقیمی در کشتار سال ۶۰ به ویژه در استان فارس داشت. وی سپس ضمن تحصیل در دانشگاه، در مرکز تحقیقات استراتژیک مشغول به کار شد.

239 رضا گلپور در کتاب شنود اشباح صفحه‌ی ۷۲۹ می‌نویسد: "از مصاحبه محقق با "شاهد(ع)": "... زمانی که در اوین بودیم، غالباً بچه‌های مجاهدین انقلاب، بازجویهای موفق و مورد اعتماد داشتند... "محسن [آرمین]" مجاهد انقلاب بود. برادرش (فکر می‌کنم "محمود") با مجاهدین خلق بود... حالا منظورم این بود که "آرمین" شخصاً برادرش را تعزیر می‌کرد تا اطلاعات بدست بیاره..."

240 ناطق نوری وزیر کشور سال‌های سیاه ۶۴-۶۰ می‌گوید: "ابراهیم نبوی و... از نیروهای من در وزارت کشور بودند." خاطرات حجت‌الاسلام والمسلمین ناطق نوری، تدوین مرتضی میردار، جلد دوم، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، چاپ دوم ۱۳۸۴.

مجلس ششم؛

- علی اکبر محتشمی پور، مدیر مسئول روزنامه و مجله‌ی "بیان": وزیر سابق کشور، بنیان‌گذار حزب الله لبنان، از چهره‌های اصلی جنایت رژیم؛
- سید محمد موسوی خویینی‌ها، مدیر مسئول روزنامه‌ی "سلام": دادستان سابق کل کشور، نماینده‌ی خمینی در حج؛
- رسول منتجب‌نیا، صاحب امتیاز روزنامه‌ی "نسیم صبا" وابسته به مجمع روحانیون مبارز: از مسئولان وزارت اطلاعات و نهادهای اطلاعاتی و امنیتی در دهه‌ی ۶۰؛
- سید محمود دعایی، مدیر مسئول و نماینده‌ی ولی فقیه در روزنامه‌ی اطلاعات به مدت بیش از دو دهه: رابط وزارت اطلاعات و مجلس، غالب کتاب‌هایی که توسط وزارت اطلاعات تهیه شده و یا در زندان‌های رژیم نوشته می‌شوند از جمله خاطرات نورالدین کیانوری، ارتشبد حسین فردوست، طاهره باقرزاده (قدرت و دیگر هیچ) و ... توسط انتشارات روزنامه‌ی اطلاعات به دست چاپ سپرده می‌شوند. او در نامه‌ای از بابک امیر خسروی می‌خواهد که خاطرات کیانوری را نقد کند تا وی آن را به چاپ سپارد. وعده‌ای که عملی می‌شود!

بخش هنر و سینما

- هنرمندان و فیلم‌سازان مشهور وابسته به رژیم نیز در واقع از بخش کشتار و سرکوب به این بخش نقل مکان کرده‌اند و تلاش می‌کنند میدان‌های جدید فعالیت را نیز در اختیار خود بگیرند:
- محسن مخملباف، سناریست و کارگردان: بازجو و شکنجه‌گر کمیته‌ی مرکزی انقلاب اسلامی (بهارستان) در سیاه‌ترین روزهای تاریخ ایران در سال‌های اولیه دهه‌ی ۶۰ که در فیلم "سلام سینما" گوشه‌ای از تبحر خود در امر بازجویی را به هنگام پرسش و پاسخ از جوانان برای استخدام به عنوان هنرپیشه، نشان می‌دهد؛
- بهروز افخمی، سناریست و کارگردان سینما: نماینده‌ی مجلس ششم شورای اسلامی از تهران، پاسدار سابق اوین در سال‌های ابتدایی دهه‌ی ۶۰؛
- احمد رضا درویش، سناریست و کارگردان: از عناصر بسیجی و سپاهی عضو گشت‌های "ثارالله" که عریان‌ترین نوع سرکوب را در خیابان‌های پایتخت به نمایش می‌گذاشتند؛
- سیف‌الله داد، سناریست و کارگردانان، معاونت سینمایی عطاءالله مهاجرانی وزیر ارشاد اسلامی در دوران خاتمی: عضو کمیته مرکزی انقلاب اسلامی (بهارستان)؛
- ابراهیم حاتمی‌کیا، سناریست و کارگردان: عضو سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، مأمور به خدمت در واحد سمعی-بصری نیروی هوایی سپاه پاسداران. وی در دیدار کارگردانان سینما با خامنه‌ای خواستار آن شد که با اعطای درجات نظامی و سرداری به

کارگردانان سینمای جنگی رژیم، " به آنان اجازه دهند تا در تولید سینمای جنگ راحت‌تر فعالیت نمایند." ^{۲۴۱}؛

- جمال شورجه، سناریست و کارگردان: عضو کمیته، پاسدار؛

- جواد شمقدری، سناریست و کارگردان: عضو کمیته، پاسدار؛

علی‌رغم تضادهای ظاهری و عملکرد دوگانه، جناح‌های رژیم به وقت لزوم مانند تیغه‌های قیچی برای قطع یک ریشه و شاخه عمل می‌کنند. برای تصدیق ادعایم، توجه شما را به مصاحبه حجاریان با خبرنگار روزنامه ابرار که در روزنامه اینترنتی روز آمده است جلب می‌کنم:

خبرنگار: شما اخیراً تمایل زیادی به اجماع نشان می‌دهید، ممکن است حتماً با راست سنتی‌ها همسنگر شوید؟

حجاریان: وقتی مملکت در خطر بیفتد بقا در خطر باشد... وقتی شرایط به سمتی رفت که با هم باشیم من و بادمچیان هم در کنار هم قرار می‌گیریم.

خبرنگار: حجاریان و بادمچیان در کنار هم؟

حجاریان: مگر در شرایط جنگ کنار هم و در یک سنگر نبودیم در حالی که با هم اختلاف داشتیم. ^{۲۴۲}

ناگفته نگذاشته باشم که در این بخش، بحث در باره‌ی چگونگی اجرای سیاست‌های فرهنگی رژیم مورد نظر نبوده است.

<http://fardanews.com/shownews.php?id=20681> 241

242 رونامه اینترنتی روز ۳ آذر ۱۳۸۴ roozonline.com/05newspapers/011996.shtml

فرهنگ اصطلاحات و لغات زندان

آنچه او ریخت به پیمانه‌ی ما نوشیدیم
اگر از خمر بهشت است و گر باده‌ی مست

حافظ

آبدارخانه: محلی در بندهای قزل‌حصار که چراغ‌های خوراک‌پزی اتاق‌ها در آن قرار داشت.

آب راه انداختن در بند: تحلیل آبکی کردن، اشاره به تحلیل‌های سست و بی پایه‌ای که از سوی زندانیان ارائه می‌شد.

آب کردن نان: دور ریختن دور و قسمت‌های غیرقابل استفاده‌ی نان، جرم محسوب می‌شد و اگر پاسداران متوجه می‌شدند، جیره‌ی نان را کم می‌کردند. از این رو زندانیان آن را در یک سطل آب خمیر کرده و در کاسه‌ی توالت می‌ریختند تا به سرعت پایین رود. این کار را اصطلاحاً آب کردن نان می‌گفتند.

آپارتمان‌ها: ساختمان‌هایی به شکل آپارتمان در مجاورت در ورودی اوین، زندانیان زنی که در خردادماه سال ۶۰ دستگیر شده بودند، در آن‌جا به سر می‌بردند. بعدها این آپارتمان‌ها به گروه ضربت اوین واگذار شد.

آپولو: دستگاهی برای شکنجه. دستگاه مزبور را روی سرفرار می‌دهند انعکاس فریادهای قربانی در مغزش، باعث تشدید فوق‌العاده‌ی درد و فشارهای عصبی می‌شود.

آتش‌نشان: در زندان گوهردشت در مورد کسی به کار می‌رفت که اشتبهاً آتش سیگاری را که می‌باید روشن نگاه می‌داشت، خاموش می‌کرد و زندانیان سیگاری باید تا نوبت بعد که پاسدار بند برای روشن کردن سیگار می‌آمد، صبر می‌کردند و خماری می‌کشیدند.

آدم شدن: اصطلاح مقامات زندان برای توباب شدن.

آرشیو هفته: غذایی مرکب از باقی‌مانده‌ی غذاهایی که در طول هفته در آشپزخانه طبخ شده بود.

آسایشگاه: ساختمانی در شمال اوین که طی سال‌های ۶۲-۶۰ توسط بیگاری کشیدن از زندانیان ساخته شد. یک بخش آن به دادسرا و دادستانی اختصاص دارد و بخش دیگر آن به سلول‌های انفرادی.

آش علف: اشاره به آشی که در قزل‌حصار در سال‌های ۶۳-۶۲ داده می‌شد. گاه سبزی‌هایی در آن یافت می‌شد که هیچ نشانی از سبزی خوردنی نداشتند و به علف بیشتر شبیه بودند.

آکواریوم: کابین ملاقات. چون از پشت شیشه با خانواده ملاقات می‌شد، زندانیان آن را آکواریوم نام‌گذاری کرده بودند.

آمار اتاق: تعداد افرادی که در یک اتاق یا سلول زندگی می‌کردند.

آمار گرفتن: شمردن زندانیان در شب توسط پاسدار سرشیفت بند و یا افسر نگهبان.

آموزشگاه: دو دستگاه ساختمان سه طبقه مرتبط به هم، شامل ۶ سالن، ساختمان اداری که با ایجاد تغییرات جزئی در آن به عنوان سلول و زندان از آن استفاده می‌شد.

آنتن: خبرچین.

آواکس: خبرچین.

اتاق آزادی: اتاقی در دفتر مرکزی زندان که آخرین مراحل و تشریفات پیش از آزادی زندانی در آن انجام می‌گرفت. گاه زندانی در حال آزادی در این اتاق توسط تعدادی از توابان دست‌چین شده از نهادهای مختلف تشکیلاتی مجاهدین و دیگر گروه های سیاسی مورد شناسایی قرار می‌گرفت و در مواردی به اعدام فرد منجر می‌شد.

اتاق سی‌سی‌یو: اتاق شکنجه در سال ۶۰-۶۱ سی‌سی‌یو نامیده می‌شد. در زمان شاه به شکنجه‌گاه اتاق "تمشیت" می‌گفتند.

اتاق فرماندهی: محل استقرار مسئول بند در قزل‌حصار که از میان توابان بود، مرکز توطئه علیه زندانیان.

اتاق گاز: انباری در گوهردشت که هیچ منفذی به بیرون نداشت. زندانیانی که در گوهردشت میادرت به انجام ورزش دست‌جمعی می‌کردند، به این انبار منتقل می‌شدند. با قرار دادن یک پتو در زیر در انبار محل فوق تبدیل به یک سونای خشک می‌شد. زندانیان پس از مدتی به علت گرما و کمبود اکسیژن به حال اغما می‌افتادند.

اتاق مسجد: اتاقی در طبقه پایین بندهای اوین. یکی از اتاق‌ها را از وسط نصف کرده و تبدیل به دو اتاق کرده بودند. کسانی را که به شدت شکنجه شده بودند، به یکی از این دو اتاق، می‌فرستادند.

اتاق وصیت: اتاقی که زندانیان را قبل از اعدام، برای نوشتن وصیت به آن‌جا می‌بردند. **اتو:** یک قاشق غذاخوری بزرگ که یک شعله در درون آن به مدد خرده شمع و قرار دادن یک فیتله در آن روشن باشد. با قرار دادن کاغذ سیگار روی محلی که قصد اتو کردن آن بود و فشار قاشق غذا خوری داغ شکلی از اتوی ابتکاری پدید می‌آمد. برای جلد کردن کتاب به وسیله مشمع از همین روش به جای کاربرد چسب استفاده می‌شد.

افقی: آزاد شدن افقی، کنایه از اعدام شدن است. جنازه فرد به شکل افقی از زندان خارج می‌شود.

او منفی: دارای گروه خونی او منفی، اصطلاحی که در باره‌ی توابان در سال‌های ۶۰ و ۶۱ به کار برده می‌شد. منفی، نشان دهنده‌ی منفور بودن آن‌ها نزد زندانیان بود.

اجرای احکام: شعبه‌ای که مسئولیت ابلاغ و اجرای احکام صادره از دادگاه‌ها را بر عهده دارد.

احراز توبه‌ای: زندانی‌ای که پس از اتمام دوران محکومیت، بنا به بخشنامه‌ی دادستان تا احراز توبه و همکاری با مقامات زندان در بازداشت به سر می‌برد. گاهی نیز تأکید می‌شد که فرد تا اطلاع ثانوی در زندان می‌ماند.

اسم مستعار: بعضی از افراد در تشکیلات‌های سیاسی به خاطر رعایت مسائل امنیتی به اسمی غیر از اسم واقعی خود، معروف بودند. چنین اسمی را اسم مستعار می‌نامیدند.

اضطرابی: فردی که خارج از نوبت اتاق و سلول در بسته، نیاز به قضای حاجت داشته باشد.

اطلاع ثانوی: ر.ک. احراز توبه‌ای.

اعدام مصنوعی: صحنه‌ای اعدام غیرواقعی تشکیل می‌دهند. این کار به دو منظور انجام می‌گیرد، ترساندن فرد و نوعی از شکنجه روحی، سنجش واکنش فرد هنگامی که با مرگ روبه‌رو می‌شود. بعضی افراد در این لحظه تمایلات قلبی‌شان را نشان داده و شروع به دادن شعار می‌کنند.

امکاناتی: زندانی‌ای که خارج از روابط تشکیلاتی، امکانات مالی و تدارکاتی در اختیار گروه‌های سیاسی قرار داده و به همین جرم دستگیر شده باشد.

انزجارنامه: متنی حاکی از انزجار فرد از گروه‌های سیاسی و محکوم کردن اعمال و مواضع آن‌ها، به ویژه گروهی که خود بدان منتسب بوده است. نگارش و یا امضای چنین متنی، یکی از ضوابط آزادی فرد از زندان بود. این عمل را **انزجار دادن** می‌گفتند.

انفرادی: سلولی که در آن فرد به تنهایی به سر می‌برد، در سال‌های اولیه گاه چندین نفر در یک سلول به سر می‌بردند. انفرادی اختصاص به دوران بازجویی دارد و یا برای تنبیه زندانیان سرموضعی به کار می‌رود.

اوین قدیم: بخشی از اوین که در جنوب آن واقع شده است. شامل بندهای ۵ و ۶ و سلول‌های انفرادی بیست گانه که به انفرادی‌های بالا و پایین معروف بودند. این بخش در پاییز ۶۶ به دادگاه ویژه روحانیت و محکومان آن اختصاص یافت.

احکام کیلویی: اشاره به احکام صادره از سوی دادگاه‌های انقلاب و محاکم شرعی **بازجو:** شکنجه‌گر، کسی که در شعبه‌های دادستانی وظیفه‌ی در آوردن اطلاعات از قربانی را به عهده داشت.

با کلیه وسایل: عبارتی که پاسداران هنگام فراخواندن زندانی برای انتقال فرد به بند یا زندان دیگر به کار می‌بردند. معمولاً نشانه خوبی نبود. افراد برای آزادی و اعدام نیز "با کلیه وسایل" فراخوانده می‌شدند.

بایکوت: مجازاتی که از سوی زندانیان مقاوم در مورد توابان اجرا می‌شد. منزوی کردن آن‌ها به هر شکل ممکن. عدم مشارکت در بازی با آن‌ها، عدم نشستن بر سر یک سفره، عدم صحبت و گفت‌وگو با آن‌ها و ... متأسفانه این سیاست از سوی بعضی از زندانیان مارکسیست بر علیه کسانی که با آن‌ها توافق سیاسی یا ایدئولوژیک نداشتند، نیز به کار می‌رفت.

برخورد: برده شدن نزد هیئت قتل‌عام در خلال کشتار ۶۷، زندانیان سوال می‌کردند چند بار با تو "برخورد" شده است؟

برگشتن: ر.ک. بریدن. برگشتن از مواضع و اعتقادات قبلی.

بریدن: تمام شدن طاقت زندانی در برابر شکنجه و شکستن زیربار فشار زندان و ناملیماتش که در نهایت گذشته‌اش را نفی می‌کند.

بریده: ر.ک. تَوَّاب.

بلا تکلیف: فردی که روند رسیدگی به پرونده‌اش متوقف شده (به دلیل نبود مدارک و مستندات برای محکوم کردن‌اش) این دوران می‌تواند گاه بین ۱ تا دو سال نیز ادامه یابد.

بند: بخشی یا قسمتی از زندان که دارای چندین سلول است.

بند ۲۰۹: ساختمانی در کنار بهداری اوین شامل ۱۰ بند و حدود ۱۰۰ سلول. پیش از تشکیل وزارت اطلاعات به بخش اطلاعات و امنیت سپاه پاسداران اختصاص داشت. گردانندگان این بخش نقش اصلی در سرکوب سازمان‌های سیاسی در دهه ۶۰ را به عهده داشتند. بعد از تشکیل وزرات اطلاعات این واحد در اختیار آن وزارت قرار گرفت.

بند ۲۴۰، ۲۱۶، ۲۴۶: نام بندهای چهارگانه‌ی اوین که به بندهای ۱، ۳، ۲ و ۴ نیز معروف بودند. شماره‌های مزبور در واقع شماره‌ی تلفن داخلی این بندها بودند. **بند ۳۱۱، ۳۲۵:** سلول‌های انفرادی در مجموعه‌ی اوین قدیم که به زندانیان مرد و زن اختصاص داشت. از آن‌ها به سلول‌های سبز نیز یاد می‌شد.

بند ۵ و ۶: ساختمان دوطبقه‌ی ویلایی شکل در قسمت جنوبی اوین، شامل دو بند ۵، ۶ جایی خوش منظره که زندانیان از امکانات رفاهی بیشتری در آن برخوردار بودند و زندانیان مسن و "غیر گروهکی" در آن نگاهداری می‌شدند.

بند ۲۶۹: ر.ک. آموزشگاه.

بند ۳۰۰۰: ر.ک. کمیته مشترک، توحید.

بند کارگری: بندی که افراد آن به کار در زندان مشغول بودند.

بند لب آب: اصطلاحی که حاج داوود برای گاودانی به کار می‌برد. از آنجایی که شیر توالت و دوش آن دائم چکه می‌کردند از آن به عنوان شرشر جوی آب یاد می‌کرد. **بند قارچی‌ها:** طناب رختی که اختصاص به زندانیان مبتلا به بیماری پوستی قارچ داشت. به منظور جلوگیری از سرایت بیماری لباس‌های خود را روی این بند پهن می‌کردند.

بند نان: طنابی که زندانیان قزل‌حصار در دوره‌ای که جیره‌ی نان محدودیت نداشت، بر روی آن نان خشک می‌کردند تا در صورت لزوم از آن استفاده کنند.

بند ویژه روحانیت: بخش اوین قدیم که در سال‌های اولیه به ۳۲۵ و ۳۱۱ و بندهای ۵ و ۶ معروف بود از پاییز ۶۶ به دادگاه ویژه روحانیت تحویل داده شد.

بهداری: بخش درمانی زندان که کنار بندهای چهارگانه قرار داشت از هفت اتاق تشکیل شده بود که ۴ اتاق آن به مردان و ۳ اتاق آن به زنان اختصاص داشت. در هر اتاق ۴

تخت موجود بود. عمدتاً بیماران شدید شکنجه شده و کسانی که نیاز به عمل جراحی و دیالیز داشتند، در آنجا بستری می‌شدند.

بیات‌خوانی: روزنامه‌های روزهای گذشته را خواندن.

بیگاری: کار اجباری که زندانیان تنبیهی مجبور به انجام آن بودند. کندن کانال، زباله کشی، کارهای ساختمانی، تخلیه بار، نظافت زندان و...

پتوپچی: پیچیدن کتری یا فلاسک چای و غذا در لابلای چندین پتو به منظور گرم نگاه داشتن آن‌ها.

پتوتکانی: تکاندن پتوهای سربازی در هواخوری، به منظور کاهش پرزهای آن که باعث گلودرد و ناراحتی‌های تنفسی زندانیان می‌شد.

پتوسپاه: پتوی سربازی پرزدار. به هر زندانی در بدو ورود به زندان، دو عدد از این پتوها داده می‌شد. زندانی حق انتقال پتو سپاه از زندانی به زندان دیگر را نداشت.

پتوشخصی: در مقابل پتوهای سپاه سربازی- پتوهای مرغوبی که خانواده‌های زندانیان می‌آوردند. پرز کمتری نسبت به پتوهای سربازی داشت. به آن‌ها **پتو رنگی** نیز می‌گفتند.

پرزگیری: جمع‌آوری پرزهای روی موکت یا زیلوی اتاق به کمک حوله‌ی خیس، ابر مخصوص یا کف دست. گاه این عمل همراه با ریختن تفاله‌ی چای روی زمین و جارو کردن آن همراه بود.

پره: مخلوط پنیر و کره برای صبحانه.

پشت بند چهار: محل اعدام زندانیان در سال ۶۰- تپه‌های پشت بند ۴.

پیک: اصطلاحی در روابط مجاهدین. فردی از طرف تشکیلات مجاهدین که وظیفه وصل نیروها به تشکیلات و اعزام آن‌ها به خارج از کشور را به عهده داشت.

پوستی: فردی که دچار بیماری پوستی است. بیماری‌های پوستی رایج در زندان از جمله قارچ، گال، پیسوریازیس و... بودند.

پودر صابون: مخلوطی از صابون رنده شده به همراه کمی پودر لباس‌شویی.

پیچ توبه: پیچی با شیب تند، جاده‌ای را که از اتوبان پارک وی جدا شده به زندان اوین وصل می‌کند. فرد به محض دستگیری و قبل از رسیدن به اوین مدعی می‌شد که فعالیت سیاسی نداشته و یا جریان مربوط به خود را قبول ندارد و به خاطر اختلاف نظر، ارتباط تشکیلاتی‌اش را قطع کرده‌است. به همین دلیل بازجویان و لاجوردی معتقد بودند که این پیچ، پیچ توبه نام دارد و افراد به محض رسیدن به آن یاد توبه می‌افتند.

پیوند: نشریه‌ای که تواب‌های بند ۱۰ در ۲۰۹ اوین منتشر می‌کردند.

تابوت: ر.ک. قیامت.

تاریک‌خانه: انباری‌های کوچک و بی‌روشنه در فرعی‌های گوه‌ردشت که گاه زندانیان را به صورت تنبیهی از سلول انفرادی به آنجا منتقل می‌کردند. دستشویی و توالت در

آن قرار نداشت. با خاموش کردن برق و بستن در، انبار فوق به یک سلول کاملاً تاریک تبدیل می‌شد.

تازه‌دستی: فردی که نسبت به بقیه، تازه دستگیر شده باشد. گاهی اوقات زندانیانی که چند سال از دستگیری‌شان گذشته بود نیز در نظر زندانیان تازه‌دستی محسوب می‌شدند.

تاکتیکی: از روی مصلحت و نه واقعی- توبه تاکتیکی، نماز تاکتیکی، روزه تاکتیکی و...
تایلیور: تسمه‌ای فلزی که طبقه‌های سه‌گانه تخت‌های سربازی را به پایه‌های آن متصل می‌کند. به عنوان یک ابزار کار مهم، در موارد گوناگون به کار گرفته می‌شد.

تپه: ر.ک. پشت بند. محل اعدام در سال ۶۰.

تحریم غذا: یک درجه پایین‌تر از اعتصاب غذا بود. زندانیان برای مدت معینی از گرفتن غذا امتناع کرده و به آنچه که در بند داشتند بسنده می‌کردند. **تحریم فروشگاه، تحریم ملاقات، تحریم هواخوری** از دیگر اشکال نشان دادن اعتراض زندانیان بود.

تخت‌ها: ر.ک. قیامت.

تخلیه اطلاعاتی: بیرون کشیدن اطلاعات زندانی از طریق تهدید و شکنجه.

تشت مریض: تشتی که برای استفاده‌ی بیماران قارچی و پوستی اختصاص می‌یافت.

تشکیلات بند: افرادی هم فکر به لحاظ سیاسی و ایدئولوژیک که در یک بند بر اساس روابطی خاص، تشکیلات سیاسی مورد نظر خود را سامان بخشند.

تشکیلاتی: کسانی که از سوی مسئولان زندان متهم به داشتن روابط تشکیلاتی بودند، "تشکیلاتی‌های تیر" نوع خطرناک آن بودند.

تعزیر: شکنجه، حکم شرعی‌ای که حاکم شرع در اختیار بازجو می‌گذارد. مطابق آن شلاق زدن و شکنجه کردن زندانی جهت گرفتن اقرار، مجاز شمرده می‌شود. به لحاظ شرعی کمتر از ۷۴ ضربه است. ولی هر بار آن را تکرار می‌کنند. فعل آن **تعزیر کردن و تعزیر شدن** است.

تعزیری: زندانی شکنجه شده.

ت کشیدن: روزنامه را با تمام جزییات خواندن. تمیز کردن کف راهرو و سلول با وسیله‌ای شبیه به حرف **T** لاتین.

تکاندن: شکنجه کردن.

تک‌نویسی: نوشتن موردی در باره افراد. اقرار و اعتراف زندانی در باره افراد مشخصی که می‌شناسد. اعم از هم پرونده‌هایی که دارد، افرادی که دستگیر شده‌اند و یا تحت تعقیب قرار دارند. اقرار و گزارش علیه هم‌بندان و یا هم‌سلول‌ها.

توآب: زندانی‌ای که به هر دلیل از گذشته خویش بریده و پشیمان است و از انجام هیچ کاری برای رهایی از اعدام، یا آزادی زودرس فروگذار نمی‌کند. فعل آن **توبه کردن** است.

تَوَّاب بازی: افراط و تظاهر بیش از حد در جریان پروسه تواب شدن.
توبه تاکتیکی: اصطلاحی که لاجوردی اختراع کرده بود. این اصطلاح به کسانی اطلاق می‌شد که برای فریب دستگاه قضایی حاضر به دفاع از مواضع سیاسی و ایدئولوژیک خود نبودند.

توپ‌فوتبال: به میان انداختن یک زندانی و هدف قرار دادن او از هر سو با مشت و لگد و پاسکاری او به یکدیگر.
توحید: ر.ک. کمیته مشترک.

تور، توی تور افتادن: شبکه گسترده‌ای که رژیم برای دستگیری یک نفر از قبل ایجاد می‌کند. فرد بدون آن‌که آگاه باشد به نوعی در ارتباط با نیروهای اطلاعاتی قرار می‌گیرد. در محاصره نیروهای رژیم افتادن.

تیتراخوانی: بلند خواندن تیتراهای صفحه‌ی اول روزنامه به محض ورود روزنامه به سلول، از آن‌جایی که تنها یک روزنامه به سلول داده می‌شد و همه‌ی افراد به مطلع شدن از اخبار مشتاق بودند. مسئول روزنامه ابتدا به تیتراخوانی می‌پرداخت و سپس روزنامه دست به دست می‌شد.

تیترازی: نگاهی به روزنامه انداختن و خواندن تیتراهای آن و پرهیز از خواندن مقاله‌ها و گزارش‌های بلند.

تیزی: ابزار دست‌سازی که به عنوان چاقو از آن استفاده می‌شد. ابتدا از در کنسرو سپس با تیز کردن دسته قاشق آن را تهیه می‌کردند. این وسیله را سرانجام تا سطح کاردهای معمول در جامعه تکامل دادند. نگاه داری تیزی در سلول ممنوع بود ولی به علت این که استفاده غیرمعمولی از آن گزارش نشده بود، غالباً وجود آن تحمل می‌شد.

تیغی‌خوابیدن: خوابیدن بر روی يك شانه و به شکل مستقیم و بدون خم کردن زانو‌ها تا جایی کافی برای دیگر افراد اتاق باشد.

جاسازی: پنهان ساختن اشیاء ممنوعه (مانند تیزی، ابزارکار، کتاب، دست نوشته، ...) در محلی که به دست پاسداران نیفتد. ۲- محلی که اشیاء مربوطه را در آن‌جا پنهان می‌کردند.

جعبه‌ها: ر.ک. قیامت.

جلسه اتاق: نشست هفتگی یا ماهیانه‌ی زندانیان یک اتاق، برای بررسی وضعیت و مشکلات موجود در اتاق و انتخاب مسئولان اتاق و..

جنبشی: حاج داوود زندانیان مجاهد را جنبشی خطاب می‌کرد و اشاره‌اش به جنبش ملی مجاهدین بود.

جوجه‌کباب: بستن زندانی به شکل مرغ به هنگام بریان کردن و زدن ضربه‌های مداوم کابل.

جوراب کفی‌زدن: دوختن پارچه یا موکت به کف جوراب نو (برای عمر بیشتر) یا

جورابی که کف آن سابیده و از بین رفته باشد.

جهاد: واحدی در زندان. زندانیان عمدتاً تواب، بدون دریافت دستمزدی، داوطلبانه به کار در پروژه‌های ساختمانی، باغبانی و گلکاری زندان می‌پرداختند. به این افراد **"جهادی"** گفته می‌شد.

جیره: مقدار معینی از هر چیزی که در واقع سهمیه زندانی محسوب می‌شد. مانند جیره غذا، جیره پنیر، جیره نان.

جیره‌کتک: مقدار معینی از شکنجه و ضربه‌های کابل که زندانی می‌باید روزانه و یا هفتگی برای مدتی مشخص، متحمل می‌شد.

چارت‌کشی: اصطلاحی در بازجویی که طی آن نیروهای تشکیلاتی فعال گروه‌ها مجبور به کشیدن چارت تشکیلاتی خود بودند. سپس با کنار هم گذاشتن چارت‌های مختلف، چارت کامل تشکیلات را در آورده و در آن عضوهای دستگیر نشده و یا اعدام شده را مشخص کرده و برای به دام انداختن‌شان اقدام می‌کردند.

چپق وحدت: به هنگام تمام شدن سیگار توتون‌های باقی‌مانده در ته جعبه‌سیگار را در چپقی که به همین منظور تهیه شده بود، ریخته و به شکل جمعی به کشیدن آن مشغول می‌شدند.

چربی‌گیری: ریختن چند زندانی روی سر یک نفر به منظور در چنگ گرفتن چربی‌های شکمش که با ضرب و شتم (به شکل شوخی) نیز همراه بود.

چسب برنج: مخلوطی صاف شده از برنج بدون چربی تخمیر شده و خاک قند و کمی پودر لباس‌شویی.

چسب‌نان: مخلوطی صاف شده از نان تخمیر شده و خاک قند.

چشم‌بند: تکه‌ای پارچه‌ی ضخیم و بدون منفذ که روی چشم قرار گرفته و از دو طرف به وسیله دو بند پشت سر بسته می‌شد. استفاده از چشم بند به هنگام بازجویی و تردد در زندان الزامی بود. فعل آن چشم بند زدن است.

چک لیست کارگری: لیستی شامل کلیه‌ی اموری که کارگری روز می‌باید انجام می‌داد.

حاکم شرع: قاضی مذهبی که بر اساس دستورها و تعالیم شرعی حکم صادر می‌کند.

حسینیه: سالن سرپوشیده‌ی بزرگی در زندان اوین که سابقاً سالن ورزشی زندان بوده است. محل برگزاری مراسم عزاداری، سخنرانی و مصاحبه زندانیان. در زندان گوهردشت نیز در انتهای هر بند، سالن بزرگی قرار دارد که حسینیه نام دارد. در زمان شاه به منظور استفاده جهت سالن غذاخوری بنا شده بود.

حمام واجب: استفاده از حمام در خارج از نوبت. حمام به منظور غسل، در سلول‌های انفرادی افراد صبح‌ها ۲ دقیقه فرصت استفاده از آب گرم به عنوان حمام واجب دارند.

خادم: نامی که تواب‌ها به کارگری بند و اتاق‌ها می‌دادند تا از ذکر کلمه‌ی کارگر پرهیز کنند.

خالی کردن تیر آهن: کنایه از صدای رگبار مسلسل به هنگام اعدام زندانیان. صدایی شبیه به صدای خالی کردن تیر آهن از تریلر است. این اصطلاح در سال ۶۰، به هنگام اعدام پشت بند ۴ ساخته شد.

خامه: از زدن پنیر بی‌نمک و کره به همراه آب قند یا شکر تهیه می‌شود.

خاموشی: ساعت ۱۱ شب مقررات منع رفت و آمد در بندها به اجرا در آمده و سکوت می‌باید رعایت می‌شد. در بعضی از زندان‌ها برق سلول‌ها را نیز در ساعت معینی **خانه امن:** محلی غیررسمی و مخفی که نیروهای اطلاعاتی و امنیتی در آن، با دست بازتری نسبت به زندان‌های رسمی رژیم به شکنجه و کشتار دستگیرشدگان می‌پردازند خاموش می‌کردند.

خانه تیمی: محل مسکونی که تعدادی از نیروهای سیاسی تحت پوشش‌های مختلف در آن زندگی می‌کنند.

خانه‌داری: اصطلاحی که توابعان و پاسداران به جای "کارگری" در بند زنان استفاده می‌کردند.

خبرسلامتی: ۱- زندانی که آزاد شده و به جنبش پیوسته و یا از کشور به سلامت فرار کرده با دادن نشانه‌ای خبر سلامتی‌اش را از طریق ملاقات به دیگران می‌رساند. ۲- نشانه و یا علامتی که سر خیابان یا پشت پنجره خانه تیمی قرار داده می‌شود تا افراد نسبت به سلامت خانه، قبل از مراجعه به آن مطمئن شوند.

خراب کردن: پیوستن به جرگه‌ی توابعان و همکاری با آنان. دادن اطلاعات در بازجویی. **خشت مالی کردن:** کاری را سرهم بندی، عملی را سرسری انجام دادن. عدم به کار گیری دقت لازم در انجام کاری. کسی که مبادرت به انجام کاری این چنین می‌کرد را **خشت مال** می‌نامیدند.

خط دادن: راهنمایی کردن دیگران و روشی که هنگام بازجویی یا روبه‌رو شدن با پاسداران و مسئولان زندان باید در پیش بگیرند.

خط گرفتن: گرفتن راهنمایی و دستورالعمل از دیگران.

خطی: خطی عمل کردن، اندیشه و تصمیم ناشی از نگرشی خاص، موضعی را که زندانیان به طور جمعی اتخاذ کنند.

خطری: فردی که پرونده‌اش سنگین است و احتمال اعدام یا صدور حکم طویل‌المدت در موردش می‌رود.

خنزر پنزر: لوازم و ادوات غیرقابل استفاده یا مستعملی که زندانیان برای رفع نیازهایشان به کار می‌بردند.

خلبان: در بندهای بزرگ قزل‌حصار توابعی نزدیک در توالی ایستاده و دمپایی‌ها را از قفسه برداشته و جلوی پای افراد می‌انداخت تا ازدحام ایجاد نشود. به آن‌ها خلا بان گفته

می‌شد. مخفف آن خلبان نامیده می‌شد.

خواستگار: نامی که در بندهای زنان به کوکلس‌کلان‌ها داده بودند.

تیر خلاص: شلیک یک گلوله در گوش یا شقیقه‌ی زندانی برای مطمئن شدن از مرگ وی.

تیر خلاص زن: توابعی که در جوخه‌ی اعدام شرکت کرده و مبادرت به زدن تیر خلاص به قربانیان و یا چکاندن ماشه مسلسل می‌کردند.

دادگاهی: کسی که به دادگاه رفته باشد. فعل آن دادگاهی شدن است.

دادیار ناظر زندان: فردی که دارای حکم قضایی بوده و در رابطه با انجام کارهای حقوقی و اداری خارج از زندان زندانیان فعال است. نظارت بر چگونگی اعمال مقررات زندان در رابطه با زندانیان و مقرر ساختن تنبیه‌های مختلف در باره زندانیان. مقام قضایی که در ارتباط با آزادی و یا تقلیل حکم و یا شرایط آزادی زندانی نظر می‌دهد.

دادیاری: شعبه‌ای در دادستانی که زندانیان را برای انجام امور حقوقی و اداری خارج از زندان که به تأیید بازجو رسیده (مانند وکالت برای فروش اموال و طلاق، انحصار ورثه و ...) به آن‌جا می‌برند.

دبه‌اضطرابی: دبه‌ای در سلول برای قضای حاجت. از آنجایی که افراد به خاطر اضطراب و بیماری‌های ناشی از آن و گاه به خاطر بیماری‌های کلیوی ناشی از شکنجه مبتلا به تکرر ادرار می‌شدند و امکان استفاده از دستشویی را نداشتند در هر اتاق دبه‌ای به این امر اختصاص داده شده بود تا زندانیان در گوشه‌ای از اتاق با گرفتن یک لنگ در مقابل‌شان به رفع حاجت بپردازند.

در باز: بندی که درهای سلول‌های آن باز است و زندانیان می‌توانند آزادانه در راهرو قدم زده و از سرویس‌های بهداشتی آن استفاده کنند.

دربازکن: اشاره‌ی حاج داوود به نیروهای سیاسی و مردم که برای آزادی زندانیان سیاسی اقدام کنند. او با مسخرگی می‌گفت منتظر درباز کن نباشید، یا از دربازکن خبری نیست.

دربسته: بندی که درهای سلول‌های آن بسته است و تنها به هنگام رفتن به دستشویی و توالت در سلول‌ها باز می‌شود. مقررات ویژه در بند حاکم است.

در جازدن: بالا پریدن روی پاها بعد از شکنجه شدن. این عمل از تورم کف پا می‌کاهد و امکان شکنجه بیشتر را فراهم می‌کند.

دستبند قپانی: ر.ک. قپانی.

دستگاه: ر.ک. قیامت. اصطلاحی که حاج داوود برای قیامت به کار می‌برد.

دفتر زندان: ساختمانی که مربوط به مدیریت زندان است و بخش‌هایی مانند بایگانی در آن‌جا قرار دارد.

دفتر مرکزی: ساختمان دادسرای انقلاب اسلامی مرکز در زندان اوین که شامل سه طبقه است. طبقه‌های اول و دوم به شعبه‌های بازجویی و شکنجه اختصاص داشت و طبقه‌ی سوم محل استقرار شعبه‌های دادگاه انقلاب بود.

دوبار دستگیری: ر.ک. مجددی.

دور نان: قسمت‌های غیر قابل استفاده‌ی نان، گاه به علت گرسنگی و کمبود غذا افراد مجبور به خوردن دور نان‌های قدیمی می‌شدند.

دوش ورزشی: دوش گرفتن سریع. بعد از ورزش همگانی افراد مبادرت به گرفتن دوش‌های یکی دو دقیقه‌ای می‌کردند تا همه بتوانند از امکان دوش استفاده کنند. در کنار حمام چندین تشت بزرگ پر از آب نیز وجود داشت که بعضی از افراد با ریختن آن روی خود از خیر دوش گرفتن می‌گذشتند.

دوگ نخ‌تابی: وسیله‌ای که با آن نخ تابیده می‌شد. می‌توانست خودکاری باشد که یک قرقره سر آن وصل شده و یک قلاب بالای آن قرار گرفته باشد.

دو نظامه: فردی که در دو نظام شاه و خمینی در زندان به سر برده است. از آن فرد به عنوان **زندانی دو نظام** نیز نام می‌بردند.

دیالیز: فردی که در اثر شکنجه زیاد کلیه‌هایش از کار افتاده و به کمک دستگاه همودیالیز خونسش تصفیه می‌شد. این عمل قبل از ورود دستگاه همودیالیز به زندان از طریق شکافتن سطح شکم و همراه با وارد کردن مایع مخصوص (شیوه‌ی قدیمی دیالیز) انجام می‌گرفت که چندان کارساز نبود.

ذهنی بودن: کنایه از شناختن پدیده‌ای، تصورات واهی داشتن نسبت به ماهیت رژیم، جناح‌های آن، سرکوب، شکنجه و ... گاه از فعل ذهنیت داشتن نیز استفاده می‌شد.

راهروی واحد: راهروی بزرگ و سراسری زندان قزل‌حصار که کلیه‌ی بندهای زندان به آن منتهی می‌شد. بندها، سالن ملاقات، آشپزخانه، بهداری و ... در دو طرف آن قرار داشتند. دفتر زندان، دفتر حاج داوود، قرنطینه، گاودانی، اتاق‌ها و سالن‌هایی که به قیامت و ... اختصاص داده شده بودند نیز در محوطه‌ی ابتدای این راهرو قرار داشتند.

رجعت: نشریه‌ای که تواب‌ها در زندان قزل‌حصار در طی سال‌های ۶۱-۶۰ منتشر می‌کردند و به دکه‌های روزنامه‌فروشی نیز راه می‌یافت.

رسیدن: کنایه از به حقیقت رسیدن، یعنی به حقانیت نظام پی بردن و تن به همکاری دادن. کسی که به این مرحله می‌رسید را مسئولان زندان و تواب‌ها، **رسیده** می‌نامیدند.

رکب خوردن: رودست خوردن از بازجو.

رکب زدن: رودست زدن بازجو به زندانی برای گرفتن اطلاعات.

روزنامه‌پیچی: لوله کردن روزنامه و مجله‌های باطله جهت درست کردن لوله‌های چوبی برای به کار بردن در قفسه و ... دیگر وسایل مورد نیاز زندانیان.

روسی‌کاری: عدم به کارگیری ظرافت در انجام کاری. کاری را سمبل کردن و وسیله‌ای

را زمخت ساختن به روسی‌کاری معروف بود. کسی را که به چنین کاری مبادرت می‌کرد را روسی‌کار می‌نامیدند.

زدن: ۱- اعدام کردن ۲- برای کسی زدن، بر علیه کسی گزارش دادن: برای من زده است.

زیر اعدام: کسی که به اعدام محکوم شده ولی اجرای آن تا زمان نامشخصی به تعویق افتد.

زیر بازجویی: فردی که ایام تحت بازجویی را می‌گذراند. این دوران گاه تا سال‌ها طول می‌کشد.

زیر حکمی: کسی که به دادگاه رفته و منتظر دریافت حکم خود است. فعل آن زیر حکم بودن است.

زیر چشم‌بند: زندانیانی که در کمیته مشترک مجبور بودند روزها و ماه‌های طولانی را با چشم بند سپری کنند.

زیرزمین ۲۰۹: شکنجه‌گاه مربوط به واحد اطلاعات سپاه پاسداران در بخش ۲۰۹، محلی که در جریان قتل‌عام سال ۶۷ بخشی از دادگاه‌ها در آنجا انجام می‌شد و زندانیان را نیز در همان محل به دار می‌آویختند.

زیر ضرب: زیر فشار رفتن در بازجویی و یا بند، اصولاً هرگاه فرد و یا جریانی چه در زندان و یا بیرون از زندان زیر فشار قرار می‌گرفت از این اصطلاح در رابطه با او استفاده می‌شد.

زیر هشت: محل استقرار نگهبانان و مسئولان اداره کننده‌ی زندان، اعم از افسر نگهبان و سرشیفت‌ها. کارهای دفتری بندها و بازداشتگاه‌ها نیز در این محل انجام می‌گیرد. این اصطلاح از دوران شاه و زندان قصر به جای مانده است. دفتر زندان در تقاطع هشت بند زندان قرار گرفته بود و به همین منظور به آنجا هشت یا هشتی می‌گفتند. تنبیه زندانیان نیز در همان محل انجام می‌گرفت.

ساعت پنجمی: در ساعت پنج عصر در بندهای مجاهدین، کارگری روز موظف بود بر اساس برنامه‌ای که مسئول صنفی اتاق ارایه می‌داد، لقمه و یا غذای اندکی تهیه کرده و در اختیار افراد اتاق قرار دهد.

ساعت دهمی: در ساعت ده صبح در بندهای مجاهدین، کارگری روز موظف بود بر اساس برنامه‌ای که مسئول صنفی اتاق ارایه می‌داد، لقمه‌ای تهیه کرده و در اختیار افراد اتاق قرار دهد.

ساعت سکوت: ساعاتی از روز که سکوت مطلق برای مطالعه و یا خواب بعد از ظهر از سوی زندانیان برقرار می‌شد.

سالن: هریک از بندهای ششگانه آموزشگاه در اوین و نیز بندهای ۲۴ گانه گوهردشت، سالن خوانده می‌شدند.

سالن ملاقات: سالنی که زندانیان در آن، از پشت شیشه با بستگان درجه اول خود ملاقات می کردند.

سرتیم: سرپرست یک تیم تشکیلاتی که از رده تشکیلاتی یکسانی با بقیه برخوردار است.

سرپا ایستادن: مجبور کردن فرد به ایستادن زیر هشت با چشم بند، گاه به مدت چند روز (۱۰ روز را من مشاهده کرده ام).

سرپل: فردی که ارتباط افراد با تشکیلات را وصل می کند.

سرفرار بردن یا رفتن: فردی که در اثر شکنجه می پذیرد همراه نیروهای گشتی و اطلاعاتی به محلی که قرار است رفیقی را ملاقات کند، برود.

سرموضع بودن: از عقاید سیاسی و ایدئولوژیک خود دست نکشیدن و تواب نبودن.

سرموضعی: زندانی ای که به عقاید سیاسی و ایدئولوژیک خود معتقد باقی مانده باشد، هر چند علناً آن را ابراز ندارد.

سفره جمعی: سفره ای که همه افراد بند به هنگام وعده های غذایی دور آن جمع می شدند.

سفیدکاری: خود را بی خطر نشان دادن در مقابل زندانبان. ماست مالی کردن، موضوعی و یا درجه اهمیت چیزی را پایین آوردن.

سگ دانی: ر. ک. تاریک خانه.

سلول های سبز: سلول های انفرادی ۳۲۵ و ۳۱۱ قدیم. سلول انفرادی بخش اوین قدیم

سنگ سابی: سابیدن تکه سنگ های کوچک بر کف آسفالت یا سیمان به وقت هواخوری. آن ها را صیقل داده و برای تهیه کارهای دستی مورد استفاده قرار می دادند.

سوخت جت: مخلوطی از خرما، انجیر، عسل، کره، گاهی اوقات حلوا رنده نیز به آن اضافه می کردند.

سوزاندن اطلاعات: زندانی با تلف کردن وقت، اطلاعاتی را که دست یابی به آن ها برای بازجو مهم است از بین می برد. غیرقابل استفاده کردن اطلاعات.

سوزاندن قرار: با تحمل شکنجه زندانی زمان را به نفع خود خریده و پس از گذشت مدت معینی از زمان قرار ملاقاتش با افراد مسئول و یا تحت مسئولیت خودش، آدرس قرار را به بازجو می دهد.

شخصی: آنچه برای استفاده شخصی و فردی زندانی است. در مقابل جمعی.

شخصی خوری: داشتن خوراکی شخصی و استفاده از آن که در بین زندانیان مجاهد امری به شدت نکوهیده بود. در بین زندانیان مارکسیست امری طبیعی بود.

شخصی خور: کسی که زندگی جدا از دیگران داشته باشد و به شکلی شخصی و فردی از امکانات استفاده کند.

شعبه: تقسیمات داخلی دادستانی- زندانیان بر اساس اطلاعات اولیه به شعبه های مربوطه منتقل می شدند.

شعبه پنجمی: زندانی‌ای که اتهام وی مربوط به حزب توده یا اکثریت بود.
شعبه شیشمی: زندانی‌ای که اتهام وی مربوط به گروه‌های مارکسیستی دارای مشی براندازی (خط ۲، ۳) بود.

شعبه هفتمی: زندانی‌ای که اتهام وی فعالیت مسلحانه در ارتباط با سازمان مجاهدین بود.
شعبه هشتمی: زندانی‌ای که به اتهام بهائیت دستگیر شده بود. این شعبه از سال ۶۲ آغاز به کار کرد.

شعبه مشترک: شعبه‌ای مشترک بین وزارت اطلاعات و دادستانی در آسایشگاه اوین.
شفاهی: اصطلاحی که به جای ادرار و یا ادرار کردن به کار برده می‌شد.
شناسایی کردن: لو دادن زندانی‌ای که تمام یا بخشی از فعالیت‌هایش از بازجویان مخفی نگاه داشته شده بود.

شناسایی شدن: لو رفتن، از پرده بیرون افتادن هویت فرد یا اعمالی که انجام داده بود.
شورت مامان‌دوز: شورت‌های پاچه‌دار پارچه‌ای که سابقاً تنها توسط مادران دوخته می‌شد و زندانیان این دسته شورت‌ها را ترجیح می‌دادند. دیگر شورت‌ها به کنایه شورت یقه هفت، آستین کوتاه و شورت بی‌تربیتی، نامیده می‌شدند.
شیرین‌کش: کسی که در زندان ساعات زیادتری را به خوابیدن و استراحت کردن اختصاص می‌داد، فعل آن **شیرین کشی** است.

صحافی کردن: دوختن و جلد کردن کتاب‌های پاره شده و یا شیرازه بندی و جلد کردن دوباره کتاب‌های قطوری که برای استفاده بیشتر به چند جز قسمت می‌شدند. این کار به وسیله‌ی مقوا، چسب برنج و پارچه انجام می‌شد.

صغری: نوجوانانی که زیر هیجده سال بودند و تعدادشان در میان هواداران مجاهدین بسیار زیاد بود.

صنایع سنگین: اشاره به دیگ و قابلمه، کارگری که موظف به شستن دیگ و قابلمه‌ی غذای بند بود از آن به عنوان صنایع سنگین نام می‌برد.

صندوق اتاق: صندوق پول مشترک اتاق، مختص زندانیان مجاهد. افراد کلیه‌ی پول‌های دریافتی از ملاقات را در آن می‌ریختند. در گوشه‌ای از اتاق و دور از دید افراد قرار داشت.

صنفی جمعی یا صنفی مشترک: عالی‌ترین شکلی زندگی جمعی در بندهایی که زندانیان مجاهد و مارکسیست به صورت مشترک به سر می‌بردند. هریک از افراد موظف بودند مقدار معینی پول در اختیار مسئول صنفی قرار داده و وی خرید و تقسیم میوه و تهیه کنار غذایی، صبحانه، ساعت پنجمی و دهی را به عهده می‌گرفت.

ضرب حتی‌الموت: شکنجه تا سرحد مرگ. حکمی که دست بازجو را برای گرفتن اعتراف باز می‌گذارد. زندانی را به شدت شکنجه کردن، حتا اگر منجر به مرگ وی شود.

طرح مالک و مستاجر: طرحی ارائه شده از سوی تواب‌های زندان به دادستانی، بر اساس آن صاحبان املاک و موجران موظف بودند یک کپی از قرارداد خود با مستاجرانشان را به کمیته‌ی محل ارائه دهند. این طرح باعث شناسایی و دستگیری بسیاری از فعالان سیاسی شده و تعدادی زیادی از نیروهای سیاسی محل‌های مسکونی خود را از دست داده و آواره شهرها شدند.

ظریف‌کار یا ظریف‌زن: به صورت کنایه، به کسی که در اثنای انجام کار، خطایی بارز از او سر می‌زد، اطلاق می‌شد. مانند کسی که در حال بردن ظروف غذا به دستشویی ناگهان آن‌ها را می‌ریخت. فعل آن **ظریف کاری یا ظریف زنی** است. هر عمل خطای بارزی با این فعل توصیف می‌شد.

عبرت: نشریه‌ای که تواب‌های وابسته به گروه‌های مارکسیستی در کمیته‌ی مشترک تهیه می‌کردند.

عبدالله پیام: گشت ویژه‌ی نیروهای اطلاعاتی رژیم که به مدد بقایای ساواک شاه و با مساعدت ارتشبد حسین فردوست در پاییز و زمستان سال ۶۰ پا گرفته بود. با به کارگیری این نیروها رژیم در صدد بود از یک سیستم نظامی به یک سیستم پلیسی-نظامی تبدیل شود. این نیروها ضربه‌های مهلکی به جریان‌های سیاسی به ویژه مجاهدین وارد کردند.

علی‌آقا: به المنتی که از سوی زندانیان برای تهیه چای و غذای گرم ساخته می‌شد، می‌گفتند. المنت مزبور از وصل دو سیم به یک قاشق فلزی ترجیحاً استیل به دست می‌آمد.

عمودی: در مقابل افقی، آزاد شدن به شکل عمودی یعنی بالاخره روزی از زندان به شکل عمودی بیرون خواهد رفت. یعنی جنازه‌ش بیرون خواهد رفت.

عمومی: ر.ک. دربار.

غیرگروهی: اصطلاحی که از سوی زندانبانان برای تقسیم بندی گروه‌های سیاسی به کار می‌رفت و شامل هواداران سلطنت، کودتاچیان، امرای لشکری و کشوری رژیم سابق، اعضای دفتر هماهنگی بنی صدر و نزدیکان وی، مفتی زاده و افراد وابسته به وی، سارقان مسلح و زندانیان عادی که در ارتباط با دادستانی انقلاب دستگیر شده بودند، می‌شد.

فاز سیاسی: اشاره به دوران قبل از ۳۰ خرداد که مجاهدین هنوز مبارزه مسلحانه را آغاز نکرده بودند و به فعالیت‌های سیاسی، تبلیغی می‌کردند.

فاز نظامی: پس از سرکوب تظاهرات ۳۰ خرداد توسط نیروهای کمیته و سپاه، مجاهدین مبارزه مسلحانه با رژیم را آغاز کردند. این دوران به فاز نظامی معروف است که هنوز ادامه دارد.

فرعی: قسمتی چسبیده به هر سالن گهردشت که از دو اتاق و یک آبدارخانه و انباری

کوچک تشکیل یافته بود.

فروشگاه: در اوین و گهردشت پاسداری که ماهانه با فهرستی از کالاهای خوراکی و پوشاک به زندانیان و سلول‌های دربسته و باز مراجعه و لیست اقلام مورد نیاز آن‌ها را دریافت می‌کرد. در قزل‌حصار محلی به این کار اختصاص یافته بود و توسط تواب‌ها اداره می‌شد.

فکری: این کلمه را حاج داوود در مورد زندانی‌ای به کار می‌برد که از نظر او دیگران به وی وابسته بودند و خط فکری بند را او تعیین می‌کرد. این گونه افراد یا دارای عینک بودند و یا سر طاس و مویی کم‌پشت. از نظر حاج داوود، ریزش موی این افراد بر اثر تفکر و تعمق زیاد و کم‌سویی چشم‌شان هم به علت مطالعه‌ی بسیار بوده است.

فلش‌گذاشتن: بیرون گذاشتن مقوایی به شکل فلش از زیر در سلول انفرادی برای مطلع کردن پاسدار بند.

فنی: به پاسدارانی که کارهای فنی و خدماتی زندان اعم از لوله‌کشی، برق کشی و... را انجام می‌دادند، گفته می‌شد.

قاتی‌خوری: مخلوط کردن پلو و خورش و یا در هم آمیختن چند نوع مواد غذایی برای تهیه‌ی صبحانه و یا

قارچی: آن‌چه که متعلق به زندانیان مبتلا به بیماری پوستی قارچ است. ثشت رخت قارچی، بند قارچی، صابون قارچی و...

قاف: قاچاقچی که زندانیان آزاد شده مجاهد و یا نیروهای هوادار این جریان را به خارج از مرزهای کشور منتقل می‌کرد.

قانون اساسی: کابل، بازجویان اوین به کابل، قانون اساسی می‌گفتند.

قبر: ر.ک. قیامت، تابوت.

قپانی: شیوه‌ای از بستن دست. یک دست زندانی را از بالای سر به دست دیگرش که از پایین به سمت بالا آورده شده است می‌بندند. فشار فوق‌العاده‌ای به کتف و پشت و قفسه سینه و مچ دست‌ها وارد می‌شود. برای اثر بخش‌تر بودن، زندانی را در همان حال از سقف آویزان کرده و او را در همان حالت، با کابل می‌زدند.

قرار: محل و زمانی که دو نفر یا چند نفر در تشکیلات، همدیگر را ملاقات کنند. دست‌یافتن به محل و زمان "قرار" برای بازجویان از اهمیت زیادی برخوردار است.

قرار زاپاس: محل قرار دوم. در صورتی که به هر دلیل افراد قادر به ملاقات یکدیگر در زمان و مکان مقرر نشدند به قرار دوم و یا "قرار زاپاس" مراجعه می‌کنند.

قرنطینه: اتاق بزرگی که در زیرهشت قزل‌حصار قرار داشت و زندانیان تنبیهی را در آن جای می‌دادند.

قزل‌حصار: زندانی واقع در ۲۰ کیلومتری کرج که شامل سه بخش مجزا به نام "واحد" بود. مخفف آن "قزل" بود.

قفس: ر.ک قیامت، تابوت.

قفل شدن: کنایه از گرفته شدن قوه تصمیم‌گیری از انسان. گاه برای بیان شرایطی که در آن به سر می‌بریم نیز مورد استفاده قرار می‌گیرد.

قیامت: محلی در قزل‌حصار که زندانیان مجبور بودند در میان تخته‌های نئوپانی که از سه طرف آن‌ها را احاطه کرده بود با چشم‌بند بنشینند. در این محل فشارهای فوق‌العاده‌ای بر زندانی وارد می‌کردند.

کابل: رشته‌ی نسبتاً کلفت سیم برق که اصطلاحاً به آن کابل گفته می‌شود و معمول‌ترین و درد آورترین وسیله برای شکنجه است. کابل در قطره‌های مختلف وجود دارد. هر یک از آن‌ها برای مرحله‌ی خاصی از شکنجه به کار می‌روند.

کابل زدن: شکنجه با کابل. زدن ضربه‌های کابل به کف پا و نقاط حساس بدن.

کابین ملاقات: زندانیان خانواده‌های خود را از پشت شیشه ملاقات می‌کردند و از طریق تلفن گفت‌وگو می‌کردند. پنجره‌ای را که به هر نفر اختصاص داشت کابین می‌نامیدند. در زندان گوهردشت یک دیواره به عرض نیم متر، افراد را از هم جدا می‌کرد. در اوین و قزل‌حصار دیواره‌ای در میان نبود.

کارکردن روی کسی: تاثیر گذاشتن روی کسی به لحاظ فکری، کسی را مورد تعلیم سیاسی و ایدئولوژیک قرار دادن.

کارگاه: زیرزمین حسینییه اوین که سابقاً استخر سرپوشیده اوین بوده است، از سال ۶۰ با قرار دادن چرخ‌های خیاطی تبدیل به کارگاه خیاطی شد و به سرعت واحدهای سراجی- کفاشی- کشفافی- نجاری و به آن اضافه شد. در گوهردشت کارگاه واحدی بود خارج از محوطه بندهای زندان که زندانیان عادی در آن مشغول به کار بودند. زندانی‌ای که در کارگاه کار می‌کرد، کارگاهی خوانده می‌شد.

کارگری: مجموعه افرادی که به نوبت کارهای روزمره سلول یا بند(مانند نظافت، ظرفشویی، تحویل‌گرفتن و توزیع غذا) را انجام می‌دادند. به فردی که این کار را انجام می‌داد کارگر می‌گفتند. در زمان شاه به این فرد "شهردار" گفته می‌شد.

کالباس: مخلوطی از پنیر و رب و سیر که به خاطر وجود سیر در آن، کمی مزه کالباس می‌داد.

کاناپه: بعد از بیدارباش صبح، کارگری اتاق پتوهای رنگی افراد را به شکل کاناپه در کنار دیوار قرار داده، زندانیان روی آن می‌نشستند.

کانون: کانون کارآموزی کرج. در سال ۶۲ تعدادی از زندانیان در قسمت‌های مختلف آن مشغول به کار بودند و در خردادماه ۶۳ به قزل‌حصار منتقل شدند.

کپک: کپکی ر.ک تواب.

کپک زدن: موقعیتی که فرد در اثر نرفتن به حمام دچار آن می‌شود.

کتابخانه: لیستی از کتاب‌های زندان به اتاق‌ها و سلول‌ها ارائه شده و زندانیان از میان

آن‌ها کتاب‌های مورد نظر خود را انتخاب می‌کردند و گاه می‌باید در نوبت به سر می‌بردند.

کتابی خوابیدن: ر. ک تیغی خوابیدن.

کتبی: اصطلاحی که در برابر "مدفوع کردن" به کار برده می‌شد. ادرار کردن را "شفاهی" می‌گفتند.

کشیدن: ۱- تحمل ناملایمات زندان و گذراندن ایام محکومیت، حبس کشیدن- انفرادی کشیدن- نکشیدن شرایط.

کف کردن: ناراحت و عصبانی شدن فرد به خاطر شنیدن یک خبر ناگوار و یا دیدن یک صحنه‌ی غیر منتظره، غمگین و افسرده شدن فرد به هر دلیل.

کفشک: کفشی که با پارچه دوخته شده و روی جوراب بپوشند.

کلیتی: فردی که از بیماری رایج کلیت (روده ای) در زندان رنج می‌برد.

کلیه‌ای: زندانی که بر اثر شکنجه به نارسایی کلیه مبتلا شده باشد.

کم آوردن: نکشیدن زیر بار فشار. فشارهای زندان و یا شکنجه را تحمل نکردن

کمری: کسی که از کمردرد رنج می‌برد و از انجام بعضی کارها معاف است.

کمند: به پاسداران وحشی و بسیار خشن گفته می‌شد. زندانیان معتقد بودند آن‌ها را با کمند صید کرده و مأمور به خدمت در زندان کرده‌اند.

کمون: اصطلاح رایج در دوران سلطه حاج داود بر قزل‌حصار، برای توصیف استفاده‌ی اشتراکی و جمعی افراد از مواد خوراکی و پوشاکی و که از نظر مسئولان زندان، مذموم بود، به کار برده می‌شد.

کمیته مشترک: زندان و بازداشتگاهی در نزدیکی میدان توپخانه و جنب وزارت خارجه و اداره آگاهی سابق و فرماندهی نیروی انتظامی. پیش از انقلاب به کمیته مشترک ضد خرابکاری ساواک و شهربانی کل کشور اختصاص داشت. در سال‌های آغازین دهه‌ی ۶۰ به اطلاعات سپاه پاسداران و سپس به وزارت اطلاعات اختصاص داشت.

کنار غذایی: لقمه و یا غذای شیرینی که مسئول صنفی اتاق برای سیر شدن و هضم غذا اختصاص می‌داد. می‌توانست مخلوط کوبیده‌ای باشد از حلوا رنده و انجیر آب انداخته، یا مخلوطی از کره و خرما و...

کوکلوس کلان: افراد بریده‌ای که با کشیدن یک کیسه روی سرشان، برای شناسایی افراد در بندها و سلول‌ها گردانده می‌شدند. دو سوراخ در محل چشم‌ها وجود داشت.

کیفی: فردی که از رده بالایی در تشکیلات و یا در روابط زندان برخوردار باشد. غذایی که از کیفیت بالایی برخوردار باشد. هر چیز خوب و با کیفیت.

کیک: مخلوطی از آرد نان، خرما، انجیر، میوه‌های رنده شده، مربا و... که در روزهای عید و مراسم‌های ملی، مذهبی، سیاسی از سوی زندانیان تهیه می‌شد.

کیهانکس: تکه‌های روزنامه که به قسمت‌های مساوی بریده می‌شد و در روی سفره به

جای دستمال کلینکس قرار داده می‌شد.

گازور: محلی که ظروف غذایی در آن قرار داده می‌شد. قفسه‌ای زیبا که زندانیان از چوب می‌ساختند. نام آن از صنایع چوب گازور گرفته شده بود.

گالی گولیا: زندانیانی که به بیماری پوستی‌گال مبتلا بودند. گاه به آن‌ها **گالیور** نیز گفته می‌شد.

گاودانی: سالی در واحد ۱ قزل‌حصار که محل برپایی قیامت بود. پیش از آن زندانیان تنبیهی را در آن قرار داده بودند.

گروه ضربت: نیروهای ویژه دادستانی که برای دستگیری افراد و حمله به خانه‌های تیمی اقدام می‌کردند. از آنجایی که تعدادی از آن‌ها در درگیری با نیروهای مجاهدین در سطح شهر و یا به هنگام تسخیر خانه‌های تیمی متعلق به مجاهدین کشته شده بودند، زندانیان به آن‌ها "گروه ضربت" نیز می‌گفتند و کنایه از آن داشت که ضربت شهادت می‌نوشند.

گزارش‌دادن: خبرچینی شفاهی یا کتبی زندانیان بریده در مورد سایر زندانیان. **گزارش‌هفتگی:** آشی تهیه شده از مواد غذایی مانده در طول هفته.

گشت دادستانی: نیروهای دادستانی با ماشین‌های بنز در سطح شهر و به ویژه نقاطی که امکان تردد نیروهای سیاسی به آن مناطق می‌رفت به گشت زنی و شکار انقلابیون می‌پرداختند. تواب‌ها و بریده‌ها به ویژه کسانی که در تیم‌های عملیاتی مجاهدین تجربه داشتند، این گشت‌ها را همراهی می‌کردند. گاهی فرماندهی این گشت‌ها با تواب‌های مزبور بود.

گلوگاه: ایست‌های کنترل و بازرسی میان جاده‌ای که در شاهراه‌های مهم کشور و خروجی‌ها و ورودی‌های شهرهای مهم و جاده‌هایی که به مناطق مرزی کشور منتهی می‌شدند، می‌گذاشتند و به وسیله‌ی پاسداران اداره می‌شد.

گلوگاهی: تواب‌هایی که در گلوگاه‌ها و ایست‌های کنترل و بازرسی میان جاده‌ای برای شکار زندانیان سیاسی آزاد شده و فعالان سیاسی به کار می‌پرداختند.

گوش‌پهن‌کردن: اشاره به تواب‌هایی که به گفت‌وگوی افراد گوش می‌سپردند تا از آن دستمایه‌ای برای تحت فشار قرار دادن آن‌ها بسازند. گوش‌شان را کف اتاق پهن می‌کردند.

گوش ملی گیرآوردن: صحبت کردن زیادی برای کسی.

گوهردشت: زندان گوهردشت. رژیم از آن به عنوان زندان "رجایی‌شهر" نام می‌برد. مخفف آن **گوهر** است.

لیوان نخ‌دار: لیوان زندانیان بیمار (معمولاً سرماخورده) که برای تمایز به دسته‌ی آن نخ می‌بستند.

ماشین ۰۶: ماشین‌های اصلاح دستی، دارای شماره‌های مختلف هستند. ماشین ۰۶ به

دلیل آن که ریش را از ته می‌زند، مورد توجه و عنایت بیشتری از سوی زندانیان بود. در محاوره از مخفف آن یعنی ۰۶ استفاده می‌شد.

مجددی: زندانی که دوباره دستگیر شده است. زندانیان مجاهدی که پس از آزادی از زندان در راه وصل به تشکیلات و یا در ارتباط با آن و یا خروج غیرقانونی از کشور دستگیر می‌شدند. بعضی ها **سجددی** هم خوانده می‌شدند.

مجره: ر.ک. دریسته.

مرخصی رفتن: امکان آزادی محدود ۲ تا ۳ روزه با قرار دادن وثیقه و ضامن. تا پیش از قتل‌عام زندانیان به جز زندانیان تواب، بیماران ویژه، کسانی که دارای پارتی‌های بانفوذ بودند، کسی از امکان مرخصی رفتن برخوردار نبود. اما پس از قتل‌عام و به ویژه در سال ۶۸ سیاست رژیم فرستادن افراد به مرخصی بود.

مرخصی با مأمور: نوعی از مرخصی که چند ساعته بود و زندانی به همراه چند مأمور امکان می‌یافت ساعاتی را در کنار خانواده‌اش به سر برد و یا در مراسم تدفین، ترحیم، یادبود و یا بیماری عزیزانش شرکت کند.

مسائل: اطلاعات زندانی در رابطه با گروه متبوع خود و فعالیت‌هایی که انجام داده است.

مسجد: محلی در سمت راست هر بند در قزل‌حصار که به نماز خواندن اختصاص داشت. فروشگاه بند در داخل آن قرار داشت. در زمان شاه به عنوان سالن غذاخوری از آن استفاده می‌شد.

مسئله‌دار: فردی که نسبت به درستی بنیان‌های سیاسی و ایدئولوژیک خود دچار تردید و ابهام شده باشد.

مسئول: فردی که تعدادی از افراد تحت نظر او به کار در تشکیلات مشغول باشند. به افراد تحت نظر وی **تحت مسئول** می‌گویند.

مشکوک: زندانی‌ای که تنها به خاطر قیافه‌ی ظاهری و یا نوعی از پوشش و یا حضور در محلی خاص دستگیر شده باشد. گاه این افراد تا مدت‌های مدیدی در زندان باقی می‌ماندند. برخلاف عرف قضایی، آن‌ها باید ثابت می‌کردند که اتهامی متوجه‌شان نیست. گاهی افرادی که نمی‌خواستند حساسیت تواب‌ها را برانگیزند، خود را مشکوک معرفی می‌کردند.

مصاحبه: حاضرشدن زندانی در برابر جمع، دوربین ویدئویی و تلویزیونی، تشریح علل گرایش به گروه‌های سیاسی و فعالیت‌هایش و نیز ابراز ندامت از گذشته‌ی خود.

معجون: ترکیب کوبیده شده‌ای از انجیر آب انداخته، خرما، سیب رنده شده، مقدار کمی پنیر و کره، مربا، آرد نان خشک و هر آن چیزی که می‌شد به ترکیب فوق افزود. این ترکیب برای صبحانه تهیه می‌شد. بعدها این نام در آبمیوه‌فروشی‌های ایران به مخلوطی از چند میوه خشکبار و شیر و موز اطلاق شد.

معهده‌ای: فردی که از ناراحتی گوارشی رنج ببرد.

معرفی‌کردن: زندانیان پس از آزادی از زندان، موظف بودند برای مدتی به تشخیص مسئولان اطلاعاتی هر چند وقت یک بار خود را به مراکز اطلاعاتی معرفی کنند و به سؤال‌های مربوطه پاسخ دهند.

مقوای فرهنگی: مقوای سفید رنگ بزرگی که تواب‌ها بر آن شعارهای خود را نوشته و به در و دیوار نصب می‌کردند.

ملات: دست‌نوشته و یا اسناد و مدارک گروه‌های سیاسی که نزد زندانی دستگیر شده می‌یافتند. اخبار و گزارش‌های تهیه شده در زندان که از سوی زندانیان به صورت نوشته در اختیار یکدیگر قرار می‌دادند.

ملاقات: دیدار نوبه‌ای زندانی با بستگانش از پشت شیشه به مدت ده دقیقه. فاصله هر ملاقات بسته به شرایط بود. اوین و قزل‌حصار تا سال ۶۳ ماهانه، گوهردشت تا سال ۶۴ سه هفته یک بار. قزل‌حصار از سال ۶۳ هفته‌ای یک بار و گوهردشت و اوین دو هفته یک بار.

ملاقات‌حضور: ملاقاتی در حضور پاسدار و نگهبان در کنار سالن ملاقات.

ملاقاتی: بستگان درجه اول شامل مادر و پدر، همسر و فرزندان، مادر بزرگ و پدر بزرگ و خواهر و برادر بالای ۳۵ سال که به دیدار زندانی به زندان می‌آیند.

ملاقات شرعی: ملاقات زندانی با همسرش در یک محل مسکونی در زندان - توابان و زندانیان "غیرگروهکی" از این امکان برخوردار می‌شدند. زندانیان سیاسی مقاوم از چنین کاری سر باز می‌زدند.

ملی: آنچه از غذا، میوه و سایر خوردنی‌ها پس از تقسیم و مصرف اضافه بماند و خارج از سهمیه هر فرد به متقاضیان آن داده شود.

ملی‌خوری: مورد اذیت و آزار قرار گرفتن و مشت و لگد خوردن در بازجویی که اصولاً به حساب نمی‌آید.

ملی‌کاری: روزهای جمعه در زندان به روزهای ملی‌کاری اختصاص داشت. افراد بنا به برنامه تهیه شده از سوی مسئول ملی‌کاری ملزم به انجام کارهای عمومی اتاق، اعم از شستشو و نظافت کلی اتاق، درست کردن اجناس مورد نیاز اتاق، تمیز کردن انجیر خشک، تمیز کردن خرما و جدا کردن هسته‌های آن به منظور نگهداری بهتر، پرس کردن دمپایی و...

ملی‌کردن: ۱- چیزی را برای استفاده عمومی اختصاص دادن ۲- شخصی که توسط جمع به شوخی مورد ضرب و شتم قرار می‌گیرد. او را **ملی کردند**.

ملی‌کش: زندانی‌ای که پس از سپری شدن ایام محکومیت به علت عدم پذیرش ضوابط دادستانی همچنان در زندان مانده است. فعل آن ملی‌کشی می‌باشد.

ملوان: به تواب‌هایی که مسئولیت اداره حمام و نوبت دادن به اتاق‌ها و ... را داشتند،

گفته می‌شد.

ممنوع‌الملاقات: کسی که حق ملاقات با خانواده‌اش را نداشته باشد. ممنوع‌الملاقات شدن می‌تواند به خاطر زیر بازجویی بودن و یا اقدامی تنبیهی از سوی مقامات زندان باشد.

منافق: زندانی‌ای که اتهامش مربوط به سازمان مجاهدین باشد. کسی که از نظر مسئولان زندان همچنان بر مواضع خویش پافشاری کند. "منافق تیر" نوع خطرناک آن است!

منفعل: زندانی‌ای که کاری به کار مسائل سیاسی ندارد. وقتی از زندانی خواسته می‌شد در محکومیت گروه‌های سیاسی مصاحبه کند، می‌گفت من "منفعل" هستم و کاری به کار سیاست ندارم. با اعلام این که "منفعل" هستم زیر بار هیچ چیزی نمی‌رفت. برای همین شعارهایی را روی دیوار نوشته بودند با این مضمون که "منفعل" بدتر از "منافق" است.

مو در آوردن کف پا: در اثر پیوند قسمتی از پوست ران و یا باسن قربانی به کف پای که در اثر شکنجه متلاشی شده، موی قسمت پیونده زده شده در کف پا ظاهر می‌شود.

مورس زدن: ارتباط با دیگر سلول‌ها و بندها با کمک علائم مشخص از پیش تعیین شده. مورس زدن می‌تواند به وسیله صدای نور انجام پذیرد. حروف الفبا به ۴ دسته ۸ حرفی تقسیم می‌شوند. در ضربه‌های مورس ابتدا دسته‌ای که حرف مورد نظر در آن قرار گرفته را مشخص کرده و سپس ردیفی را که حرف در آن است، مشخص می‌کنیم که یک عدد حاصل می‌شود. حرف الف ۱۱ است. در دسته اول در ردیف اول قرار گرفته است. حرف میم ۴۴ است، در دسته چهارم و ردیف چهارم قرار گرفته است.

مورس با صدا: رایج‌ترین نوع مورس زدن، دو سلول که در کنار و یا روی یکدیگر قرار دارند به وسیله زدن ضربه به دیوار با یکدیگر ارتباط گرفته و گفت‌وگو می‌کنند.

مورس نوری: به وسیله‌ی نشان دادن کف دست و بالا و پایین کردن آن از لای پنجره با بندهایی که در دید قرار دارند، ارتباط گرفته می‌شود. به جای گوش از چشم استفاده می‌شود. گاهی به جای کف دست از پارچه‌ای رنگین استفاده می‌شود تا بهتر دیده شود.

مورس زدن زیر در: نوعی از مورس نوری است که در جریان آن با سلول روبرویی از زیر در تماس گرفته می‌شود. برای انجام آن هر دو طرف باید روی زمین خوابیده و دستشان را طوری روی زمین تکان دهند که سلول روبرویی قادر به دیدن سایه دستشان باشد. اگر کمی آب روی زمین ریخته شود این کار بهتر انجام می‌گیرد. این نوع تماس فقط در زندان گوهردشت امکان پذیر است.

نخ‌پلو: رشته پلو، با کیفیت بسیار بدی در اوین طبخ می‌شد.

نخ‌پنیر: نخ قرقره یا پلاستیک تابیده شده که به‌کمک آن قالب پنیر به قسمت‌های کوچک تقسیم می‌شد.

نخ‌تابی: تابیدن نخ بلوزها و جوراب‌های مستعمل، زیلو، کیسه شکر و... برای تهیه طناب و نخ‌های مورد احتیاج در سبزه‌های مختلف.

نخ تسبیح: نخ پلاستیک تابیده شده که برای تسبیح از آن استفاده می‌شد.

نخ دندان: زندانیان کسبه‌های نایلکس را بعد از شستن و قرار دادن در وایتکس، در اندازه‌های کوچک بریده و در قوطی نگهداری می‌کردند. هر بار پس از غذا برای تمیز کردن دندان‌ها از آن‌ها استفاده می‌شد.

نخ سیگار: نخ قرقره یا پلاستیک تابیده شده که به پایهی تخت بسته می‌شد و از آن برای قسمت کردن سیگار به اندازه‌های کوچکتر استفاده می‌شد.

نخ کشی: کشیدن نخ و یا بازکردن نخ جوراب، پیراهن، بلوز بافتنی، گونی شکر، زیلو. تنها جوراب‌های پلاستیکی و یا پیراهن‌های پلاستیکی نخ کشی می‌شدند.

نظافت کلی: نظافت عمومی ماهیانه‌ی سلول و بند. این کار در بندهای عمومی انجام می‌گرفت.

نکشیدن: ر.ک. بریدن.

نفوذی: ۱- فرد بریده و خائنی که بدون نشان دادن هویت خود، در میان زندانیان زندگی کند. ۲- فرد خائن و بریده‌ای که به عنوان عامل دشمن در تشکیلات‌های سیاسی نفوذ کند.

واحد: هریک از بخش‌های سه‌گانه‌ی زندان قزل‌حصار. هر واحد دارای ۴ بند بزرگ و ۴ بند کوچک و مجرد است.

واحد مسکونی: مکانی در زندان قزل‌حصار برای تحت فشار قرار دادن زنان مجاهد زندانی در سال ۶۲-۶۳ که منجر به بروز فجایع زیادی شد.

وزارت: مخفف وزارت اطلاعات است. محلی که به وزارت اطلاعات اختصاص داشت.

وزارتی: اشاره به کسی که کارمند وزارت اطلاعات بود.

وصل به دادستانی: فرد یا مجموعه افرادی که به جای وصل به مجاهدین به دام شبکه‌های تشکیلاتی موازی دادستانی می‌افتادند که به نام "مجاهدین" و یا هواداران آن کار می‌کردند.

وصله کردن دمپایی: وصله کردن دمپایی‌ها به مدد سیخ داغ و تکه‌های لاستیک

وقت دستشویی: مدت زمانی که به هر سلول برای استفاده از دستشویی در هر وعده داده می‌شود.

هتل اسدالله: محلی در آموزشگاه اوین که زندانیان شکنجه شده را در آنجا به صورت انفرادی نگاه می‌داشتند تا با بهبود نسبی زخم‌هایشان به نزد بقیه بروند. فشار مضاعفی بود روی زندانی.

هسته‌سایی: سابیدن هسته‌های خیس شده‌ی خرما و زیتون بر سیمان کف هواخوری، حمام و توالت و... این هسته‌ها پس از صیقل داده شدن، برای ساختن تسبیح و یا کاردستی‌های دیگر مورد استفاده قرار می‌گرفت.

هم‌بند: دو نفر و یا چند نفری که با هم در یک بند یا سالن زندگی کنند.

هم‌پرونده: کسانی که در جریان شکل‌گیری یک پرونده به نوعی به هم مرتبط شده

باشند.

هم‌تخت: دو نفر که از یک تخت به صلاح‌دید توأبان و یا خود استفاده می‌کردند.

هم‌خرج: تعدادی از زندانیان عادی که به صورت مشترک با هم زندگی می‌کنند.

هم سلول: دو نفر یا چند نفری که در یک سلول و یا اتاق زندگی می‌کنند. **هم‌اتاق** نیز گفته می‌شود.

همکاری کردن: توأب‌شدن، به همکاری با رژیم پرداختن. مهم‌ترین صورت آن قرار دادن اطلاعات خود در اختیار بازجو و مقامات زندان است که از آن به عنوان **همکاری اطلاعاتی** یاد می‌شد.

هواخوری: ۱- حیاط یا سلول بدون سقفی که به منظور استفاده‌ی زندانیان از هوای آزاد اختصاص یافته است. مدت زمان هواخوری بستگی به شرایط و محل نگهداری زندانی دارد. ۲- به حیاط نیز هواخوری گفته می‌شد. ۳- زمان اختصاص یافته برای استفاده از هوای آزاد را نیز هواخوری می‌نامند.

هوادار: عنوانی که زندانیان مجاهد به هنگام پرسش اتهام‌شان بعد از سال ۶۶ می‌گفتند. زندانیان توقع داشتند که زندانیان از لفظ "منافق" یا "منافقین" استفاده کنند. به هنگام اصرار زندانبان مبنی بر هوادار کدام جریان می‌گفتند هوادار "سازمان" در صورت اصرار بیش از حد وی می‌گفتند هوادار "مجاهدین". عده‌ای نیز از ابتدا "مجاهدین" می‌گفتند.

هواگیری: شکنجه شدن. "آیا هواگیری شده‌ای؟" یعنی آیا شکنجه شده‌ای؟ در بدو ورود به بندهای ۴ گانه اوین، زندانی در این رابطه مورد سؤال قرار می‌گرفت.

هیئت عفو: نامی که مقامات رژیم برای فریب زندانیان به هیئت ویژه کشتار و قتل‌عام داده بودند. گاه از مخفف آن به عنوان "هیئت" یاد می‌شد.

دسته بندی زندانیان با نام‌های مشخص

گروه‌هایی از زندانیان بر اساس شهرهایی که از آن‌جا به تهران منتقل شده بودند، دسته‌بندی و نام‌گذاری می‌شدند، مانند:

کرجی‌ها، بلوچی‌ها، بندرعباسی‌ها، شمالی‌ها، برازجانی‌ها، کردها، مسجد سلیمانی‌ها و...

گاهی هم بر اساس روز و زمانی که دستگیر شده بودند، نامیده می‌شدند، مانند:

پنجاه و نه‌ی: زندانیانی که در سال ۵۹ و قبل از ۳۰ خرداد دستگیر شده بودند.

بچه‌های نوده نفره: کسانی که در خردادماه ۶۰ در یکی از ساختمان‌های وابسته به "کانون توحیدی پیام" وابسته به بخش محلات مجاهدین در نازی‌آباد دستگیر شده بودند.

۳۰ خرداد‌ی‌ها: کسانی که در تظاهرات ۳۰ خرداد ۶۰ دستگیر شده بودند.

هفت تیری ها: کسانی که به خاطر خندیدن و یا خرید شیرینی در شب هفت تیر و پس از انفجار دفتر حزب جمهوری اسلامی دستگیر شده بودند.

گاه نشانگر گروهی خاص بود که در ارتباط با واقعه ای دستگیر شده بودند:

سیزده آبانی ها: کسانی که در ارتباط با اعتراضات مردمی در محله ی سیزده آبان در سال ۶۳-۶۴ دستگیر شده بودند.

مرصادی ها: اسرایی که در سلسله عملیات های مجاهدین دستگیر شده بودند و در شهریورماه ۶۷ پس از صدور فرمان آزادی توسط مسعود رجوی و به هنگام بازگشت به میهن دستگیر شده بودند. زندانیان از آن ها به عنوان "اسرا" نام می بردند.

گاهی نیز محل کار افراد، مبنای نام گذاری قرار می گرفت:

ایران ناسیونالی ها: کارگرانی که در ارتباط با کارخانه ی ایران ناسیونال در سال ۶۰. دستگیر شده بودند.

زامیادی ها: کارگرانی که در ارتباط با کارخانه ی زامیاد در سال ۶۰ دستگیر شده بودند

گروه هایی از زندانیان بر اساس زندان و محلی که از آنجا انتقال یافته بودند و نیز بر اساس مواضع خاص شان در ارتباط با زندان و نحوه ی برخوردشان با زندانبانان، شناخته می شدند مانند:

اوینی ها: زندانیانی که در مقطعی خاص از اوین به قزل حصار منتقل شده بودند به ویژه در بند زنان در سال ۶۲.

گوهردشتی ها: زندانیانی که از گوهردشت به قزل حصار منتقل شده بودند.

قزل حصار: کسانی که از قزل حصار برای تجدید بازجویی به اوین منتقل می شدند

بچه های ۲۰۹: تعدادی از هواداران مجاهدین که در هیئت توابع تشکیلاتی را در ۲۰۹ اوین راه اندازی کرده بودند.

بچه های چادر رنگی: تعدادی از زنانی که در سال ۶۴ در اعتراض نسبت به اجبار زنان زندانی به استفاده از چادر سیاه، از رفتن به ملاقات، بهداری و... امتناع می کردند.

مسئولیت های موجود در یک اتاق

مسئولیت های موجود در زندان نه از روی بیکاری و یا تلاش برای مشغول کردن کاذب

افراد که هر یک بر پایه‌ی نیاز همگانی و به منظور استفاده‌ی بهتر از امکانات، کاستن از برخوردها، حل و فصل مشکلات و معضلات زندگی جمعی و ایجاد محیطی مناسب برای زندگی در کنار هم به وجود آمده بودند و کارایی خود را بارها در عمل نشان داده بودند. زندانیان سیاسی در بندها و اتاق‌های گوناگون بدون آن‌که صحبت و یا هماهنگی صورت دهند، به ضرورت وجود چنین مسئولیت‌هایی رسیده بودند.

مسئول اتاق: فردی که از سوی زندانیان برای اداره‌ی امور جاری اتاق و برخورد با پاسداران و مسئولان بند انتخاب می‌شد. انتخاب وی به صورت رأی‌گیری مستقیم و توسط افراد اتاق و در جلسه عمومی انجام می‌گرفت. وی می‌توانست برای اداره‌ی امور اتاق، افرادی را به صلاح‌دید خود انتخاب کند.

مسئول اتاق در مقاطعی از زندان، بین سال‌های ۶۳-۶۲ در بندهایی که توابع تسلط داشتند، از سوی مسئول بند که خود توابع مورد اعتماد حاج داوود بود، انتخاب می‌شد. وظیفه‌ی اصلی چنین مسئول اتاقی گزارش دادن علیه افراد اتاق به مسئولان زندان و گردانندگان بند بود.

مسئول صنفی: تهیه برنامه‌های غذایی مختلف، کنار غذایی، ساعت پنجی و دهی، دادن لیست مایحتاج اتاق با هماهنگی مسئول اتاق و ملی کاری از جمله وظایف وی بود.

مسئول ملی کاری: مختص بندهای ویژه زندانیان مجاهد بود. کارهایی را که روزهای جمعه توسط کار جمعی زندانیان انجام می‌گرفت، مشخص می‌کرد. مسئولیت درست کردن و تعمیر وسایل مورد نیاز اتاق با او بود. هماهنگی با مسئول نظافت بند و تقسیم کار بین افراد اتاق و پیگیری وظایف افراد در ارتباط با نظافت بند و ... با او بود.

مسئول فرهنگی: مختص بندهای ویژه زندانیان مجاهد بود. سفارش کتاب از کتابخانه‌ی بند، ایجاد کتابخانه در اتاق، گرفتن نوبت کتاب برای افرادی که خواهان خواندن کتاب‌های پرخواننده بودند، دوختن روزنامه و آرشیو کردن آن، تهیه‌ی برنامه و مقدمات برگزاری جشن‌های مختلف به مناسبت اعیاد و روزهای ملی و سیاسی، برگزاری جشن خداحافظی برای زندانیانی که در شرف آزادی بودند به عهده‌ی مسئول فرهنگی بود. این مسئولیت از سال ۶۳-۶۴ به بعد ایجاد شده بود.

مسئول روزنامه: وی وظیفه‌ی "تیتروخوانی" روزنامه را به عهده داشته و پس از تیتروخوانی، روزنامه را بین افراد نوبت‌بندی و تقسیم می‌کرد. دوختن وسط روزنامه‌ها و آرشیو کردن آن‌ها از دیگر وظایف مسئول روزنامه بود. در سال‌های اولیه‌ی دهه ۶۰ و

در اتاق‌های در بسته موضوعیت داشت. این مسئولیت بعدها به عهده‌ی مسئول فرهنگی قرار گرفت.

مسئول توالت و حمام: فردی که به هنگام استفاده از دستشویی تنظیم وقت را به عهده داشت تا نوبت به همه برسد. از آنجایی که در سال‌های اولیه دهه ۶۰ در اوین نیمه شب وقت حمام داده می‌شد، مسئول حمام افراد را در دسته‌های ۲۰ تایی از خواب بیدار کرده و به حمام می‌فرستاد و خود تنظیم وقت و ... را به عهده داشت. بدون وجود او امکان استفاده از حمام و آب گرم برای همه‌ی افراد نبود.

مسئول خمیردندان و مسواک: در سلول‌های در بسته قبل از باز شدن در برای رفتن به توالت و دستشویی، وی وظیفه داشت خمیردندان را روی مسواک افراد بمالد. در غیر این صورت اگر هر کس می‌خواست خود رأساً به این کار مبادرت کند، با شلوغی و ازدحام زیادی مواجه شده و وقت زیادی تلف می‌شد. او وظیفه داشت در خاتمه‌ی دستشویی، کلیه‌ی مسواک‌های باقیمانده در دستشویی را جمع‌آوری و به اتاق بازگرداند. گاه برای حل این مشکل یک بند کوچک روی آستین افراد دوخته می‌شد تا مسواک‌شان را در آن بند قرار دهند. علاوه بر این بردن و آوردن جا صابونی نیز به عهده‌ی او بود.

مسئول داروی نظافت: در بندهای مجرد و در بسته در سال‌های اولیه زندان به هنگام نوبت حمام، داروی نظافت کلی درست کرده و افراد با مراجعه به وی مقدار مورد نیازشان را دریافت می‌کردند.

مسئول رخت: فردی که پس از پایان هواخوری، موظف به جمع‌آوری کلیه رخت‌های روی بند بود. گاه مسئولیت رخت، داروی نظافت، خمیردندان و مسواک به عهده‌ی یک نفر بود.

مسئول خواب: فردی که موظف بود جا و نحوه‌ی خوابیدن افراد را در اتاق‌های در بسته (به ویژه بندهای چهارگانه اوین و مجردهای قزل‌حصار) تنظیم کند تا جا به همه برسد.

مسئول نخ و سوزن: فردی که وظیفه نگهداری و مواظبت از نخ و سوزن و ارائه‌ی آن به افراد سلول را در بندهای چهارگانه اوین به عهده داشت. در بین سال‌های ۶۰-۶۲ علیرغم سادگی عنوان، این مسئولیت اهمیت ویژه‌ای داشت؛ چرا که در یک سلول ۸۰ نفره، تنها یک سوزن نخ موجود بود و لباس‌های افراد به

خاطر بازجویی رفتن و استفاده‌ی مکرر مندرس شده و نیاز به دوخت و دوز داشت و افراد زیادی خواهان استفاده از سوزن نخ بودند. جدا از دوخت و دوز لباس‌های پاره، از سوزن نخ برای دوختن کفی به ته جوراب، دوختن سفره‌ی غذا و... نیز استفاده می‌شد. از سوزن به جای خودکار برای حل جدول نیز استفاده می‌شد. هر لحظه این امکان بود که سوزن نخ گم شده و در پای این و آن رود. در صورت گم شدن، تهیه سوزن نخ جدید به سادگی امکان‌پذیر نبود و بایستی به پاسداران مراجعه می‌شد. بدون وجود مسئول سوزن نخ کسی نمی‌دانست کجا بایستی دنبال سوزن نخ بگردد و...

مسئول فروشگاه: مسئولیت تهیه لیست‌های مایحتاج شخصی افراد اتاق را به عهده داشت. چنین مسئولیتی در میان زندانیان تازه دستگیر شده در بندهای اوین حاکم بود و در سال‌های بعد هنوز بین زندانیان مارکسیست این مسئولیت موجود بود و یا کارگری اتاق به انجام آن مبادرت می‌کرد. در بین زندانیان مجاهد از آنجایی که خرید فردی و شخصی جایی نداشت، خود به خود این مسئولیت از بین رفته بود.

مسئولیت‌های مختلف در یک بند

مسئول بند: زندانی توابی که از جانب مقامات زندان برای اداره‌ی بند و ارتباط با مقامات زندان انتخاب می‌شد. سرکوب زندانیان در بند، به هدایت وی انجام می‌گرفت. در گوهردشت مسئولان بند توسط زندانیان انتخاب می‌شدند. در این صورت مسئول بند نماینده زندانیان بود و از این موضع به رتق و فتق امور در ارتباط با مسائل بند و برخورد با زندانیان می‌پرداخت. در اوین مسئولان بند در دوره‌ای به انتخاب زندانیان و در مقاطعی به انتخاب پاسداران و مقامات زندان بود.

مسئول غذا: در کلیه بندها یک نفر مسئول گرفتن غذا و جیره‌ی روزانه‌ی زندانیان و پخش آن بین اتاق‌ها بود. وی علاوه بر تقسیم غذا در وعده‌های ناهار و شام، وظیفه داشت جیره‌ی پنیر، مربا، نان، کره، حلواشکری و چای را نیز بین اتاق‌ها تقسیم کند.

مسئول نظافت: در بندهای عمومی وظیفه برنامه ریزی کارگری بند برای نظافت راهرو، توالت، دستشویی، حمام، هواخوری به عهده وی بود. تقسیم مواد بهداشتی شامل پودر رختشویی، صابون و داروی نظافت نیز از جمله مسئولیت‌های وی بود. توضیح: کسانی که مسئولیت‌های غذا و یا نظافت را به عهده داشتند گاه نماینده زندانیان بودند و گاه منتخب زندانبانان.

مسئول چراغ: وظیفه‌ی نگهداری و تمیز کردن و نفت کردن چراغ‌های بند و همچنین زمان‌بندی برای استفاده از چراغ‌ها به عهده وی بود.

مسئول باغچه: کسی که مسئولیت درست کردن باغچه و کاشتن گل‌ها و صیفی‌کاری مختلف را به دوش دارد.

مسئول سیگار: در گوهردشت دورانی که پاسداران تنها سه بار سیگار بند را روشن می‌کردند، وظیفه‌ی مسئول سیگار حفظ و حراست از آتش در طول ساعاتی که آفتاب نبود، بود. وی با زمان‌بندی مشخص، سهم هر اتاق در نگهداری آتش را مشخص می‌کرد. تقسیم سیگار بین اتاق‌ها و افراد به عهده‌ی او بود. میزان استفاده از سیگار در بین زندانیان مجاهد در بندهای مختلف را وی مشخص می‌کرد. در بندهایی که استفاده‌ی سیگار در بین زندانیان مجاهد به شکل عمومی بود، او وظیفه داشت سیگارهای مختلف را در محل‌های مشخص از پیش تعیین شده‌ی بند قرار دهد. در دورانی که سیگار به شکل فله‌ای به بند داده می‌شد، وظیفه‌ی او بسته‌بندی سیگارها با کاغذ برای جلوگیری از خرد شدن آن‌ها بود.

مسئول روزنامه: وظیفه‌ی تقسیم روزنامه در بین اتاق‌ها را به عهده داشت. جمع‌آوری آرشیو بند و تحویل آن به پاسداران نیز به عهده وی بود. بندها اجازه داشتند روزنامه‌های یک ماه را به شکل آرشیو نگهداری کنند. گرفتن لیست روزنامه و نشریاتی که ورودشان به زندان آزاد بود نیز از جمله وظایف او بود.

مسئول ورزش: وظیفه نرمش و دو همگانی در بند را به عهده داشت. زمان‌بندی استفاده اتاق‌ها از حیاط و زمین بازی به عهده‌ی وی بود. برنامه ریزی مسابقات ورزشی در سطح بند و کلیه‌ی اموری که به شکلی به ورزش ربط پیدا می‌کردند در حیطه‌ی وظیفه‌ی او بود.

مسئول بهداری: فردی که در اتاق و یا بند وظیفه‌ی فرستادن افراد به بهداری و تشخیص اولویت آن‌ها را به عهده داشت. همیشه تعداد بیماران بیشتر از تعدادی بود که بهداری زندان می‌پذیرفت. جمع‌آوری داروهای اضافی از اتاق‌ها و ایجاد یک بهداری کوچک در بند جزو وظایف وی بود.

مسئولیت‌های مختلف در زندان که به طور مستقیم با زندانیان رابطه داشتند

رئیس زندان: فردی که ریاست زندان را به عهده داشت و اختیارات زیادی در زمینه‌های مختلف رفاهی و غیررفاهی زندانیان داشت. در دوران لاجوردی و تا سال ۶۳ رؤسای زندان از نقش اساسی در تنبیه، مجازات، جلوگیری از آزادی زندانی و... برخوردار بودند. بعد از سال ۶۳ بخشی از قدرت آن‌ها با دادیار ناظر زندان تقسیم شد. اما در زمینه‌ی سرکوب همیشه از دست بازی برخوردار بودند. بخشی از مسئولیت‌های رئیس زندان را مدیر داخلی و یا مسئول قسمت می‌توانستند به عهده بگیرند.

مسئول امنیتی و انتظامی زندان: مسئول امنیتی و انتظامی زندان نقش مستقیمی در سرکوب و ضرب و شتم زندانیان به عهده داشت. این نقش از سال ۶۵ به بعد و اوج‌گیری مقاومت از سوی زندانیان اهمیت ویژه‌ای یافت.

دادیار ناظر زندان: از سال ۶۳ به بعد این پست در زندان‌ها ایجاد شد. چنانچه پیش از این نیز چنین پستی وجود داشت، نمودی در سرنوشت زندانیان نداشت. دادیار ناظر زندان در رابطه با تنبیه، مجازات، برخورداری از عفو، تقلیل حکم، مرخصی‌رفتن و... زندانی نظر داده و به کارهای حقوقی زندانی رسیدگی می‌کرد. نوع وثیقه برای آزادی، انجام و یا عدم انجام مصاحبه و... به هنگام آزادی را نیز او تعیین می‌کرد.

افسر نگهبان: از موقعیت بالاتری نزد پاسداران برخوردار بود. سرشیفت‌ها و پاسداران بند زیر نظر او کار می‌کردند.

سرشیفت و پاسداران بند: هر گروه از پاسداران که مسئولیت نگهبانی یک بند را به عهده داشتند، از یک سرشیفت برخوردار بودند. در زندان گوهردشت سرشیفت پاسداران در بسیاری موارد ملزم به ارائه گزارش روزانه و یا موردی از بندها بود. به هنگام نظر دادن در ارتباط با زندانیان، سرشیفت و پاسداران بند نیز حضور یافته و نظرشان را به مسئول مربوطه اعلام می‌کردند.

مسئول ملاقات: پاسداری که مسئولیت سالن ملاقات، ضبط و گوش‌کردن مکالمات و تنظیم وقت ملاقات و... زندانیان را به عهده داشت.

مسئول بهداری: پاسداری که مسئولیت تهیه دارو و امکانات بهداری را به عهده داشت و همچنین نوبت هفتگی بندها برای رفتن به نزد دکتر را تعیین می‌کرد.

مسئول فرهنگی و کتابخانه: مسئولیت برگزاری کلاس‌های آموزشی، برنامه‌های ویدئویی به عهده مسئول فرهنگی و آموزش بود. همچنین ارائه لیست کتاب‌های موجود در کتابخانه زندان و تهیه و تحویل کتاب‌های درخواست شده از سوی زندانیان نیز به عهده او بود. از سال ۶۳ به بعد برگزاری امتحانات دوران دبیرستان نیز جزو وظایف این بخش شد.

مسئول نامه: فردی که مسئولیت بازرسی و بررسی نامه‌های زندانیان و خانواده‌های آنان را به عهده داشت. او موظف بود از انتقال نامه‌هایی که به غیر از مسائل خانوادگی به دیگر امور پرداخته‌اند، جلوگیری کند.

مسئول فروشگاه: تهیه اجناس مورد احتیاج و ضروری زندانیان از بازار و فروش آن به زندانیان. این مسئول هر دو هفته یک بار به بندها آمده و لیست اجناس موجود در فروشگاه زندان را به بندها ارائه می‌کرد.

مسئول کارگاه: این فرد مسئولیت اداره کارگاه زندان و خرید و فروش مواد اولیه و تولیدی کارگاه را به عهده داشت. همراه با او افرادی نیز مدیریت بخش‌های مختلف کارگاه را به عهده داشتند.

مسئول ارائه بن: از سال ۶۸ در زندان اوین به جای پولی که خانواده‌ها در ملاقات برای فرزندانشان پرداخت می‌کردند، مقامات زندان بن و کوپن تحویل می‌دادند. این کار توسط فرد بخصوصی انجام می‌گرفت.

نگاهی اجمالی به گروه‌های سیاسی

شرح کوتاهی از چگونگی تشکیل و سرانجام گروه‌های سیاسی فعال کشور در
نخستین سال‌های پس از انقلاب ۵۷

ای آزادی! از ره خون می‌آیی
اما
می‌آیی و من در دل می‌لرزم
این چیست که در دست تو پنهان است؟
این چیست که در پای تو پیچیده است؟
ای آزادی! آیا
با زنجیر می‌آیی؟

هوشنگ ابتهاج (ه- الف. سایه)

برای آن دسته از خوانندگان کتاب که با گروه‌های سیاسی نامبرده شده در کتاب آشنایی ندارند، شرح کوتاهی از فعالیت‌های آنان آورده می‌شود. ذکر این نکته ضروری است که در اینجا بازگویی تاریخی‌سیاسی و ایدئولوژیک گروه‌های سیاسی کشور و تحولات درونی آن‌ها مد نظر نیست. همچنین در این نوشته توضیحی در مورد گروه‌های تشکیل دهنده رژیم از جمله، حزب جمهوری اسلامی، سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی، جمعیت مؤتلفه، فدائیان اسلام و... داده نشده است.

سازمان مجاهدین خلق ایران

سازمان مجاهدین خلق ایران در سال ۴۴ توسط محمد حنیف‌نژاد، سعید محسن و علی‌اصغر بدیع‌زادگان بنیان گذاشته شد. در ضربه‌ی سال ۵۰ اکثریت اعضای مرکزیت و کادرهای درجه‌ی یک آن دستگیر شدند. اعضای مرکزیت این سازمان به جز مسعود رجوی همگی در سال ۵۱ اعدام شدند و سازمان ضربه‌ی سخت و جبران‌ناپذیری را متحمل شد. این سازمان توسط احمد و رضا رضایی که از زندان گریخته بود تجدید حیات پیدا کرد و محبوبیت زیادی در میان نیروهای دانشجویی و مذهبی کسب کرد. پس از تغییر و تحولات درون مجاهدین در سال ۵۴ این سازمان متحمل بزرگترین ضربه در طول حیات خود شد و تا مرز فروپاشی پیش رفت و تا سال ۵۷ حضور جدی‌ای در تحولات سیاسی جامعه ایران نداشت.

پس از پیروزی انقلاب و آزادی رهبران مجاهدین از زندان، این سازمان توسط مسعود رجوی و موسی خیابانی تجدید حیات دوباره یافت. مسعود رجوی که از سال ۵۴ و پس از ضربه‌ی اپورتونیستی نقش یگانه و تعیین کننده‌ای در مجاهدین یافته بود رهبری این سازمان در تحولات پس از انقلاب را به عهده داشت و این سازمان را به بزرگترین و تأثیرگذارترین جریان سیاسی کشور تبدیل کرد. این سازمان علیرغم تحمل ضربات مختلف در صورت فراهم آمدن شرایط می‌تواند نقش مهمی در تحولات سیاسی کشور داشته باشد.

سازمان چریک‌های فدایی خلق ایران

این سازمان از اتحاد گروه جزنی - ضیا ظریفی و گروه احمدزاده، پویان و مفتاحی تشکیل شد. پس از واقعه سیاهکل و دستگیری و شهادت اعضای رهبری این سازمان در سال ۵۰، حمید اشرف رهبری چریک‌ها را به عهده گرفت و به تجدید سازمان آن پرداخت. با شهادت حمید اشرف و بخش اعظم کمیته مرکزی در تیرماه ۵۵ این سازمان متحمل ضربه سنگینی شد. اما در آستانه‌ی انقلاب ضد سلطنتی این سازمان به مدد سابقه درخشان خود به سرعت به قوی‌ترین تشکیلات چپ خاورمیانه تبدیل شد. اما متأسفانه به

خاطر نبود رهبری توانمند و ذیصلاح دچار انشعابات متعدد شد و در سیاه‌ترین روزهای تاریخ میهن‌مان بخش اعظم آن رو در روی نیروهای مترقی و انقلابی در خدمت جمهوری اسلامی قرار گرفت.

سازمان‌های اقلیت و اکثریت

بلافاصله پس از پیروزی انقلاب ضد سلطنتی، سازمان چریک‌های فدایی خلق ایران با بحران عظیمی روبه‌رو شد که به بحث‌های عمیقی از جمله:

- ۱- موضع‌گیری در قبال حاکمیت جدید و ماهیت آن
 - ۲- شیوه برخورد به گذشته سازمان و خط مشی چریکی
 - ۳- مرزبندی با رویزیونیسم و اتحاد شوروی در عرصه بین‌المللی (اردوگاه سوسیالیسم)
- در میان اعضای مرکزیت این سازمان دامن زد.
- اکثریت کمیته مرکزی و اعضای سازمان، تحت تأثیر حزب توده و تبلیغات آن جمهوری اسلامی را متشکل از نیروهای خرده‌بورژوازی، انقلابی و مترقی می‌دانستند و بر این اساس دفاع و حمایت از جمهوری اسلامی و اتحاد با آن را مطرح می‌کردند.
- در قبال این گرایش، اقلیتی از اعضا و کادرهای سازمان قرار داشتند که جمهوری اسلامی را رژیمی ضد انقلابی و ارتجاعی می‌دانستند و خواهان مقابله و مبارزه پیگیر با آن بودند. اکثریت اعضای تحریریه نشریه کار ارگان سازمان از مدافعان جدی این نظریه بودند.
- انجمن دانشجویان هوادار سازمان چریک‌های فدایی خلق ایران با نام دانشجویان "پیشگام" فعالیت می‌کردند.

سازمان اکثریت

اکثریت اعضای کمیته مرکزی که موضوعی را در جهت حمایت از جمهوری اسلامی و اردوگاه سوسیالیسم اتخاذ کرده بودند در خرداد ۵۹ با پسوند "اکثریت" شناخته شدند. رهبری این سازمان در آن سال‌ها با فرخ نگهدار، علی‌کشتگر، مهدی فتاپور، جمشید طاهری‌پور و... بود. این انشعاب و تحول، ضربه‌ای اساسی به جنبش چپ ایران وارد کرد. متأسفانه این سازمان در یکی از سیاه‌ترین برهه‌های تاریخ ایران، به حمایت و همکاری با جمهوری اسلامی - یکی از جنایت‌کارترین نظام‌های سیاسی معاصر - پرداخت و همراه با حزب توده ضربات جبران ناپذیری را به جنبش انقلابی و مترقی مردم ایران وارد کرد. این سازمان و رهبران آن در بین سال‌های ۶۲-۵۹ نقش سازمان جوانان حزب توده را داشتند. اکثریت رهبران این سازمان پیش از آن‌که تیغ جمهوری اسلامی بر گردنشان فرود آید از کشور خارج شدند.

سازمان اقلیت

پس از تشکیل پلنوم کمیته مرکزی در آذر ۵۸ و بروز مخالفت‌های جدی در زمینه‌های فوق، در خرداد ۵۹ یک دسته از اعضای کمیته مرکزی سازمان که در اقلیت بودند در اعتراض به سیاست اکثریت کمیته مرکزی که آن را در خدمت رژیم و اهداف آن می‌دانستند، انشعاب کردند. بعدها آن‌ها با پسوند "اقلیت" شناخته می‌شدند. چهره‌های معروف این سازمان عبارت بودند از محمد غلامی لنگرودی، حیدر دبیری فرد، اکبر کامیابی، حماد شیبانی، سیامک اسدیان، محسن مدیر شانه‌چی، مهدی سامع، پرویز نویدی، عطاءالله نوریان، محمدرضا بهکیش و ... انشعاب‌های گوناگون در این سازمان در بین سال‌های ۶۱ تا ۷۵ عملاً چیزی از آن باقی نگذاشته است.

چریک‌های فدایی خلق ایران (اشرف دهقانی)

اشرف دهقانی که در سال ۵۲ با فرار از زندان قصر چهره‌ای کاریزماتیک پیدا کرده بود به همراه محمد حرمتی‌پور با انشعاب از سازمان چریک‌های فدایی خلق ایران این گروه را پایه‌گذاری کردند. این گروه با اعتقاد به ادامه مبارزه مسلحانه پس از سرنگونی شاه به مبارزه خود با جمهوری اسلامی برخاست. محمد حرمتی‌پور در سال ۶۰ از گروه اشرف دهقانی جدا شد و در نوروز ۶۱ به همراه ۵ تن از یارانش در جنگل‌های شیرگاه قائم‌شهر به شهادت رسید. با توجه به نقش یگانه‌ی اشرف دهقانی در تأسیس این گروه، معمولاً از آن با نام جریان اشرف دهقانی یاد می‌شود. پس از ۳۰ خرداد ۶۰ فعالیت چندانی از این گروه دیده نشد و باقیمانده‌ی اعضای آن به خارج از کشور عزیمت کردند. این گروه دارای دو نشریه‌ی پیام فدایی و ۱۹ بهمن می‌باشد و به غیر از حضور در بعضی از تظاهرات‌های خارج از کشور فعالیت چندانی ندارد.

کنگره‌ی ۱۶ آذر (جریان کشتگر)

این جریان یکی از گرایش‌های درون سازمان "اکثریت" بود که در مخالفت با مصوبات پلنوم چهارم این سازمان در مرداد ماه ۶۰ مبنی بر اتحاد عمل با حزب توده از آن انشعاب کرد. از آنجایی که این جدایی در شانزدهم آذر ۱۳۶۰ اتفاق افتاد به این نام معروف شد. رهبری این جریان با محمدعلی فرخنده جهرمی معروف به علی کشتگر بود. از دیگر چهره‌های شاخص این انشعاب، می‌توان از هیبت‌الله معینی چاغروند، هیبت‌الله غفاری، محمد اعظمی، نسیم خاکسار، ناصر رحیم‌خانی و ... نام برد.

راه کارگر

این سازمان در تیرماه ۵۸ توسط تعدادی از زندانیان سیاسی دوران شاه، از جمله علیرضا شکوهی، محمدرضا شالگونی، اصغر ایزدی، ابراهیم آوخ و ... که سابقاً به

گروه‌های ستاره سرخ، فلسطین، فدائیان و مجاهدین وابسته بودند، رسماً تشکیل شد و توجهات زیادی را در محافل مترقی و روشنفکری ایران به خود جلب کرد. این سازمان در مقطع ۳۰ خرداد ۶۰ با اعلام شکست انقلاب، تشکیلات خود را منحل اعلام کرده و تز "بازگشت به میان توده‌ها" را مطرح کرد. این سازمان در سال ۶۱ نام سازمان کارگران انقلابی "راه کارگر" را بر خود نهاد. به غیر از اعضا و هواداران راه کارگر، علیرضا شکوهی دبیر اول و ۸ نفر از اعضای مرکزیت این گروه نیز در دهه‌ی ۶۰ اعدام شدند.

کنفرانس وحدت

در اسفند ۱۳۵۷ گروه‌های خط ۳ تلاش کردند با تشکیل کنفرانسی در تهران قدم‌هایی در راه وحدت با یکدیگر بردارند. اصلی‌ترین شرایط لازم برای ورود به کنفرانس وحدت که به تصویب شرکت کنندگان رسید به شرح زیر بود:

- ۱- امپریالیست دانستن دولت و حکومت شوروی. (قبول تز سوسیال امپریالیسم)
- ۲- کارگزار دانستن کمیته مرکزی حزب توده ایران.
- ۳- رد خط مشی چریکی.
- ۴- اعتقاد به مرحله دمکراتیک انقلاب و استقرار جمهوری دمکراتیک خلق.
- ۵- اعتقاد به ضرورت ایجاد حزب کمونیست ایران.

و...

گروه‌هایی که در این کنفرانس شرکت داشتند به قرار زیر بودند.

- ۱- سازمان پیکار در راه آزادی طبقه کارگر.
- ۲- اتحادیه کمونیست‌های ایران.
- ۳- اتحاد و مبارزه در راه آرمان طبقه کارگر.
- ۴- نبرد در راه رهایی طبقه کارگر.
- ۵- رزمندگان آزادی طبقه کارگر.

گروه‌های زیر نیز که از اهمیت کمتری برخوردار بودند در این کنفرانس شرکت داشتند.

- ۶- مبارزین آزادی خلق ایران.
- ۷- مبارزین طبقه کارگر.
- ۸- مبارزان راه طبقه کارگر.
- ۹- طرفدار جنبش طبقه کارگر.
- ۱۰- کارگران مبارز.
- ۱۱- کمیته نبرد.

۱۲- پیوند.

۱۳- اتحاد انقلابی برای رهایی کار.

گروه‌های مزبور به اضافه، طوفان، حزب رنجبران، گروه انقلابیون مارکسیست - لنینیست (پیکار خلق)، وحدت انقلابی، وحدت کمونیستی (که خود برای ایجاد وحدت بین گروه‌های کمونیستی ایجاد شده بود)، کومله، گروه اتحاد مبارزان کمونیست (سهند) و اتحادیه کمونیست‌ها تشکیل دهنده‌ی جریان‌های عمده‌ی خط ۳ در ایران بودند.

سازمان پیکار در راه آزادی طبقه‌ی کارگر

در اواخر پاییز ۱۳۵۷، بر اثر اختلاف موجود بر سر مسئله رهبری در بخش مارکسیست- لنینیست سازمان مجاهدین خلق ایران انشعابی رخ داد و دو گروه اتحاد مبارزه در راه آرمان طبقه کارگر (به رهبری محمدجواد قاندری) و گروه نبرد در راه رهایی طبقه‌ی کارگر (به رهبری امیرحسین احمدیان) از آن جدا شدند. با توجه به این انشعاب، باقیمانده اعضا که اکثریت سازمان را تشکیل می‌دادند در تاریخ ۱۶ آذر ۱۳۵۷ تحت نام "سازمان پیکار در راه آزادی طبقه‌ی کارگر" اعلام موجودیت نمودند.

مهم‌ترین اعضای این سازمان پس از انقلاب ۵۷ عبارت بودند از: علیرضا سپاسی آشتیانی، حسین احمدی روحانی، محمدعلی رحمانی، مسعود جیگاره‌ای، شهرام محمدیان، قاسم عابدینی، مسعود پورکریم، محمد نمازی، بهجت مهرآبادی، احمدعلی روحانی، مظاهر محمودی، سیدجلیل سیداحمدیان، جلال روحانی، نسرین ایزدی، تراب حق‌شناس، رادمنش، مهری حیدرزاده، فریدون اعظمی و... این سازمان پس از تحمل ضربات عمده‌ی تیرماه و بهمن ماه ۱۳۶۰ و به خاطر وجود بحران‌های عمیق ایدئولوژیک- سیاسی و تشکیلاتی در سال ۶۱ عملاً فرو پاشید و در سال‌های بعد نیز اقدامی جهت احیای آن صورت نگرفت. انجمن دانشجویان هوادار این سازمان با نام "دانشجویان مبارز" فعالیت می‌کردند.

اتحاد مبارزه در راه آرمان طبقه کارگر- اتحاد مبارزان کمونیست (سهند)

اتحاد مبارزه در راه آرمان طبقه کارگر یکی از سه شاخه‌ی بخش منشعب مارکسیست - لنینیست سازمان مجاهدین خلق ایران بود که در سال ۵۷ تشکیل شد. این گروه پیش‌تر با نام "آذرخش" فعالیت می‌کرد. محمد جواد قاندری که مقارن انقلاب همراه با تقی شهرام از بخش مارکسیست- لنینیست مجاهدین اخراج شده بود رهبری این گروه را به دست گرفت. قاندری و تقی شهرام که در سال ۵۶ در انگلستان به سر می‌بردند با افراد و محافل مارکسیستی مختلفی از جمله هسته سهند که متشکل از چند دانشجوی ایرانی ساکن لندن به نام‌های منصور حکمت، حمید تقوایی، میترا دانشی، آذر ماجدی، ایرج

آذرین و جمشید هادیان بود تماس می‌گیرند. هم‌زمان با پیروزی انقلاب اعضای هسته سهند تحت تأثیر تقی شهرام خود را هوادار گروه "اتحاد مبارزه در راه آرمان طبقه کارگر" معرفی کرده و به ایران بازمی‌گردند. گروه "آرمان" به سرعت در اثر انشعابات متعدد از بین می‌رود و محمد جواد قائدی و همسرش به محفل سهند می‌پیوندند که با نام اتحاد مبارزان کمونیست فعالیت می‌کرد. بخشی از گروه "رزمندگان" که با انشعابات متعددی روبه‌رو شده بود نیز به این گروه می‌پیوندد. اتحاد مبارزان کمونیست پس از ۳۰ خرداد ۶۰ موقعیت خود را بهبود بخشید. این ارتقا ناشی از ضربات متعدد رژیم و بحران‌های ایدئولوژیک سیاسی، تشکیلاتی‌ای بود که گریبان گروه‌های خط ۳ از جمله، پیکار، رزمندگان و ... را گرفته بود. اتحاد مبارزان کمونیست در این موقعیت به عضوگیری از میان نیروهای پراکنده گروه‌های خط ۳ پرداخت و به عنوان یک جریان مارکسیستی پا به عرصه وجود گذاشت.

حزب کمونیست ایران- حزب کمونیست کارگری

کومله، اتحاد مبارزان کمونیست (سهند)، فراکسیون‌هایی از جریان‌های خط ۳ و تعدادی مارکسیست منفرد در شهریور سال ۶۲ در کردستان، "حزب کمونیست ایران" را به دنبال بیش از یک سال بحث‌های علنی و درونی تشکیل دادند. در این ائتلاف ظاهراً کومله بخش کردستان حزب کمونیست ایران را نیز تشکیل می‌داد. در سال ۷۰ پس از جنگ کویت و حمله‌ی آمریکا و نیروهای ائتلاف به عراق بخشی از نیروهای این حزب تحت رهبری منصور حکمت انشعاب کرده و به اروپا عزیمت کردند و حزب کمونیست کارگری ایران و عراق را پایه‌گذاری کردند.

سازمان رزمندگان آزادی طبقه کارگر

این سازمان محفل کوچکی بود که پس از انقلاب، به عنوان گروه "رزمندگان آزادی طبقه کارگر" اعلام موجودیت کرد. این سازمان از جمله سازمان‌های خط ۳ بود که از نیمه دوم سال ۵۶ از تجربیات بخش مارکسیست لنینیست مجاهدین در زمینه‌های مختلف سیاسی- تشکیلاتی و امنیتی برخوردار بود. پس از انقلاب با انشعابات متعددی روبه‌رو شد و از بین رفت و باقیمانده‌ی آن به اتحاد مبارزان کمونیست پیوستند.

اتحادیه کمونیست‌های ایران (سریداران)

در سال ۱۳۴۸ گروهی از دانشجویان ایرانی مقیم آمریکا بر اساس تعالیم مائو "سازمان انقلابیون کمونیست" را تشکیل دادند. نشریه "کمونیست" ارگان این سازمان بود. در اواسط دهه‌ی پنجاه بقایای "گروه فلسطین" جمعی را با نام "پویا" تشکیل دادند که رهبری آن با حسین تاجمیر ریاحی بود که سال‌ها در عراق رادیو میهن‌پرستان را اداره

می‌کرد. از ترکیب این دو گروه "اتحادیه کمونیست‌های ایران" پدید آمد. گروه مزبور یکی از شاخه‌های کنفدراسیون در آمریکا (کنفدراسیون دانشجویان و محصلین ایرانی برای احیای واحد جنبش دانشجویی) به شمار می‌رفت. پس از پیروزی انقلاب نیروهای این سازمان به کشور بازگشتند. نشریه "حقیقت" به عنوان ارگان این سازمان بیانگر نقطه نظرات آن بود. این گروه در تابستان و پاییز ۶۰ با اعزام نیروهایش به جنگل‌های مازندران خود را آماده مبارزه مسلحانه کرد. در بهمن ماه ۶۰ نیروهای این سازمان با حمله به شهر آمل ضمن تصرف این شهر بزرگترین عملیات خود را انجام دادند. این گروه در سال ۶۱ با ضرباتی که از نیروهای رژیم متحمل شد عملاً فروپاشید.

حزب رنجبران

حزب رنجبران در سال ۵۸ از ادغام "سازمان انقلابی" و چند گروه مائونیستی چون سازمان "اتحاد مبارزه برای رهایی طبقه کارگر ایران"، سازمان کمونارها و گروه آذر (اورانوس) و چند محفل کوچک تشکیل شد.

این حزب با اعتقاد به تئوری سه جهان در همان آغاز کار به حمایت از سیاست‌های چین در صحنه بین‌المللی و همچنین حمایت از بنی صدر در صحنه داخلی روی آورد. از جمله افراد رهبری آن عبارت بودند از محسن رضوانی (دبیر اول)، ایرج و عطا کشکولی، شیدان وثیق، بهروز راد، علی صادقی، مجید زربخش، محمود بزرگمهر، خسرو سجادی، عباس صابری، فرامرز وزیری، ناصر اکباتانی و ... پس از ۳۰ خرداد ۶۰ این حزب بعد از تحمل ضرباتی عملاً فروپاشید.

حزب دمکرات کردستان ایران

این حزب پس از تحولات شهریور ۱۳۲۰ توسط "قاضی محمد" شخصیت برجسته کرد تأسیس شد. بعدها این تلاش‌ها توسط "کمیته انقلابی حزب دمکرات کردستان ایران" به رهبری اسماعیل شریف زاده و ملا آواری شلماشی پیگیری شد. عاقبت "حزب دمکرات کردستان ایران" در اوایل دهه ۵۰ توسط "دکتر عبدالرحمان قاسملو" و با انتشار مجدد نشریه "کردستان" احیا شد. پس از پیروزی انقلاب این حزب نفوذ بسیاری در کردستان ایران داشت و با تکیه بر شعار "آزادی- دمکراسی- خودمختاری" به مبارزه با جمهوری اسلامی پرداخت. نیروهای این حزب پس از تحمل ضربات متعدد از سوی سپاه پاسداران و ارتش جمهوری اسلامی و درگیری‌های مسلحانه با نیروهای سازمان کومله که با شعار "سوسیالیسم و دیکتاتوری پرولتاریا" به مقابله با آن‌ها برخاسته بود، تضعیف شده و به کردستان عراق عقب‌نشینی کردند. بخشی از اعضای این حزب به رهبری جلیل گادانی تحت عنوان "رهبری انقلابی" از آن جدا شدند ولی عاقبت در سال ۷۵ دوباره به این حزب پیوستند. عبدالرحمان قاسملو رهبر این حزب در

سال ۶۸ در پشت میز مذاکره با نمایندگان جمهوری اسلامی و دکتر صادق شرفکندی جانشین او در رستوران میکونوس به همراه سه تن از همراهانش توسط جوخه‌های رژیم ترور شدند. به مجرد فراهم شدن شرایط، این حزب همچنان می‌تواند نقش تعیین کننده‌ای در تحولات سیاسی کردستان ایران داشته باشد.

کومله

این سازمان پیش از انقلاب ضد سلطنتی تشکیل شد ولی در روز ۲۶ بهمن ۱۳۵۷ در اطلاعیه‌ای که به مناسبت بزرگداشت شهادت محمدحسین کریمی یکی از بنیانگذاران کومله منتشر نمود موجودیت خود را به طور رسمی اعلام کرد. این سازمان پس از حضور در صحنه‌ی سیاسی کردستان به سرعت از نفوذ چشمگیری در میان روشنفکران و نیروهای جوان کرد برخوردار شد و توانست نیروی نظامی بزرگ و منظمی را سازمان دهد.

در سال ۶۱ کومله با گروه اتحاد مبارزان کمونیست وحدت کرده و حزب کمونیست ایران را در کردستان بنیان نهادند. بسیاری از نیروهای این حزب در جریان درگیری‌های نظامی با حزب دمکرات کردستان ایران کشته شدند و یا در اثر سرخوردگی‌های ناشی از درگیری‌های نظامی با نیروهای کرد دچار انفجار و بی‌انگیزگی شدند و این عاملی شد برای تضعیف کومله و جنبش کردستان.

از جمله کادرهای برجسته آن می‌توان به فواد مصطفی سلطانی، عبدالله مهتدی، ابراهیم علیزاده، ایرج فرزاد (نام مستعار) و ... اشاره کرد.

پس از جنگ خلیج فارس، افراد وابسته به اتحاد مبارزان کمونیست به همراه بخشی از نیروهای کومله از این حزب انشعاب کرده و در اروپا حزب کمونیست کارگری را تأسیس کردند.

پس از مدتی عده‌ای نیز به رهبری عبدالله مهتدی و عمر ایلخانی از حزب کمونیست ایران جدا شده و خود را کومه له "سازمان انقلابی زحمتکشان ایران" نامیدند.

در حال حاضر سازمانی نیز به نام کومه‌له و تحت عنوان سازمان کردستان حزب کمونیست ایران به رهبری ابراهیم علیزاده فعالیت می‌کند.

جبهه‌ی دموکراتیک ملی ایران

این جبهه به مدد تلاش‌های شکرالله پاک نژاد با همراهی هدایت‌الله متین دفتری، منوچهر هزارخانی، ناصر پاکدامن، غلامحسین ساعدی، صارم صادق وزیری، مریم متین دفتری و ... در اسفند ۵۷ تشکیل شد. متعاقباً نیروهایی چون شورای متحد چپ، جامعه سوسیالیست‌های نهضت ملی ایران، جمعیت اتحاد برای آزادی و استقلال، انجمن رهایی زنان، اتحادیه ملی دانشجویان و دانش آموزان ایران به آن پیوستند. این جبهه متأسفانه به

خاطر نپیوستن گروه‌های بزرگ و مهم سیاسی به آن، موفقیت چندان‌ی کسب نکرد و در گام‌های اول خود متوقف شد. جبهه دمکراتیک عمده فعالیت خود را حول محور دفاع از حقوق دمکراتیک زنان، آزادی بیان و مطبوعات و حقوق اقلیت‌های ملی قرار داد. این جبهه به غیر از اعلام رسمی مواضع خود از طریق نشریه "جبهه" و صدور بیانیه‌های سیاسی راه دیگری برای ارتباط با مردم نداشت. جبهه دمکراتیک پس از سازماندهی تظاهرات در حمایت از روزنامه‌ی آیندگان در مرداد ۵۸ مورد تعقیب نیروهای رژیم قرار گرفت و از آن پس تعدادی از رهبران آن به فعالیت مخفی روی آوردند. دستگیری پاک نژاد در مرداد ۱۳۶۰ که ستون فقرات این جبهه بود، عملاً حیات آن را با مشکل مواجه کرد.

شورای متحد چپ برای دموکراسی و استقلال

این "شورا" در بهمن ۱۳۵۹ از سوی جمعی از روشنفکران، گروه "پیوند" (جدا شده از کنفرانس وحدت)، برخی اعضای سابق گروه‌هایی چون اتحادیه کمونیست‌ها، جمعیت آزادی، فدائیان و... به منظور ایجاد اتحاد در بین نیروهای پراکنده‌ی چپ تشکیل شد و به جبهه دمکراتیک ملی پیوست. اما در همان آغاز کار در بهار ۶۰ با بحران و انشعاب روبه‌رو شد. در پاییز سال ۶۰ این "شورا" به عضویت شورای ملی مقاومت در آمد و پس از خروج از شورای ملی مقاومت در سال ۶۴ به فعالیت خود پایان داد. مهدی خانبابا تهرانی، کامبیز روستا، کریم قصیم، بهمن نیرومند از جمله اعضای آن بودند.

حزب توده

در مهرماه سال ۱۳۲۰ خورشیدی، حزب توده توسط گروهی از کمونیست‌ها که پیش‌تر گروه ۵۳ نفر^{۲۴۳} و حزب کمونیست ایران را تشکیل داده و به زندان افتاده بودند به همراهی تعدادی از ملیون در منزل سلیمان میرزا اسکندری از فعالان مشروطیت، تأسیس شد. تعدادی از چهره‌هایی که در تأسیس حزب توده شرکت داشتند عبارت بودند از: عبدالصمد کامبخش، ایرج اسکندری، محمد بهرامی، انور خامه‌ای، بزرگ علوی، مرتضی یزدی، خلیل ملکی، رضا رادمنش، احسان طبری و...

این حزب تا کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، به مدت یک دهه به عنوان سازمان یافته‌ترین حزب سیاسی در میان افشار مختلف جامعه ایران نفوذ داشت. با این حال وفاداری حزب به اتحاد شوروی مانع می‌شد تا در بعضی از موضع‌گیری هایش منافع ملی را در اولویت قرار دهد. پس از کودتا حزب توده غیر قانونی اعلام شد، رهبران آن به خارج از

243 دکتر تقی ارانی بعد از بازگشت به ایران در سال ۱۳۰۹ هجسته اولیه گروه ۵۳ نفر را با هدف مطالعه و توسعه معلومات مارکسیستی پایه‌ریزی کرد و مجله‌ای به نام "دنیا" را بنیاد نهاد. او دو سال پس از دستگیری در بیمارستان زندان به طرز مشکوکی درگذشت.

کشور گریختند و صدها تن از اعضا و فعالان آن به زندان افتادند. در سال‌های بعد با کشف سازمان نظامی آن، دهها تن به جوخه‌های مرگ سپرده شدند و فعالیت این حزب در داخل ایران متوقف شد.

در دهه‌ی ۴۰ تشکیلات تهران این حزب توسط عباسعلی شهریاری‌نژاد یک عنصر وابسته به ساواک سازماندهی شد و ساواک از طریق او ضربات مهلکی به گروه‌های سیاسی از جمله گروه فلسطین، گروه جزنی-ضباط‌ریفی و عناصر فعال حزب توده در ایران زد. پس از پیروزی انقلاب رهبران حزب توده به کشور بازگشته و فعالیت خود را با دبیرکلی نورالدین کیانوری در کشور آغاز کردند. حزب توده در این دوران تشکیلات نظامی و مخفی خود را همچنان حفظ کرد و به حمایت همه جانبه از سیاست‌های جمهوری اسلامی در داخل کشور و اتحاد شوروی در صحنه‌ی بین‌المللی و ضدیت با نیروهای مترقی پرداخت. با این حال این سیاست‌ها کارساز نشد و جمهوری اسلامی با دستگیری رهبران و کادرهای مهم حزب توده در بهمن ۶۱ و اردیبهشت ۶۲ به فعالیت آن در کشور پایان داد. اکثریت اعضای دفتر سیاسی و کمیته مرکزی این حزب در جریان قتل‌عام زندانیان سیاسی در سال ۶۷ کشته شدند.

حزب کارگران سوسیالیست

این حزب در اولین روزهای پیروزی انقلاب از اتحاد میان عده‌ای از دانشجویان ایرانی مقیم آمریکا که به تروتسکیزم گرایش داشتند و از کنفدراسیون اخراج شده بودند و تحت عنوان انجمن "ستار" فعالیت می‌کردند و گروهی از دانشجویان ایرانی مقیم اروپا (عمدتاً انگلیس) که در حمایت از مصوبات اولیه بین‌الملل چهارم و مواضع تروتسکی دور هم جمع شده بودند تشکیل شد و پس از بازگشت به ایران خبر تشکیل حزب را در کنفرانس مطبوعاتی جنجال برانگیزی در هتل اینترکننتینال تهران اعلام کردند. این حزب در اولین موضع‌گیری‌های خود برخورد چپ روانه‌ای با دولت "موقت" کرده و بابت زهرایی دبیر اول حزب در مناظره‌ی تلویزیونی با بنی صدر مدعی شد که مشکلات کشاورزی ایران را می‌توان یک شبه حل کرد.

دستگیری تعدادی از اعضای این حزب در اهواز در سال ۵۸ منجر به بروز اختلاف و دو دستی در این حزب شد و به تدریج اکثریت آن به رهبری بابک زهرایی به سمت حمایت از جمهوری اسلامی، انقلاب فرهنگی، جنگ و سیاست‌های سرکوبگرانه و خانمان برانداز جمهوری اسلامی سوق پیدا کردند و با انشعاب از حزب کارگران سوسیالیست نام حزب کارگران انقلابی را بر خود گذاشتند. با این حال بابک زهرایی نیز پس از خرداد ۶۰ دستگیر شد و در چهارمین دوره انتخابات ریاست جمهوری سال ۶۴ از درون زندان قزل‌حصار خود را کاندیدای ریاست جمهوری کرد!

سازمان سرخ کارگران

نطفه‌های این سازمان در سال ۵۵ در زندان‌های شاه ریخته شد. فعالان این جریان از ایجاد روابط تشکیلاتی پرهیز کرده و در سال‌های ۵۷ و ۵۸ هسته‌های آموزشی در میان کارگران تهران، مشهد، اراک، قزوین و شمال ایجاد کرده و مشغول آموزش فلسفه، علوم، تئاتر، هنر و... به کارگران بودند. به این ترتیب آن‌ها تلاش می‌کردند کارگران را به لحاظ علمی به سطح روشنفکران برسانند تا خودشان تشکیل حزب دهند. تا مبدا روشنفکران که دارای سواد بیشتری هستند رهبری جنبش را به دست گرفته و کارگران را کنترل کنند. سیاست در پیش گرفته شده از سوی این سازمان باعث شد که در ارتباط با مسائل مبهم سیاسی جامعه موضع‌گیری نکرده و از وارد شدن در مبارزات کارگری و... اجتناب کند به همین علت تعدادی از اعضای این سازمان در سال ۵۹ از آن جدا شدند. در سال ۶۱ ناصر لک‌پور یکی از رهبران و ایدئولوگ این جریان همراه با تعدادی از اعضای آن دستگیر شدند. این سازمان به همراه گروه "مشورت" جزو گروه‌های "خط پنج" دسته بندی می‌شدند.

فرقان

اولین هسته‌های فرقان در سال‌های ۵۶ و ۵۵ در مساجد تهران توسط اکبر گودرزی که به تفسیر قرآن می‌پرداخت پایه‌گذاری شد. او در سال ۵۶ با مطرح کردن بحث شکل و محتوا از سلک روحانیت خارج شد. هرچند گروه فرقان دکتر علی شریعتی را "شهید ثالث" شیعه می‌شناخت اما چنان که شایع بود پیرو او نبود. گروه فرقان پس از سقوط سلطنت، مشکلات جامعه ایران را ناشی از حضور روحانیت در قدرت می‌دانست و تمام هم و غم خود را به مبارزه با "آخوندیسم" به عنوان خطر اصلی اختصاص داده بود و در این راه تلاش خود را برای از بین بردن روحانیون و مهره‌های سرشناس رژیم (نمادهای زر و زور و تزویر) آغاز کرد. محمودلی قرنی، مرتضی مطهری، محمد مفتاح، سید محمدعلی قاضی طباطبائی، عبدالرحیم ربانی شیرازی، مهدی عراقی و علی حاجی طرخانی و... توسط این گروه کشته شدند. علی اکبر هاشمی رفسنجانی، سیدعلی خامنه‌ای و حسین مهدیان در جریان عملیات‌های فرقان زخمی شدند.

بر اساس اسامی انتشار یافته از سوی فعالان سابق گروه فرقان، ۴۴ نفر از اعضای این گروه توسط نظام جمهوری اسلامی به جوخه‌های اعدام سپرده شدند. رهبری این گروه به عهده‌ی اکبر گودرزی (ایدئولوژیک)، محمد متحدی (نظامی)، حسین عسگری (تبلیغات و فرهنگی) و حسن آفرلو بود. سعید مرآت، علیرضا شاه بابابیگ، علی حاتمی و... نیز از دیگر فعالان آن بودند که در هدایت فرقان نقش داشتند. این گروه علاوه بر تهران در آذربایجان و به ویژه تبریز فعال بود.

آرمان مستضعفین

این گروه یکی از جریان‌های هوادار دکتر علی شریعتی بود که پس از پیروزی انقلاب ضد سلطنتی بنیان گذاشته شد و توانست بخشی از نیروهای هوادار دکتر شریعتی را سازماندهی کند. با دستگیری رهبران آن از جمله محمدباقر برزویی، رضا اربابیان، محمدمهدی خلوصی و... در بهمن ۱۳۶۰ به فعالیت‌هایش پایان داده شد. تعدادی از اعضای این گروه پس از ۳۰ خرداد به مجاهدین پیوستند و به همین خاطر به جوخه‌های اعدام سپرده شدند. کانون ابلاغ اندیشه‌های شریعتی از دیگر جریان‌های هوادار دکتر علی شریعتی بود.

موحدین انقلابی

گروه کوچکی بود که در سال‌های اولیه دهه‌ی ۶۰ در حمایت از دیدگاه‌های دکتر شریعتی توسط جمعی از هواداران او در شهر قزوین تشکیل شد و عمده فعالیت آن انتشار نشریه‌ای به نام "خروش موحدین" بود که از طریق آن دیدگاه‌های خود را بیان می‌کردند. در سال ۶۵ این گروه مورد هجوم وزارت اطلاعات قرار گرفت و تعدادی از اعضای آن از جمله تقی رحمانی، علی ضیایی‌ها، فاطمه گوارایی، محترم رحمانی و... دستگیر شدند. تعدادی از افراد این گروه سابقاً با کانون ابلاغ اندیشه‌های شریعتی همکاری می‌کردند.

دفتر هماهنگی مردم با رئیس جمهور

در سال ۵۸ و در خلال اولین دوره انتخابات ریاست جمهوری، مرکزی تحت عنوان دفتر هماهنگی فعالیت‌های انتخاباتی ابوالحسن بنی‌صدر برای ریاست جمهوری از سوی نیروهای نزدیک به او تأسیس شد. پس از پیروزی در انتخابات از آنجایی که بنی‌صدر و نیروهای حامی او در مقابل جناح رقیب و حزب جمهوری اسلامی به ضرورت وجود یک نهاد تشکیلاتی پی برده بودند، این دفتر را حفظ کرده و نام آن را به دفتر هماهنگی مردم با رئیس جمهور تغییر دادند و شعباتی را نیز در شهرستان‌ها دایر کردند. این دفاتر ارتباط نزدیکی با احمد سلامتیان، احمد غضنفرپور، سعید سنجابی، حسین نواب صفوی، مبلغ اسلامی، علیرضا نویری، محمد جعفری، مصطفی انتظاریون، منوچهر مسعودی، سیدجمال‌الدین موسوی و ... که در زمره‌ی نزدیکان و مشاوران بنی‌صدر بودند داشتند. پس از برکناری بنی‌صدر فعالیت این دفاتر نیز متوقف شد.

جبهه ملی ایران

در سال ۱۳۲۸ گروهی که همراه با دکتر محمد مصدق به منظور اعتراض به آزاد نبودن انتخابات دوره شانزدهم مجلس شورای ملی در دربار تحصن کردند خود را به

این نام معرفی کردند. این جبهه با پیوستن احزاب ایران، ملت ایران و پان‌ایرانیست و همچنین هواداران خلیل ملکی به صورت یکی از مهم‌ترین سازمان‌های سیاسی ایران در جریان نهضت ملی شدن نفت در آمد. پس از کودتای ۲۸ مرداد با دستگیری رهبران و اعضای این جبهه فعالیت آن متوقف شد.

با گشایش نسبی فضای سیاسی ایران در سال ۱۳۳۹ رهبران جبهه‌ی ملی فعالیت سیاسی خود را از سر گرفتند، اما اعلام اصلاحات ارضی و "انقلاب سفید" همراه با ممنوعیت فعالیت جبهه ملی بود. در جریان انقلاب ۵۷ جبهه ملی با رهبری، دکتر کریم سنجابی، داریوش فروهر و شاپور بختیار دوباره تشکیل شد. پس از مخالفت این حزب با لایحه "قصاص" و اطلاعیه خمینی بر ضد تظاهرات اعلام شده از سوی جبهه ملی در ۲۵ خرداد ۱۳۶۰ فعالیت این حزب ممنوع شده و تعدادی از رهبران آن از جمله علی اردلان، اسدالله مبشری، حسین نایب حسینی، پرویز ورجاوند و... دستگیر و زندانی شدند.

از سال ۶۵ به بعد تلاش‌های متفاوتی در داخل و خارج از کشور برای احیای این جبهه صورت گرفت که با موفقیت چندانی روبه‌رو نبود. داریوش و پروانه فروهر در هیچ یک از این تلاش‌ها شرکت نداشته و معتقد بودند که در چهارچوب قانون اساسی رژیم امکان هیچ‌گونه اصلاحاتی نیست و به همین دلیل هر دو به طرز فجیعی توسط وزارت اطلاعات رژیم به قتل رسیدند.

نهضت آزادی

نهضت آزادی در سال ۱۳۴۰ توسط نیروهای خوشنام ملی و مذهبی چون مهندس بازرگان، دکتر یدالله سبحانی، آیت‌الله طالقانی، حسن نزیه، محمدرحیم عطایی، عباس رادنی و... به عنوان مسلمانان پیرو مصدق و معتقد به قانون اساسی مشروطه تأسیس شد و به طور وسیعی مورد استقبال بخشی از نیروهای ملی و مذهبی قرار گرفت. تأسیس نهضت آزادی در واقع انشعابی بود در جبهه ملی و اعلام ناکارآمدی آن که هیچ گاه از سوی رهبران جبهه ملی مورد تأیید قرار نگرفت.

بنیان‌گذاران سازمان مجاهدین خلق از جمله اعضای نهضت آزادی بودند که در سال ۴۲ همراه با رهبران نهضت دستگیر و به تحمل زندان محکوم شدند. با باز شدن فضای سیاسی کشور در سال ۵۶ نهضت آزادی نیز فعالیت‌های خود را از سر گرفت و رهبران آن نقش تعیین کننده‌ای در انتقال آرام قدرت داشتند. اعضای نهضت، اکثریت وزرای "دولت موقت" بازرگان و همچنین بخشی از اعضای "شورای انقلاب" را تشکیل می‌دادند. محمدعلی رجایی و حسن حبیبی از جمله اعضای نهضت آزادی بودند که پس از استعفای دولت موقت با درک موقعیت جدید از نهضت آزادی جدا شده و به نیروهای "خط امام" پیوستند. با آن که تعدادی از اعضای نهضت آزادی تا سال ۶۳ در مجلس

شورای اسلامی حضور داشتند، اما پس از ۳۰ خرداد ۶۰ فعالیت این نهضت با افول مواجه شد و به جز صدور چند اطلاعیه فعالیت دیگری از آن دیده نشد. تلاش‌های این نهضت برای دریافت پروانه فعالیت تا کنون ناموفق بوده است.

جمعیت دفاع از آزادی و حاکمیت ملت ایران

از بهار سال ۱۳۶۴ شخصیت‌های وابسته به جبهه ملی از جمله علی اردلان، حسین شاه حسینی، نظام‌الدین موحد و اعضای نهضت آزادی مانند هاشم صباغیان، عزت‌الله سبحانی، صدرحاج سیدجوادی، محمد توسلی و ... که معتقد بودند با استفاده از ظرفیت‌های موجود در قانون اساسی جمهوری اسلامی می‌توان به دموکراسی و مردم سالاری رسید، نشست‌های مشترکی برای ایجاد یک تشکل جدید که با توجه به جو اختناق داخلی امکان فعالیت سیاسی آن باشد تشکیل دادند. این نشست‌ها در اسفند همان سال منجر به بنیانگذاری "جمعیت دفاع از آزادی و حاکمیت ملت ایران" شد. با آن که این تشکل به جز نوشتن یکی دو نامه فعالیت سیاسی چندانی نداشت اما در همین حد هم تحمل نشد و در خرداد ۱۳۶۷، با دستگیری و زندانی شدن شخصیت‌های مؤثر آن و مصادره ساختمان مرکزی جمعیت به فعالیت آن پایان داده شد. پس از پذیرش قطعنامه ۵۹۸ شورای امنیت و پایان جنگ ایران-عراق، این گروه به تصور ایجاد شرایط جدید با پیشگامی آیت‌الله سیدرضا زنجانی، با امضای نامه‌ای خطاب به رفسنجانی که به اعلامیه ۹۰ نفری معروف شد دوباره گردهم آمدند که با دستگیری و شکنجه‌ی امضا کنندگان نامه و فشار برای اخذ مصاحبه‌های تلویزیونی برای همیشه به فعالیت آن پایان داده شد.

جنبش آزادی‌بخش مردم ایران (جاما)

جنبش آزادی‌بخش مردم ایران (جاما) در سال ۴۲ توسط دکتر کاظم سامی، دکتر حبیب‌الله پیمان و علی شریعتمداری که دارای اندیشه‌های "خداپرستان سوسیالیست" بودند با هدف براندازی نظام سلطنتی بنیانگذاری شد. در سال ۴۴ تعدادی از فعالان جاما از جمله دکتر سامی و پیمان دستگیر شدند و به این ترتیب فعالیت‌های جاما متوقف شد. در بهمن ۵۷ دکتر سامی با همراهی نظام‌الدین قهاری و تنی چند فعالیت جاما را پی گرفتند و نام آن به "جنبش انقلابی مسلمانان ایران" تغییر پیدا کرد. علی شریعتمداری پس از پیروزی انقلاب به سرعت به رژیم پیوست و پس از غائله‌ی انقلاب فرهنگی و کشتار دانشجویان، یکی از نمایندگان خمینی در ستاد انقلاب فرهنگی شد. جاما در انتخابات مجلس خبرگان قانون اساسی با مجاهدین ائتلاف کرد. پس از ۳۰ خرداد فعالیت جاما متوقف شد و دکتر کاظم سامی دبیرکل این گروه در آذرماه ۶۷ توسط وزارت اطلاعات رژیم در مطب خود به طرز فجیعی به قتل رسید.

جنبش مسلمانان مبارز

این گروه در اوایل سال ۵۷ توسط دکتر حبیب‌الله پیمان تأسیس شد و در انتخابات مجلس خبرگان قانون اساسی با مجاهدین ائتلاف کرد ولی پس از مشخص شدن صف بندی نیروها در نیمه سال ۵۸ با سر دادن شعارهای "ضد لیبرالی" و "ضدامپریالیستی" به حمایت از "خط امام" و ضدیت با مهندس بازرگان و دولت "موقت" پرداخت. در سال ۵۹ همراه با حزب توده و "اکثریت" جبهه‌ی متحدی را در حمایت از رژیم و ضدیت با نیروهای ترقیخواه به وجود آوردند. نشریه "امت" ارگان رسمی این گروه بود. در اواخر سال ۵۹ جنبش مسلمانان مبارز با انشعاب روبه‌رو شد و بخشی از نیروهایش را از دست داد. پس از ۳۰ خرداد ۶۰ حبیب‌الله پیمان تا آنجا پیش رفت که اعدام بازاریان شرافتمند هوادار مجاهدین را به عنوان اعدام عوامل امپریالیسم به خمینی تبریک گفت.

نمایه

۱۶۵	آزموده اسکندر.....	۲۲۳	ابراهیمی محمدقلی.....
۱۴	آژینی محمود.....	۲۷۱	ابراهیمی مختار.....
۴۸	اسحاقی مهدی.....	۱۴	ابراهیمی سواره علی.....
۳۲۸	اسدیان سیامک.....	۱۷۶	ابوالخیر ابوسعید.....
۱۴۹, ۶۴	اسفندیاری مصطفی.....	۱۴۱	ابوجهاد (خلیل الوزیر).....
۳۳۴	اسکندری سلیمان میرزا.....	۲۸۶	ابوطالب سعید.....
۲۶۹	اسلامی (برادران).....	۲۴۴	اتابکی (دادستان ارتش).....
۲۷۰	اسلامی صادق.....	۱۳۹	آجرلو مصطفی.....
۱۱۷, ۶۷, ۱۴	اسماعیل زاده صابر.....	۲۶۹	احمد احمد.....
۲۸۶	اسماعیلی پرویز.....	۳۲۶	احمدزاده مسعود.....
۲۳۲, ۲۲۸	اشبرپر مانس.....	۲۵۹	احمدی اشرف.....
۲۱۷	اشتری حمید.....	۲۲۹	احمدی (پزشک زندان های رضاشاه).....
۲۸۹	اشتهاردی کاوه.....	۳۳۰	احمدیان امیرحسین.....
۳۲	آشتیانی (عضو دفتر خمینی).....	احمدی نژاد محمود ۵۳, ۹۵,	
۹۴	آشتیانی عباس.....	۱۶۵, ۱۶۶, ۲۸۴, ۲۸۷	
۲۴۳, ۷۴	اشراقی مرتضی.....	۱۳۴	اخلاقی خلیل.....
۳۲۶	اشرف حمید.....	۱۹۳	آخوندان داوود.....
۲۶۲	اشرف زاده کرمانی منیژه.....	۱۷۰	آخوندزاده بسطی.....
۲۸۷	اشعری علی اکبر.....	۵۳	آخوندی عباس.....
۲۷۲	اصغر زاده ابراهیم.....	۲۶۸, ۲۳۰	آذری قمی احمد.....
۲۰	اصغری سیدحسین.....	۳۳۱	آذرین ایرج.....
۳۳۰	اعظمی فریدون.....	۳۳۴, ۳۸	ارانی تقی.....
۳۲۸	اعظمی محمد.....	۱۳۸	اربابی مهدی.....
۲۶۵	آعاجری هاشم.....	۳۳۷	اربابیان رضا.....
افتخار جو حسن ۱۴۱, ۱۴۸,		۱۴	اردکانی جعفر.....
۱۵۰, ۱۵۱, ۱۶۳, ۱۹۵, ۱۹۸		۱۵	اردکانی شعبان علی.....
۲۹۱, ۲۱۲, ۱۷۱	افخمی بهروز.....	۳۳۹, ۳۳۸, ۱۴۴	اردلان علی.....
۲۱۱, ۲۱۰	افخمی کمال.....	۲۸۵	ارگانی مهدی.....
۲۷۰, ۲۵۴	افراخته وحید.....	۲۹۰, ۲۶۸, ۲۶۵	آرمین محسن.....
۲۸۵	افروغ عماد.....	۶۴	ازلی رضا.....

۳۲۸ ایزدی اصغر	۲۴۶ آقا علیخانی عباسعلی
۳۳۰ ایزدی نسرین	۲۸۴, ۱۳۹ آقامحمدی علی
۱۳۵ ایکانی بهرام	۲۶۲ آقانی قلهکی زهرا
۲۹ ایگه‌ای مصطفی	۱۹۳, ۱۳۵ آقایی بهمن
۳۳۳ ایلخانی عمر	۱۶۲, ۱۵۰, ۱۴۸, ۱۳۳ آقایی ناصر
۱۹ ایوانی همایون	۳۳۶, ۲۴۶ اقرلو حسن
۲۵۹ باباخانی مرتضی	۳۳۲ اکباتانی ناصر
۶۷ باباصحاف بیوک	۲۶۹ اکبری
۲۹ باجور آرش	۱۵ اکبری مسعود
۲۶۹, ۷۴ بادامچیان اسدالله	۱۱۲ آگونیلار آندرس
۲۹۲, ۲۸۷	۵۱ آل احمد شمس
بازرگان مهدی ۲۴, ۲۶	۲۳۲ القانیان
۲۲۳, ۱۸۸, ۱۴۴, ۱۱۱, ۳۶, ۳۵	۱۶۵, ۵۳ الله‌کرم حسین
۳۶۸, ۳۴۰, ۳۳۸, ۲۳۹, ۲۳۴, ۲۲۹	۲۳۷ آنده سالوادور
۱۴۴ بازرگان عبدالعلی	۱۴ آلوکی قاسم
۲۹۱ باقرزاده طاهره	۵۲ الوندی حمزه
۲۷۰ باقری‌کنی	الویری مرتضی ۲۶۵, ۲۴۵
۲۹۰, ۲۸۶, ۲۷۸, ۲۶ باقی عمادالدین	۲۸۸, ۲۸۰, ۲۷۰, ۲۶۸
۲۶۵ باکویی بهروز	۱۳۹ الیکایی محمد
۵۱ باهنر محمدجواد	۳۲ امام جمارانی
۳۳۸, ۲۸۴ بختیار شاپور	۲۸۴ امامی تهرانی امیر
۱۵۲ بخشایی نصرالله	۲۷۳, ۲۷۲, ۲۶۹, ۷۵ امامی سعید
۳۲۶ بدیع‌زادگان علی‌اصغر	۲۶۹, ۲۴۸ امانی محمدعلی
۲۷۱ براتچی اکبر	۱۹۶, ۱۳۵ امجدی هوشنگ
۲۹ برزویی باقر	۱۶۵ آموزگار جمشید
۳۳۷ برزویی محمدباقر	امیرانتظام عباس ۳۷, ۳۶, ۳۵, ۱۱
۱۰۶ برژنف لئونید	۲۶۶, ۱۷۷, ۱۳۰, ۱۱۲, ۹۷, ۸۶
۱۷۷ برشت برتولت	۱۳۵ امیر تیمور
۱۲۵ برهان حمید	۲۹۱ امیر خسروی بابک
۱۸۸ بروجردی	۱۳۵ امیری بیگوند جمشید
۹۴ بروجردی رضا	۲۸۵, ۲۷۲, ۲۶۵ امین‌زاده محسن
۲۶۵ بروجردی محمود	۲۶۲ امینی فاطمه
۳۳۲ بزرگمهر محمود	۳۳۷ انتظاریون مصطفی
۲۶۸, ۱۹ بشارتی علی‌محمد	۲۸۶, ۲۸۵ انتظامی حسین
۳۳۲, ۳۰۸, ۲۴ بنی صدر ابوالحسن	۱۴ انصاری جابر
۳۳۷, ۳۳۵	۲۴۹, ۳۳, ۳۲ انصاری مجید
۹۷ بنی‌اردلان	۲۴۹ انصاری، (معاون میثم)
۲۸۵ بنیانیان حسن	۱۴ انصاری‌لاری محمود
۲۲۹ بنی‌صدر فتح‌الله	۱۰۵ انصاریون علی
۱۵۲ بنی‌هاشمی اسدالله	۳۳۴ انور خامه‌ای
۲۶۰ به‌آذین محمود	۵۳ آهنگران صادق
۱۷۸, ۱۴۴, ۹۳ بهبهانی فرهاد	۳۲۸ آوخ ابراهیم
۱۴ بهرامی داریوش	۵۹ آوینی مرتضی
۱۴ بهرامی فرید محسن	۳۳۴ ایرج اسکندری

۲۶۶, ۲۶۷, ۲۹۵, ۳۰۱, ۳۰۴, ۳۰۵	بهرامی فریدون ۶۵
۳۰۸, ۳۱۰, ۳۱۳, ۳۶۷	بهرامی محمدکاظم ۲۴۴
پهلوی رضا شاه... ۳۸, ۱۶۶, ۲۲۹, ۲۵۵	بهرامی محمد ۳۳۴
پیرو رضوی محمدکاظم ۲۶۶	بهرامی (دکتر) ۲۶۰, ۲۵۴
پیشوا (بازجو) ۱۱۴, ۱۳۰	بهشتی سیدمحمد ۷۴, ۷۵, ۸۷
۲۶۸, ۲۶۹, ۱۶۲	۲۳۰, ۲۴۲, ۲۴۶
پیمان حبیب‌الله ۲۶, ۹۶	بهگیش محمدرضا ۳۲۸
۲۳۴, ۳۴۰, ۲۳۹	بهنود مسعود ۲۶
تاب ۱۸۱	بوتا پیک ۸۶
تابنده نور علی ۱۴۴, ۲۳۴	بومدین هوارى ۱۷۳
تاج‌زاده مصطفی ۵۳, ۲۶۵	بیات ۳۲
۲۸۵, ۲۷۹, ۲۸۹	بیطرف حبیب‌الله ۲۶۶
تاجیک محمدرضا ۵۳, ۲۶۶, ۲۷۲	بیگلری بیژن ۲۲۳
تایکندی علی ۶۴	بینایی ماسوله‌خلیل ۲۱۶
تدین سعید ۳۰, ۳۱, ۸۹, ۹۷	پارسا ۹۷
ترکان اکبر ۱۴۰	پارسا فرخ‌رو ۲۳۶
تروتسکی لئون ۳۳۵	پارسا نژاد سیاوش ۲۵۳
تشید علیرضا ۲۵۹	پاک نژاد شکرالله ۲۵۹, ۳۳۳
تقدسی فرخنده ۱۹	پاکدامن ناصر ۳۳۳
تقوایی حمید ۳۳۰	پاک‌نهاد یدالله ۳۰, ۱۹۴
تقوی قهی جواد ۷۹, ۹۰, ۱۴۱, ۱۴۷	پرتوی پروین ۱۹
۱۵۰, ۱۵۱, ۱۶۳, ۱۹۵, ۱۹۸, ۲۰۵	پرتوی مهدی ۱۰۹
تقی‌زاده، مسعود ۲۹	پرورش اصغر ۱۳۳
تهرانی امیر ۱۴۰	پرورش نیما ۲۱۶
تهرانی خسرو ۵۳, ۲۷۰	پروین علی ۹۷
تهرانی صابر ۱۴۱	پریسا ۲۶۸
تهرانی علی‌اکبر ۲۶۶	پناهیان ۲۸۵
توحیدی مسعود ۱۶۷	پهلوانی ۱۲۸
توسلی محمدرضا ۳۲	پورزند سیامک ۲۶
توسلی محمد ۳۳۹	پورقاضی مهدی ۱۴
توسلیان محمدحسین ۲۶	پورکریم مسعود ۳۳۰
توسلی‌حجتی محمد ۱۴۴	پورمحمدی مصطفی ۷۴, ۷۵
توکل‌ی احمد ۵۳, ۲۶۵	۲۷۲, ۲۷۳, ۲۷۶
توکل‌ی بهرام ۱۸۸	پور مسئله‌گو ۲۵۹
توللی فریدون ۱۴۸	پورمیرزا آریا ۱۴
تیموری عباس ۱۳۳	پورنجاتی احمد ۲۷۲, ۲۸۵
ثابت مسعود ۲۲۳	پویان امیرپرویز ۳۲۶
ثوابی حسام‌الدین ۶۵	پهلوی محمدرضا(شاه) ۱۶, ۳۴
جبرئیلی سعید ۱۴	۵۷, ۵۹, ۷۴, ۸۱, ۱۰۷, ۱۵۴, ۱۵۵
جرجانی حسین ۲۳۰	۱۶۶, ۱۶۷, ۱۷۳, ۱۸۱, ۱۸۸, ۲۰۳
جزنی بیژن ۳۲۶	۲۳۱, ۲۳۳, ۲۳۷, ۲۴۰, ۲۴۶, ۲۴۸
جشمیدی محبوبه ۸۳	۲۵۱, ۲۵۲, ۲۵۳, ۲۵۴, ۲۵۵, ۲۵۶
جعفری شعبان ۲۷۰	۲۵۷, ۲۵۸, ۲۵۹, ۲۶۰, ۲۶۱, ۲۶۲
جعفری محمد ۱۷۸, ۳۳۷	

۱۱۷ حداد (دادیار)	۲۸۵ جعفری مهرنوش
۲۶۶ حداد عادل غلامعلی	۶۶ جلال‌الدین هادی
۲۳۰ حر عاملی	۳۳ جلالی خمینی
۳۲۸ حرمتی‌پور محمد	۲۹۰, ۲۶ جلایی‌پور حمیدرضا
۲۴۸, ۲۰۳ حسنی	۹۴ جلیلی سیدرضا
۱۱۷ حسنی محمود	۲۰۴ جماعتی حمزه‌علی
۲۶۹, ۲۴۸, ۱۵ حسین زاده حسین	۸۳ جمشیدی زهره
۱۴ حسینی سیدحسن	۱۴ جمشیدی مسعود
۲۷۴ حسینی علی‌اکبر	۷۵, ۱۹ جنتی احمد
۲۵۹ حسینی غلامحسین	۱۴ جهان‌آرا حسن
۲۷۶, ۲۷۲, ۷۵, ۲۵ حسینیان روح‌الله	۲۶۶ جهانگیری
۱۳۷ حقانی‌پور محسن	۲۹ جوادی مصطفی
۳۳۰ حق‌شناس تراب	۲۴۳ جوادی‌آملی عبدالله
۳۳۱, ۳۳۰ حکمت منصور	۱۵ جوان‌مردی لطیف
۹۷ حکیمی تورج	۲۶۹ جولایی
۶۶ حکیمی شهریار	۲۶۹, ۲۴۸ جوهری‌فرد
۹۷ حکیمی کیانوش	۳۳۰ جیگاره‌ای مسعود
۱۶۴ حلوانی مجتبی	۱۰۱ چائوشسکو
۲۶۹ حلوانی عسکر مجتبی	۲۶۶ چمران مهدی
۱۶۷ حمیدزاده	۲۰ چنگیزی خداوردی
۳۲۶ حنیف نژاد محمد	۲۰۲ چه‌گوارا ارنستو
۱۰۲ حیدر ابوبکر العطاش	۱۴ حاتمی امیر
۳۳۰ حیدرزاده مهری	۳۳۶, ۲۴۶ حاتمی علی
۱۹۵ حیدرزاده موسی	۲۹۱, ۱۷۲ حاتمی‌کیا ابراهیم
۲۴۶ حیدری محمدعلی	۲۰۳ حاج اسماعیل
۲۸۵ حیدریان محمد مهدی	۲۴۸ حاج حیدری ابوالفضل
۱۷۱, ۱۴۱, ۳۲ خاتمی سیدمحمد	۱۵۹, ۱۵۱, ۳۰, ۲۹ حاج مهدی
۲۹۱, ۲۸۹, ۲۷۹, ۲۷۴, ۲۶۶, ۱۸۱ خادمی علی	۲۶۹ حاج‌حیدری ابوالفضل
۲۰ خارا ویکتور	۲۳۴ حاج‌سیدجوادی علی‌اصغر
۲۷ خاکسار رضا	۱۴ حاج‌صمدی علیرضا
۲۵۹ خاکسار نسیم	۱۳۳ حاج‌مراد
۳۲۸ خامنه‌ای سید علی	۳۳۶ حاجی طرخانی علی
۳۳, ۳۴, ۴۱, ۴۶, ۴۷, ۷۱, ۷۵ خامنه‌ای هادی	۲۸۸ حاجی مرتضی
۱۰۱, ۹۴, ۱۲۸, ۱۳۸, ۱۳۹, ۱۴۴ خاموشی سیدمهدی	۵۳ حاجی‌سالم غفار
۱۸۰, ۲۴۴, ۲۴۵, ۲۸۷, ۲۹۰ خاموشی محسن	۱۹۶, ۲۲۸, ۲۵۹, ۲۶۰ حافظ
۳۳۶, ۲۹۱ خاموشی محمد	۳۳۸ حبیبی حسن
۳۳۴ خانبابا تهرانی مهدی	۱۴ حبیبی ابراهیم
۹۶ خانبانی مصطفی	۲۴۵, ۱۱۵, ۵۳ حجاریان سعید
۱۹۷, ۱۹۴ خبزی اصغر	۲۵۳, ۲۶۵, ۲۶۶, ۲۶۷, ۲۷۲, ۲۷۳ خجاریان سعید
	۲۷۵, ۲۷۸, ۲۷۹, ۲۸۰, ۲۸۱, ۲۸۲ خجاریان سعید
	۲۸۸, ۲۸۹, ۲۹۲ خجاریان سعید
	۱۶۵ حجت‌کاشانی بهمن
	۱۶۵ حجت‌کاشانی علی

دری نجف آبادی قربانعلی..... ۲۵, ۲۱۴,	۲۹	خدارحمی بهروز.....
۲۴۶	۱۰۸	خزایی عباس.....
دریفوس ألفرد..... ۳۵	۱۴	خزل محسن.....
دستجردی وحید..... ۱۷۱	۷۵	خز علی ابوالقاسم.....
دشتی علی..... ۱۹۶	۱۴	خسروآبادی مسعود.....
دعایی سیدمحمود..... ۲۹۱, ۲۶۶	۱۶۵	خسروانی پرویز.....
دقیقی حسین..... ۲۷۱	۲۲۸	خسروداد منوچهر.....
دل زنده ایرج..... ۲۹	۶۷, ۲۹	خضر صفایی منش نادر.....
دلجو تقی..... ۱۸	۶۵	خضری اصغر و حمید.....
دلکش فرامرز..... ۶۶		خلخالی صادق..... ۲۳۰, ۲۳۱, ۲۳۵
دلنواز محمود..... ۱۸۷, ۱۸۸	۲۴۵, ۲۳۶	
ده نمکی مسعود..... ۲۸۸	۳۳۷	خلوصی محمدمهدی.....
دهخدا علی اکبر..... ۲۳۰	۲۵۹	خلیلی علی.....
دهقانی اشرف..... ۳۲۸		خمینی روح الله..... ۱۵, ۲۰, ۲۱,
دهنادی احمد..... ۲۹		۲۴, ۲۵, ۲۸, ۳۲, ۳۳, ۳۴, ۳۶, ۴۱,
دوانی پیروز..... ۲۱۳		۴۳, ۴۴, ۴۵, ۴۶, ۴۷, ۴۸, ۵۶, ۵۹,
دوزدوزانی عباس..... ۲۶۵		۷۱, ۷۳, ۸۶, ۹۶, ۱۰۷, ۱۰۹, ۱۱۶,
دولت آبادی محمود..... ۲۶۸		۱۳۸, ۱۴۴, ۱۵۱, ۱۵۵, ۱۵۷, ۱۶۶,
دیانت قاسم..... ۲۹		۱۷۲, ۱۷۳, ۱۹۴, ۲۱۸, ۲۲۰, ۲۲۲,
دیدهور مسعود..... ۱۳۵		۲۲۹, ۲۳۰, ۲۳۳, ۲۳۴, ۲۳۵, ۲۳۷,
ذاکری محمدباقر..... ۲۱۷		۲۳۸, ۲۳۹, ۲۴۲, ۲۴۵, ۲۵۱, ۲۵۲,
ذاکری محمود..... ۲۱۷		۲۵۳, ۲۵۴, ۲۵۵, ۲۵۶, ۲۵۷, ۲۵۸,
ذبیحی سیدجواد..... ۲۳۶		۲۵۹, ۲۶۰, ۲۶۱, ۲۶۲, ۲۷۰, ۲۷۹,
ذوالقدر محمدباقر..... ۲۶۵		۲۸۵, ۲۸۸, ۲۹۰, ۲۹۱, ۳۰۴, ۳۶۵,
رئیزی سید ابراهیم..... ۶۰, ۷۴, ۷۵,		خمینی احمد..... ۳۲, ۳۳, ۳۴, ۴۸,
۲۱۰, ۲۱۱, ۲۴۳, ۲۴۴,	۲۳۰, ۱۱۹	
راد بهروز..... ۳۳۲	۳۲۶, ۱۹۱, ۱۲۹	خیابانی موسی.....
رادمنش..... ۳۳۴, ۳۳۰	۱۹۶	خیام.....
رادنیا عباس..... ۳۳۸	۲۹۱, ۱۷۲	داد سیف الله.....
رازینی علی..... ۲۴۴, ۲۴۳, ۷۵, ۲۵	۲۶۵	داداشی حبیب الله.....
راستان همایون..... ۱۸	۱۳۹	دادرش مهدی.....
رامندی ابوالقاسم..... ۷۵	۹۷	دالوند.....
راهر و علی اصغر..... ۱۳۵	۳۳۰	دانشی میترا.....
ربانی شیرازی عبدالرحیم..... ۳۳۶, ۲۲۹	۱۴۴	داوران حبیب.....
ربانی املشی محمدمهدی..... ۲۴۳, ۵۱	۲۴۹	داوود رحمانی.....
ربیعی علی..... ۲۸۹, ۲۸۰, ۲۷۲	۲۰۲	دبره رژی.....
رجائیان علیرضا..... ۱۱۷	۳۲۸	دبیری فرد حیدر.....
رجایی خراسانی سعید..... ۱۶۹, ۱۱۵	۲۶۹	درخشان.....
رجایی محمدعلی..... ۳۳۸, ۲۷۹	۲۳۰	درخشنده توماج شیرمحمد.....
رجوی کاظم..... ۱۷۹, ۱۴۰, ۱۲۷	۶۶	دروی اشکیکی رشید.....
رجوی مسعود..... ۲۰, ۱۴, ۳۲۶, ۳۱۸, ۱۹۷, ۱۷۰, ۱۲۸, ۸۴	۲۹۱, ۱۷۱	درویش احمدرضا.....
رحمانی..... ۲۶۹, ۲۴۹	۱۷۲	درویش قاسم.....
رحمانی ابراهیم..... ۲۶۹	۱۸	درویش کهن سهیلا.....

روایای محمود ۹۷, ۱۳۰, ۲۰۴	رحمانی تقی ۲۹, ۳۳۷
ریاحی تاجمیر حسین ۳۳۱	رحمانی حاج داود ۳۳, ۲۶۹
ریاحی مهدی ۲۱۴	رحمانی محترم ۳۳۷
ریاحی (تیمسار) ۱۶۵	رحمانی محمد علی ۳۳۰
ریحانی عباس ۱۴	رحمتی حسین ۵۳
ریگان رونالد ۲۸۲	رحیم پوراز غدی حسن ۲۸۷, ۲۸۵
زابلی عباس ۲۹	رحیم خانی ناصر ۳۲۸
زار عزاده ۹۷	رحیم صفوی یحیی ۵۳
زربخش مجید ۳۳۲	رحیمی مهدی ۲۲۸
زربنه باف شهیر اکبر ۱۴۴, ۱۸۹	رحیمیان حسن ۷۵
زمان حسین ۲۸۶	رزاقی حسین ۱۹۰
زمانی (واعظی موسی) ۱۸, ۱۰۴, ۱۰۵, ۱۰۷, ۲۴۸	رزاقی سهراب ۱۱۵
زمانی (سرهنگ) ۲۵۳, ۲۵۵	رستگار ابوالفضل ۲۵۹
زمردیان علیرضا ۲۵۹	رسولی (شکنجه گر ساواک) ۲۵۳
زناوی ملس ۱۰۶	رشدی سلمان ۱۷۲
زنجانی سیدرضا (آیت الله) ۳۳۹	رشید محسن ۲۸۶
زهرایی بابک ۳۳۵	رشدی امیر ۲۹, ۶۶
زواره‌ای سیدرضا ۲۶۸, ۲۶۹	رضایی احمد ۳۲۶
زواره‌ای کیومرث ۱۴	رضایی خلیل الله ۲۳۴
زیبایی نژاد (نجات) حسین ۲۶۵	رضایی رضا ۳۲۶
زینلی علی ۱۳۳	رضایی عباس ۶۶
سازگارا محسن ۲۶, ۲۹۰, ۲۶۵	رضایی محسن ۵۳, ۱۵۷, ۱۶۶, ۲۶۵, ۲۶۸
سازمند رشید ۱۳۹	رضایی مرتضی ۲۷۵
ساعدی غلامحسین ۲۶۸, ۳۳۳	رضوانی محسن ۳۳۲
سالاهانیان وارطان ۲۶۰	رضوی شهاب الدین ۲۶۲
سامع مهدی ۳۲۸	رضوی محمد ۲۶۵
سامی کاظم ۲۳۴, ۳۳۹	رضوی مسعود ۵۲
سپاسی آشتیانی علیرضا ۲۵۹, ۳۳۰	رفیق دوست محسن ۲۳۰, ۲۶۵
سجادی خسرو ۳۳۲	رفیق دوست محسن و جواد ۲۶۹
سجادی داریوش ۲۶	رمضانی غلامحسین ۲۷۴, ۲۷۵
سحابی عزت الله ۲۶, ۱۴۴, ۳۳۹	رهبرپور غلامحسین ۷۵, ۲۴۴
سحابی یدالله ۲۶, ۲۳۴, ۳۳۸	روحانی احمد علی ۳۳۰
سرحدی زاده ابوالقاسم ۲۴۹	روحانی تقی ۲۳۶
سرفراز محمد ۲۸۵	روحانی جلال ۳۳۰
سروش عبدالکریم ۲۶, ۵۱	روحانی حسن ۲۸۲
سعادت احمد ۲۷۱	روحانی حسین ۳۳۰
سعادت‌ی محمد رضا ۳۶, ۲۴۶, ۲۶۵, ۲۷۹	روح پرور احمد ۶۶
سعدی ۲۰۵	روحی آهنگران اعظم ۲۶۲
سعیدپور (سعید، ساسان، سیامک) ۱۷۸	روحی آهنگران بهمن ۲۶۲
سعیدی نژاد وحید ۱۴	روحی آهنگران نزهت السادات ۲۶۲
سعیدیان مهدی ۲۹	رود محمد ۶۴
سگوند جواد ۱۴	روستا کامبیز ۳۳۴
	روشن شیر علی ۱۴۰

۳۳۹, ۵۱..... شریعتمداری علی	۱۴..... سلاجقه بهرام
۲۸, ۲۵..... شریعتمداری کاظم	۲۶۵, ۲۶۴..... سلامتی محمد
۲۶۶..... شریعتمداری محمد	۳۳۷..... سلامتیان احمد
۲۹, ۲۳..... شریعتی علی	۱۴۸, ۱۲۸, ۷۴..... سلامی محمد
۳۳۷, ۳۳۶, ۱۷۷.....	۱۹۷, ۱۹۵, ۱۹۴.....
۱۴۱..... شریف اصفهانی محسن	۱۳۶..... سلحشور مغانلو حبیب الله
۳۳۲..... شریف زاده اسماعیل	۳۳۳..... سلطان فواد مصطفی
۶۶..... شریفی پرویز	۱۵۴..... سلیمانی حمید
۱۶۵..... شفقت ارشد	۱۳۹..... سلیمانی محمد
۲۷۴..... شفیع	۷۵..... سلیمی محمد
۲۶۹..... شفیق حبیب الله	۶۶, ۱۴..... سلیمی پرویز
۲۰..... شکر اللهی حسین	۲۸۶..... سلیمی نمین عباس
۳۲۸, ۲۵۹..... شکوهی علیرضا	۲۵۴..... سماواتی ناصر
۲۶۵, ۱۵۷..... شمخانی علی	۳۳۷..... سنجابی سعید
۲۶..... شمس الواعظین ماشاء الله	۳۳۸, ۲۳۴..... سنجابی کریم
۲۹۲..... شمعدری جواد	۳۳۰..... سید احمدیان سید جلیل
۲۱۶..... شهبازی جلیل	۹۷, ۹۶..... سید حسین سید تفرشی
۲۷۲..... شهبازی عبدالله	۲۶۹..... سید خاموشی علینقی
۳۳۰, ۲۴۶..... شهرام تقی	۱۴..... سی سختی عبدالرسول
۲۵۴..... شهریار نژاد عباسعلی	۸۵..... سیسولو والتر
۳۳۵, ۲۶۲.....	۲۶۸, ۱۷۹..... سیف اللهی رضا
۲۲۹, ۱۴۴..... شهشانی میر شمس	۲۵۹..... شادبختی احمد
۶۵..... شهیر افتخار محمدرضا	۲۵۹..... شادمانی معصومه
۲۹۲..... شوره جمال	۱۸..... شالگونی اکبر
۱۷۹, ۷۴, ۷۳..... شوشتری اسماعیل	۳۲۸..... شالگونی محمدرضا
۲۴۹.....	۲۶۸, ۱۱۲, ۵۰, ۲۶..... شاملو احمد
۲۶۰..... شوشتری کوچک	۲۴۶..... شاه باباییگ تبریزی علیرضا
۱۳۴..... شبیانی	۳۳۶.....
۳۲۸, ۲۶۵..... شبیانی حماد	۳۳۹..... شاه حسینی حسین
۲۰۳..... شیخ پور	۲۶۹..... شاه آبادی مهدی
۲۸۴, ۲۶۵..... شیخ عطار حسین	۲۴۶..... شاهچراغی سید حسن
۲۸۴..... شیخ عطار علیرضا	۱۴۴..... شاه حسینی حسین
۱۵..... شیرازی حمید مهدی	۳۷, ۲۰, ۱۹..... شاهسوندی سعید
۱۵۹, ۱۴۶, ۱۲۷..... شیرزادیان رضا	۲۱۳, ۲۱۲, ۲۱۱, ۲۱۰, ۵۱, ۵۰.....
۱۰۲..... شیراک ژاک	۲۷۱, ۲۷۰, ۲۶۹..... شاهی (مطهری) عزت
۲۶۹, ۱۳۳..... شیرینی احمد	۲۸۷..... شایانفر حسن
۳۳۲..... صابری عباس	۶۴..... شبیه ای حمید
۲۵۴..... صادق حسن	۲۶۸..... شجریان محمدرضا
۳۳۳..... صادق وزیر صارم	۳۳۳..... شرفکندی صادق
۱۰۱..... صادق المهدی	۲۶۰..... شرمینی
۵۳..... صادقی حسن	۲۶۶..... شریعت محسن
۲۶۵..... صادقی حسین	۱۰۴, ۲۰..... شریعت پناهی علیرضا
۳۳۲..... صادقی علی	۲۵۳, ۱۷۱..... شریعتمداری حسین
۱۴۶..... صادقی محمدرضا	۲۸۷, ۲۸۶.....

طیاری قاسم..... ۶۵	صارمی..... ۱۷۸
ظریف محمود..... ۱۳۵	صالحی اکبر..... ۲۶۹
عابدینی قاسم..... ۳۳۰	صانعی یوسف..... ۲۴۳, ۲۴۴, ۲۴۵
عادل محمدحسین..... ۱۷۹	صباغیان اصغر..... ۲۶۸
عالیخالی مهرداد..... ۲۷۵	صباغیان هاشم..... ۱۴۴, ۲۳۴, ۳۳۹
عاملی تهرانی..... ۲۳۶	صبحی..... ۲۴۸
عبادی شیرین..... ۲۶	صداقت‌رشتی علیرضا..... ۱۷۷
عبادی محمود..... ۱۴	صدام حسین..... ۱۷۲, ۱۷۳, ۱۸۶
عباسی حسن..... ۲۸۵	صدر حاج سیدجواد..... ۲۲۹
عباسی حمید..... ۴۹	صدر رضا..... ۱۴۴
عبدالصمد کامبخش..... ۳۳۴	صدرالاسلام مسعود..... ۲۷۵
عبدالفتاح اسماعیل..... ۱۰۱	صدر حاج سیدجواد..... ۲۶, ۲۳۴, ۳۳۹
عبدالله پور (سرهنگ)..... ۹۶	صدیقی فرشید..... ۶۶
عبداللهی امیر..... ۱۴	صفائیان عبدالحمید..... ۶۶
عبدی عباس..... ۲۷۲, ۲۴۵, ۳۷	صفارهرندی حسین..... ۲۸۶, ۲۸۷
۲۸۰, ۲۸۲, ۲۸۹	صفایی اکبر..... ۲۰
عدل کاترین..... ۱۶۵	صفوی کریم..... ۲۹
عراقی مهدی..... ۳۳۶	صمدی اکبر..... ۲۰۴
عرب‌سرخی فیض‌الله..... ۲۶۵	صمدی پاشا..... ۱۷۹
عزیزی هادی..... ۶۶	صمدی مهران..... ۱۷۸
عسگر سعید..... ۲۷۵	صمدی وحید..... ۲۹
عسکراولادی حبیب‌الله..... ۲۰, ۲۶۹	صمدیه لیاف مرتضی..... ۲۵۴
عسگری احمد..... ۱۴	صولتی دهکردی همایون..... ۲۲۴
عسگری حسین..... ۳۳۶	ضرغامی عزت‌الله..... ۲۸۳, ۲۸۴
عسگری عباس..... ۲۴۶	۲۸۵
عسگری علی..... ۲۶۵	ضیا ظریفی حسن..... ۳۲۶
عطاریان‌نژاد سعید..... ۱۶۹	ضیاءالحق..... ۱۰۱
عطایی محمدرحیم..... ۳۳۸	ضیایی سیدمجید..... ۱۱۷
عطریانفر محمد..... ۹۶, ۱۷۹	ضیایی‌ها علی..... ۲۹, ۳۳۷
۲۶۵, ۲۸۸	طالبزاده نادر..... ۲۸۷
علائینی علی‌اکبر..... ۳۷, ۱۴۳	طالبی محمد..... ۶۶
۱۶۳, ۲۲۴	طالقانی اعظم..... ۲۴۵
علائینی مرتضی..... ۴۹	طالقانی سیدمحمود آیت‌الله..... ۲۵۴, ۳۳۸
علما مجتبی..... ۹۷	طاهرلو علیرضا..... ۱۹۴, ۱۹۵
علم‌الهدا حسن..... ۲۶۵	طاهری ابراهیم..... ۸۴, ۱۹۵
علوی بزرگ..... ۳۳۴	طاهری احمد..... ۱۴۱
علوی‌تبار علیرضا..... ۲۸۲, ۲۹۰	طاهری‌پور جمشید..... ۳۲۷
علی نصیر محمد..... ۱۰۱	طبری احسان..... ۳۸, ۳۳۴
علی‌اکبری دهکردی حمیدرضا..... ۲۸	طلوع‌شریفی راضیه..... ۱۹
علیرضائیا محمدرضا..... ۱۴, ۶۵	طهماسبی رامین..... ۶۵
علیزاده ابراهیم..... ۳۳۳	طوبایی سیامک..... ۱۵, ۵۶
علیزاده مهدی..... ۲۹	۷۷, ۷۹, ۸۰, ۸۲, ۸۴, ۸۶
عموی علی..... ۴۵, ۱۰۹, ۲۵۲, ۲۵۳	۸۷, ۸۹, ۹۰, ۱۲۸, ۱۴۷, ۱۴۸
عموی فرزانه..... ۱۱۰	۱۵۰, ۱۵۱, ۱۶۳, ۱۹۵, ۱۹۸, ۲۰۵

۲۴۵ فہیم کرمانی مرتضیٰ	۲۶۸ غرضی محمد
۱۱۰ فیروز مریم	۳۳۷ غضنفر پور احمد
۲۹ فیروزی رضا	۲۶۹، ۲۶۸ غفار پور
۶۶ فیروزی عباس	۲۱۷ غفاری رضا
۳۳۰ قائدی محمد جواد	۲۴۵، ۲۳۵ غفاری ہادی
۱۴ قاسم پور علیرضا	۱۴ غلامی اصغر
۳۳۲، ۵۳ قاسم لو عبدالرحمان	۳۲۸ غلامی لنگرودی محمد
۳۳۶ قاضی طباطبائی محمد علی	۱۳۹ غمخوار علی اکبر
۳۳۲ قاضی محمد	۵۱ فارسی جلال الدین
۲۳۰، ۷۵ قدوسی علی	۱۵۲ فارسی حسن
۲۶۸، ۲۴۶، ۲۴۳	۱۴ فاروقی رضا
۱۶۴، ۱۳۸ قدوسی مجید	۲۹ فاطمی حسین
۲۶۵ قدیانی پرویز	۳۲۷ فتاپور مہدی
۱۴ قدیانی مجتبیٰ	۱۰۶ فتح اللہ زادہ اتابک
۲۷۹، ۲۶۹ قدیریان احمد	۱۳۹ فتح اللہ زادہ علی
۲۹ قربان علی محمد رضا	۱۶۷ فتح علی آشتیانی حسن
۲۹ قربانی سیاوش	۸۳ فتح علی آشتیانی مریم
۳۳۶، ۲۶۶ قرنی محمد ولی	۱۴ فتحی عباس
۳۳۴، ۲۲۸ قصیم کریم	۱۷۷، ۲۹ فتحی وزیر
۲۷۰ قناد علی	۱۶۰، ۱۱۰ فتوت عباس
۲۷۰ قناد مصطفیٰ	۲۶۵ فدایی حسین
۲۶۷، ۲۶۶، ۲۶۵ قنبری تهرانی خسرو	۶۷ فدوی اصفہانی محمد
۳۳۹ قہاری نظام الدین	۹۴ فراتی سید عطا
۱۴ کابلی حمید	۶۴ فراہانی فرامرز
۱۱۸، ۱۱۵ کاپیتورن موریس	۶۶، ۱۴ فرجاد محمد
۷۲ کادار یانوش	۹۵، ۹۴ فرجی
۲۶ کار مہرانگیز	۳۲۸ فرخندہ جہرمی محمد علی
۱۴۲ کازانتز اکیس نیکوس	۱۹۱، ۱۳۵ فرخنیا منصور
۲۰۲ کاسترو فیدل	۱۹۳، ۱۹۱ فرخنیا ناصر
۲۲۳ کاظمی بہرام	۲۶۹، ۲۶۶ فردوست حسین
۲۶۸ کاظمی سید مہدی	۳۰۸، ۲۹۱
۲۷۵ کاظمی مصطفیٰ	۲۴۶ فردوسی پور اسماعیل
۲۰ کاظمی مہدی (زندانی)	۳۳۳ فرزاد ایرج
۲۶۵ کاظمی مہدی (پاسدار)	۲۵۹ فرزانہ حسن
۳۸ کامبخش عبدالصمد	۶۶ فرزانہ ثانی مہرداد
۳۲۸ کامیابی اکبر	۱۴۷، ۱۳۷ فرہادیان سعید
۱۲۵ کاوسی مہرداد	۱۳۷ فرہادیان فرید
۱۹ کایدپور ایرج	۲۴۸ فروتن
۲۶۹، ۲۴۸ کبیری ارانی اکبر	۳۳۸ فروہر داریوش
۱۳۹ کتیرابی بہزاد	۲۸۵ فضایی مہدی
۷۳ کچوی محمد	۷۴، ۲۵ فلاحیان علی
۲۷۹، ۲۶۹، ۲۴۸، ۱۹۴	۲۷۴، ۲۷۳، ۲۷۲، ۲۷۰، ۹۷، ۷۵
۲۶ کدیور محسن	۲۸۷، ۲۸۰، ۲۷۶
۲۸۸، ۳۳ کر باسچی غلام حسین	۶۵ فنایی مہرداد

۶۴ گلرخی خسرو	۲۸۷ کرمی پرویز
۲۹۰, ۲۸۶, ۲۶ گنجی اکبر	۲۸۶ کرمی سهیل
۳۳۷ گواریی فاطمه	۳۲ کروی مهدی
۹۴ گوبلز	۲۶۹ کریمی احمد
۳۳۶, ۲۴۵ گودرزی علی اکبر	۳۶۸, ۲۵۴ کریمی احمد رضا
لاجوردی سید اسدالله ۷۳, ۱۵	۲۶۹ کریمی اکبر
۱۱۹, ۱۱۷, ۱۱۰, ۹۹, ۹۳, ۹۱, ۷۷ ۱۳۳	۶۷ کریمی امیرحسین
۲۰۵, ۱۸۵, ۱۷۱, ۱۴۵, ۱۴۰ ۲۱۷	۱۳۸ کریمی حمید
۲۴۹, ۲۴۸, ۲۴۵, ۲۴۳, ۲۳۵ ۲۵۹	۳۳۳ کریمی محمدحسین
۲۷۸, ۲۷۲, ۲۶۹, ۲۶۸, ۲۶۱ ۲۹۸, ۲۷۹	۱۴ کریمی محمد رضا
۹۴ لاریجانی حسین	۲۶۹ کریمی نوری محمود
لاریجانی علی ۲۸۴, ۲۸۳, ۵۳	۶۸ کزازی فاطمه
۲۸۵	۶۵, ۱۴ کزازی جلال
۲۵۳ لاشایی کورش	۲۳۴, ۱۳۰ کسرائی سیاوش
۹۴ لافیت ژان	۲۲۹ کسروی احمد
۲۳۴ لاهیجی عبدالکریم	۶۶ کشاورز مسعود
۲۶۹ لبانی محسن	۳۲۷ کشتگر علی
لشکری داوود ۲۱۷, ۱۶۸	۱۳۳ کشتی آرا اکبر
۳۰۸, ۲۴۹, ۲۴۸	۳۳۲ کشکولی ایرج و عطا
۱۰۹ لقای	۱۸۷ کشمیری مسعود
۳۳۶ لکپور ناصر	۲۶۹ کفاز زاده
۶۹, ۶۱ لورکا فدريکو گارسيا	۱۱۷ کلانی مهرداد
۲۴۳ مؤمن محمد	۲۶۷ کلاهوز یوسف
۳۳۰ ماجدی آذر	۹۴ کلهر فواد
۱۴۲ مارکس کارل	۵۳ کمالی حسین
۲۰۲ ماریگلا کارلوس	۹۴ کهنل امیر علی
۱۷۲ مالکی جواد	۲۸۹ کواکبیان مصطفی
۸۶, ۸۵ ماندلا نلسون	۱۴ کوسچی محمد
۲۹ ماهرالنقش جلال	۳۲ کیان ارثی اسدالله
۶۵ مبارکی علی	کیانوری نورالدین ۴۵, ۱۹
۲۴۴, ۲۱۰, ۷۵ مبشری علی	۳۳۵, ۲۹۱, ۱۱۰, ۱۰۹
۳۳۸, ۲۳۴ مبشری اسدالله	۲۶۰ کیوان مرتضی
۳۳۷ مبلغ اسلامی	۲۹ کیوانفر جمشید
۳۳۶, ۲۹ متحدی محمد	۳۳۲ گادانی حلیل
۲۹ متحدی محمود	گالیندویل رینالدو ۹۳, ۹۲, ۱۷
۳۳۳ متین دفتری مریم	۱۰۷, ۱۰۶, ۱۰۵, ۱۰۴, ۱۰۳, ۱۰۱
۳۳۳ متین دفتری هدایت الله	۱۱۳, ۱۱۲, ۱۱۱, ۱۱۰, ۱۰۹, ۱۰۸
۱۹۸, ۱۹۵ مجدآبادی بهنام	۱۴۰, ۱۲۰, ۱۱۸, ۱۱۷, ۱۱۶, ۱۱۴
۸۶, ۱۹ مجلسی محمدباقر	۱۷۷, ۱۷۶, ۱۷۵, ۱۷۰, ۱۴۴, ۱۴۱
۲۸۷ محتشم عبدالله	۱۹۸, ۱۸۲, ۱۸۱, ۱۸۰, ۱۷۹, ۱۷۸
محتشمی علی اکبر ۳۸, ۳۲, ۲۱	۲۱۵, ۲۱۴, ۲۱۳
۲۹۱	۵۰ گراس ژان
۵۳ محجوب علیرضا	۱۴ گرجی نیا جواد
	۳۶۸, ۲۹۰, ۱۴۱, ۸۴ گلپور رضا

محرری سرهنگ ۲۵۵	مردی ابوالحسن ۲۳, ۳۷, ۴۵
محسن سعید ۳۲۶	۱۰۸, ۱۲۹
محسنی اژه‌ای غلامحسین ۲۵	مریخی محمود ۱۳۹
۲۷۶, ۲۷۲, ۲۱۴, ۷۵	میریوانی مهرداد ۶۶
محقق داماد مصطفی ۱۷۹	مزروعی رجبعلی ۲۸۶
محلوجی حسین ۱۴۰	مسجدی اصغر ۶۵
محمد رحیمی ۲۳	مسعودی منوچهر ۳۳۷
محمد آقا حسین ۲۹	مشکینی علی ۳۲
محمدزاده رسول ۵۹	مشهدی ابراهیم غلامحسین ۶۴
محمدی ابر ولی ۲۰	مشهدی حیدر علی اکبر ۱۹۳
محمدی بازجو ۲۰, ۱۱۴, ۲۴۸, ۲۸۰	مصباح فاطمه ۲۶۲
محمدی بهمن ۱۱۷	مصباح یزدی ۷۵, ۲۸۵
محمدی بهمن آبادی رضا ۲۹	مصدق محمد ۱۶۶, ۲۵۴, ۳۳۷
محمدی تقی ۲۶۶	۳۳۸
محمدی گیلانی ۲۴۵, ۲۳۰, ۲۴۳	مطبوعی ایرج ۲۳۶
محمدی مجید ۲۶	مطهری مرتضی ۳۳۶
محمدی مطهری احمد رضا ۲۱۷	معادی‌خواه عبدالمجید ۲۴۶
محمدی مینا ۵۵, ۵۹	معصومی کاوه ۱۰۶
محمدی اردهالی سکینه ۲۶۲	معینی هیبت‌الله ۲۵۹, ۳۲۸
محمدیان شهرام ۳۳۰	مفتاحی عباس ۳۲۶
محمدی‌خبازان اصغر ۶۶	مفتح محمد ۲۶۶, ۳۳۶
محمدی‌ری‌شهری محمد ۲۰, ۲۱	مقبلی مسعود ۱۴
۲۴, ۲۵, ۳۸, ۵۸, ۷۴, ۹۸, ۱۰۰	مقتدایی مرتضی ۲۴۳
۱۳۴, ۱۳۵, ۲۴۴, ۲۷۲, ۲۸۵	مقدم (سپهبد) ۲۶۶
محمدی عراقی محمود ۷۵, ۲۸۵	مقدم‌مراغه‌ای رحمت‌الله ۲۳۴
محمدی‌گلپایگانی غلامحسین ۲۷۶	مقصودی حشمت‌الله ۹۷
محمدی‌مطهری احمد رضا ۲۱۷	مک‌فارلین رابرت ۲۸۲
محمودی الیاس ۲۷۴	ملا آواره‌ی شلماشی ۳۳۲
محمودی مظاهر ۳۳۰	ملانک محمدحسین ۱۷۰
مختارزیبایی حسین ۲۱۵, ۲۱۶	ملاحی کریم ۱۳۹
مختاری رکن‌الدین ۲۲۹	ملازاده سلیمان ۹۷
مختوم عبدالحکیم ۲۳۰	ملا عبدالحسینی مرتضی ۴۴
مخملباف محسن ۱۷۱, ۲۶۵, ۲۹۱	ملایری علی ۱۴
مدائن داوود ۲۵۹	ملکان‌زاده عباس ۱۱۴
مدبری حسین ۲۷۱	ملکی انارکی (سعید و مجید) ۱۴
مدنی سیداحمد ۲۳۴	ملکی حسین ۲۹
مدیر شانه‌چی محسن ۳۲۸	ملکی خلیل ۳۳۴, ۳۳۸
مرآت سعید ۲۴۶, ۳۳۶	ملکی محمد ۲۳۴, ۲۶
مرتضوی باباحیدری صولت ۲۸۸	ملکی‌غازیانی ابراهیم ۴۴, ۴۸, ۱۶۲
مرتضوی سعید ۳۷, ۲۷۴	منتجب‌نیا رسول ۳۲, ۲۹۱
مرتضوی سیدحسین ۱۶۴, ۲۴۸	منتظران ۱۲۸
مردانی مصطفی ۶۷	منتظر قائم حسن ۲۶۵
مردفرد مصطفی ۸۵, ۸۹	منتظری حسین‌علی ۱۱, ۱۵
مردی نصرالله ۸۹, ۱۶۳	۲۱, ۲۴, ۲۵, ۲۶, ۲۷, ۲۸, ۳۲

۲۶۹ میر محمدصادقی سید علاالدین	۳۴، ۳۷، ۷۱، ۷۳، ۹۸، ۱۱۹،
۲۴۳ میر محمدی ابوالفضل	۱۴۲، ۲۳۰، ۲۴۶، ۳۶۷
۱۴ میر محمدی سید مرتضی	۲۱۷
۲۳۴ میناچی ناصر	۲۶۸
۲۲۸ ناجی رضا	۲۹
۱۳۱، ۴۳ نادرپور نادر	۱۸۹
۱۶۵ نادرخانی رشید	۲۹۱، ۹۶
۱۴۱، ۷۰ نادری سیامک	۲۸۶، ۲۷۶
۲۴۶ نادى غلامحسین	۳۳۳
۱۸۰، ۱۷۰ ناصری سیروس	۸۴
۱۷ ناصریان (محمد مغیث‌های)	۲۷۰
۸۰، ۷۹، ۷۵، ۷۳، ۵۷، ۱۹، ۱۸	۳۳۶
۸۲، ۱۰۰، ۱۰۷، ۱۱۱، ۱۳۳، ۱۶۲	۳۳۰
۱۶۳، ۱۶۷، ۱۶۸، ۲۰۳، ۲۰۵، ۲۱۷، ۲۴۸	۲۶۹، ۱۴۰
ناطق نوری علی اکبر ۸۷	۱۷۹
۲۴۵، ۲۶۹، ۲۷۰، ۲۷۲، ۲۹۰	موحد نظام‌الدین ۳۳۹، ۱۴۴
ناطق نوری احمد ۸۷	موسوی اردبیلی عبدالکریم ۷۱، ۷۴، ۲۴۳، ۲۴۴، ۲۴۵
نایب‌حسینی حسین ۳۳۸	موسوی اسدالله ۲۳۶
نبوی بهزاد ۲۶۵، ۲۷۰، ۲۸۲	موسوی بجنوردی ۲۴۳
نبوی سیدابراهیم ۲۶، ۲۹۰	موسوی سراج‌الدین ۳۲
نبوی ناصر ۱۴۰	موسوی سیدجمال‌الدین ۳۳۷
نراقی احسان ۱۹۴	موسوی لاری عبدالواحد ۳۲
نرودا پابلو ۲۷	موسوی میرحسین ۱۸۷، ۱۴۱، ۲۷
نزه حسن ۲۳۴، ۳۳۸	موسوی تیریزی سید ابوالفضل ۲۴۴
نصیری مهدی ۲۸۷	موسوی تیریزی سیدحسین ۲۴۵، ۲۴۶، ۲۷۲
نصیری نعمت‌الله ۲۲۸، ۲۳۳	موسوی خوئینی‌ها سیدمحمد ۲۴۳، ۲۴۴، ۲۴۵، ۲۹۱
نظیری بهزاد ۱۱۱	موسوی زنجانی سید ابوالفضل ۲۳۴
نظیری گیتی ۱۱۱	میتران فرانسوا ۲۰۲
نظیری یحیی ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۳۰	میثم ۲۴۸، ۲۴۹
نعمتی فرشید ۱۴	میرباذل مرتضی ۲۷۱
نعیم محمد رضا ۱۴	میرحاجی حمیدرضا ۲۶۶
نعیم‌پور ۱۴۴	میرحجاری اصغر ۲۷۵، ۲۷۲، ۵۳
نعیمی‌پور محمد ۲۸۹	میردامادی محسن ۲۶۸، ۲۸۹، ۵۳
نعیمی‌راد محمود ۱۶۵	میرزاده نعمت ۴۳، ۴۴
نغمه احمد ۱۸۷	میرزایی حسین ۱۴
نقدی محمد رضا ۹۴، ۹۵، ۲۷۵	میرزایی رضا ۱۱۱
نگهدار فرخ ۳۲۷	میرزمانی محمد ۱۸۷، ۱۸۸
نمازی محمد ۳۳۰	میرسلیم مصطفی ۱۴۰، ۲۸۵، ۲۸۷
نمینی سلیمی عباس ۲۸۷	میرفندرسکی احمد ۲۶۸، ۲۶۹
نهاوندی سیروس ۲۵۴	میرفندرسکی محمود ۲۶۹
نواب صفوی حسین ۳۳۷	میرمحمد صادقی ۲۶۹
نوبری علیرضا ۳۳۷	
نوربخش محسن ۹۶	

وردی نژاد فریدون..... ۲۶۵, ۲۶۸,	نور محمدی اسماعیل..... ۱۴
۲۸۲, ۲۸۳, ۲۸۵, ۲۸۸	نوروزی صادق..... ۲۶۵
وزیری فرامرز..... ۳۳۲	نوری عادل..... ۸۹
وزین محمد محسن..... ۶۵	نوری عبدالله..... ۲۴, ۲۷۵, ۲۸۸
وستنبو حمید..... ۹۴	نوری محمد..... ۲۹, ۲۸۷
وشاق علی..... ۲۵۹	نوریان عطاءالله..... ۳۲۸
وفا علیرضا..... ۱۴	نوری نشاط سعید..... ۱۱۴, ۱۱۵
ولایتی علی اکبر..... ۱۱۹	نوع پرور محمد..... ۶۶
وهاب محمد..... ۸۶	نوگبدانی محمد جواد..... ۵۳
یزدی ابراهیم..... ۲۶, ۹۶, ۲۲۹	نوبدی پرویز..... ۳۲۸
یزدی محمد..... ۷۱, ۷۳, ۷۴,	نیازی محمد..... ۲۴۴
۱۱۱, ۱۲۸, ۲۴۴, ۲۴۹, ۲۶۹, ۲۸۵	نیاکان حسین..... ۶۷
یزدی مرتضی..... ۶۷, ۶۸	نیرومند بهمن..... ۳۳۴
۲۵۴, ۳۳۴	نیری جعفر..... ۷۴, ۷۹, ۲۴۳
یگانه پور کیومرث..... ۱۳۷	نیری رضا..... ۲۶۹
یمنی سید محسن..... ۹۷	نیکخواه پرویز..... ۲۵۴
یوسف پور علی..... ۲۸۷	نی مولر مارتین (اسقف)..... ۲۲۷
یوشیچ نیما..... ۶۸, ۱۰۳	هادوی سید مهدی..... ۲۲۹, ۲۶۸
یونسی ابراهیم..... ۲۳۴	هادی نجف آبادی محمد علی..... ۱۷۰, ۲۸۲
یونسی علی..... ۷۵, ۲۴۴, ۲۷۴	هادیان جمشید..... ۳۳۱
یونسی محمد..... ۲۲۳	هاشمی رفسنجانی اکبر..... ۳۴, ۳۸,
	۴۶, ۷۱, ۹۶, ۱۰۷, ۱۲۹, ۱۳۴,
	۱۳۸, ۱۴۲, ۱۴۴, ۱۶۴, ۱۷۸, ۲۳۰,
	۲۴۹, ۲۷۳, ۲۷۴, ۲۸۱, ۲۸۸,
	۲۸۹, ۳۳۶, ۳۶۷
	هاشمی سید محمد..... ۱۱۵
	هاشمی علی..... ۱۴۱
	هاشمی محمد..... ۲۸۴
	هایله مارینام منگیستو..... ۱۰۶
	هدایی منیژه..... ۲۶۰, ۲۶۱
	هزارخانی منوچهر..... ۲۳۴, ۳۳۳
	هونکر ایش..... ۷۲, ۹۸
	هویدا امیر عباس..... ۲۳۵
	هیبب الله غفاری..... ۳۲۸
	هینلر آدولف..... ۹۴
	واحدی طواق محمد..... ۲۳۰
	واعظی حسن..... ۲۶۵, ۲۶۸
	والسا لخ..... ۷۲
	وثوقیان مهدی..... ۱۱۶
	وثیق شیدان..... ۳۳۲
	وحیدی احمد..... ۲۶۵, ۲۶۸
	وحیدی منش مسعود..... ۲۰
	ورجاوند پرویز..... ۳۳۸

کتابنامه

- کتاب زندان جلد ۱، ویراستار ناصر مهاجر، چاپ یکم، ایالات متحده آمریکا، نشر نقطه، ۱۳۷۷.
- کتاب زندان جلد ۲، ویراستار ناصر مهاجر، چاپ یکم، ایالات متحده آمریکا، نشر نقطه، ۱۳۸۰.
- گفتگوهای زندان ۱، ویژه سرکوب، اختناق و زندان، زیر نظر فرهاد سپهر، چاپ اول، انتشارات سنبله، پاییز ۱۳۷۶.
- گفتگوهای زندان ۲، ویژه سرکوب، اختناق و زندان، زیر نظر فرهاد سپهر، چاپ اول، انتشارات سنبله پاییز ۱۳۷۷.
- گفتگوهای زندان ۳، ویژه سرکوب، اختناق و زندان، زیر نظر فرهاد سپهر، چاپ اول، انتشارات سنبله، زمستان ۱۳۷۸.
- قهرمانان در زنجیر، گزارشی تحقیقی در باره‌ی مقاومت زندانیان مجاهد در زندان‌های خمینی، انتشارات سازمان مجاهدین خلق ایران، زمستان ۱۳۷۹.
- قتل‌عام زندانیان سیاسی، انتشارات سازمان مجاهدین خلق ایران، مرداد ۱۳۷۸.
- چشم در چشم هیولا، خاطرات زندان، هنگامه حاج حسن، چاپ اول، پاریس، انتشارات انجمن هما، اسفند ۱۳۸۲.
- فریب خوردگان قرآن، آزاده ایرانی، چاپ اول، پاریس، انتشارات خاوران، ۱۳۷۹.
- خاطرات زندان، شهرنوش پارسی‌پور، چاپ اول، استکهلم، انتشارات باران، ۱۹۹۶.
- حقیقت ساده، منیره برادران، خاطراتی از زندان‌های زنان جمهوری اسلامی ایران، چاپ سوم، آلمان، انتشارات نیما ۱۳۷۹.
- خوب نگاه کنید راستکی است، پروانه علیزاده، چاپ سوم، پاریس، انتشارات خاوران، ۱۳۷۶.
- یادنگاره‌های زندان، سودابه اردوان، چاپ اول، استکهلم، ۲۰۰۳.
- خاطرات یک زندانی از زندان‌های جمهوری اسلامی، دکتر رضا غفاری، مترجم: الف سامان، چاپ اول، استکهلم، انتشارات آرش، مارس ۱۹۹۸.
- جمهوری اسلامی، جمهوری زندان‌ها در دو جلد، وریا بامداد، چاپ اول، ناشر نویسنده، خرداد ماه ۱۳۸۰.
- یادهای زندان، خاطراتی از زندان‌های زنان جمهوری اسلامی ایران، ف- آزاد، چاپ اول، پاریس، انجمن دفاع از زندانیان سیاسی و عقیدتی در ایران، ۱۳۷۶.

- یادهای زندان، فریبا ثابت، چاپ اول، پاریس، انتشارات خاوران، بهار ۱۳۸۳.
- نبردی نابرابر، گزارشی از هفت سال زندان، ۱۳۶۱ تا ۱۳۶۸، نیما پرورش، آلمان، انتشارات اندیشه و پیکار، ۱۳۷۴.
- از اوین تا پاسیلا، خاطراتی از زندانهای داخل و خارج از کشور، (۱۳۶۸-۱۳۶۰)، د-البرز، چاپ اول تورنتو کانادا، زمستان ۱۳۷۹.
- درها و دیوارها، خاطراتی از زندان اوین، حمید آزادی، سیاتل - واشنگتن، انتشارات کانون، بهار ۱۹۹۷.
- زیر بوته لاله عباسی، نسرين پرواز، چاپ اول، استکهلم، انتشارات نسیم، فوریه ۲۰۰۲.
- کابوس بلند تیز دندان، خاطرات زندان، ویراستار بهروز شیدا، چاپ اول، استکهلم، نشر باران ۲۰۰۳.
- پنجره کوچک سلول من، مسعود نقره کار، چاپ اول، لس آنجلس، نشر کتاب(سهراب)، نوروز ۱۳۷۷.
- مصلوب(خاطرات زندان)، کتابیون آذرلی، چاپ اول، انتشارات فروغ آلمان-کلن.
- شب به خیر رفیق، احمد موسوی، نشر باران، سوئد، چاپ اول ۲۰۰۵.
- فریبا مرزبان، تاریخ زنده، جلد اول، چاپ و صحافی بوک پرس، تیرماه ۱۳۸۴.
- بهای انسان بودن، خاطرات اعظم حاج حیدری، انتشارات انجمن هما، چاپ اول، زمستان ۱۳۸۴.
- آخرین خنده‌ی لیلا ۷، مهری حاجی‌نژاد، انتشارات بنیاد رضایی‌ها، چاپ اول بهمن ۱۳۸۴.
- مقاله‌ی خاطرات زندان یا افسانه برای خردسالان، صبا اسکویی، سایت اینترنتی گفتگوهای زندان ۲۰۰۴.
- دهمین سالگرد فروغ جاویدان، چاپ اول، انتشارات سازمان مجاهدین خلق ایران، سال ۱۳۷۷.
- کشتار ۶۷، دکتر مسعود انصاری، چاپ نخست، آمریکا، ۱۳۸۱.
- کتاب سیاه ۶۷: اسناد نسل‌کشی کمونیست‌ها، انقلابیون و زندانیان سیاسی ایران، نشر گفتگوهای زندان، ۱۳۷۸.
- آنان که گفتند نه، انجمن دفاع از زندانیان سیاسی و عقیدتی در ایران، پاریس ۱۳۷۸.
- سیمای اشرف و موسی در حماسه‌ی ۱۹ بهمن عاشورای مجاهدین، چاپ اول، انتشارات سازمان مجاهدین، بهمن ماه ۱۳۷۳.
- شهیدان حزب توده ایران در دو جلد از مرداد ۱۳۶۱ تا مهرماه ۱۳۶۷، چاپ اول، انتشارات حزب توده ایران، ۱۳۸۱.
- بذرهای ماندگار، اشرف دهقانی، چاپ اول آوریل ۲۰۰۵.
- سرود پایداری، خاطرات مادر سنجر(ماه منیر فرزانه)، انتشارات فروغ، ژانویه ۲۰۰۵.
- با گام‌های فاجعه-ف-شیوا- انتشارات حزب دمکراتیک مردم ایران.
- نگاهی از درون به جنبش چپ ایران، حمید شوکت، گفتگو با کورش لاشایی، چاپ اول، ناشر اختران، زمستان ۱۳۸۱.
- خانه دایی یوسف، اتابک فتح‌الله‌زاده، چاپ سوئد، ۲۰۰۱.

- روان شناسی شکنجه، منیره برادران، چاپ اول، سوئد، نشر باران، سوئد، ۱۳۸۰.
- کتاب سمینار بین‌المللی استکهلم، ۱-۲ اکتبر ۱۹۹۸ کانون زندانیان سیاسی ایران (در تبعید)، استکهلم نشر کانون، ۱۹۹۹.
- ایران: روح یک جهان بی‌روح، میشل فوکو، مترجم نیکو سرخوش و افشین جهان‌دیده، چاپ اول، تهران، نشر نی، ۱۳۷۹.
- مراقبت و تنبیه، میشل فوکو، مترجم نیکو سرخوش و افشین جهان‌دیده، چاپ اول، تهران، نشر نی، ۱۳۷۸.
- جنون، میشل فوکو، مترجم فاطمه ولیانی، چاپ اول، تهران، انتشارات هرمس، ۱۳۸۱.
- حکایت‌های آنتونیوی پیر، معاون فرمانده شورشی مارکوس، چاپ اول، آلمان، انتشارات اندیشه و پیکار، دی ۱۳۷۹.
- اندیشه‌های متی، برتولت برشت، ترجمه بهرام حبیبی، چاپ اول، تهران، انتشارات آگاه، پاییز ۱۳۷۷.
- بر شماسست که این واقعه را بازگو کنید، استفان بروشفلد و پل ا. آلوین، چاپ اول، استکهلم، دبیرخانه دولت تاریخ زنده، ژانویه ۹۸.
- نقد و تحلیل جباریت، مانس اشپربر، ترجمه کریم قصیم، انتشارات دماوند، چاپ اول شهریور ۱۳۶۳، بازچاپ، کانون کتاب ایران- سوئد ژانویه ۱۹۸۵.
- وضعیت رژیم و موقعیت مقاومت (آبان ۷۶)، مسعود رجوی، انتشارات ایران کتاب.
- "پراگماتیسم"، از انتشارات سازمان مجاهدین خلق، سال ۱۳۵۸.
- خرد در سیاست، عزت‌الله فولادوند، انتشارات طرح نو.
- گفت‌وگو با مرگ، آرتور کستلر، ترجمه نصرالله/ خشایار دیهیمی، انتشارات هاشمی، چاپ اول، بهار ۱۳۶۴.
- از کاخ شاه تا زندان اوین، احسان نراقی، ترجمه سعید آذری، چاپ دوم، تهران، مؤسسه خدمات فرهنگی رسا، ۱۳۷۳ متن اصلی در سال ۱۹۹۱ در پاریس با عنوان از کاخ شاه تا زندان انقلاب انتشار یافته است.
- عبور از بحران، کارنامه و خاطرات هاشمی رفسنجانی ۱۳۶۰، چاپ دوم، تهران، نشر معارف انقلاب، بهار ۱۳۷۸.
- متن کامل خاطرات آیت‌الله حسینعلی منتظری به همراه پیوست‌ها، چاپ دوم، اتحاد ناشران ایرانی در اروپا (نشر باران، خاوران، نیما)، دیماه ۱۳۷۹.
- هاشمی و انقلاب، مسعود رضوی، انتشارات همشهری، بهار ۱۳۷۶.
- عبور از بحران، کارنامه و خاطرات هاشمی رفسنجانی، انتشارات دفتر نشر معارف انقلاب، چاپ سوم ۱۳۷۸.
- خاطرات حاج احمد قدربان تدوین: سیدحسین نبوی، محمدرضا سرابندی، چاپ اول، بهار ۱۳۸۳، انتشارات مرکز اسناد انقلاب اسلامی.

خاطرات احمد احمد، به کوشش محسن کاظمی، چاپ پنجم ۱۳۸۴، سوره مهر (وابسته به حوزه هنری) دفتر ادبیات انقلاب اسلامی.

خاطره‌ها، محمد محمدی ری‌شهری، چاپ دوم ۱۳۸۳، انتشارات مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
خاطرات سیاسی محمدی ری‌شهری ۱۳۶۶-۱۳۶۵، چاپ سوم، پاییز ۱۳۶۹، مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی.

خاطرات عزت شاهی، تدوین، نرگس کلاکی، انتشارات مرکز اسناد انقلاب اسلامی، چاپ اول ۱۳۸۴.

خاطرات دری نجف‌آبادی، تدوین حیدر نظری، انتشارات مرکز اسناد انقلاب اسلامی، چاپ اول ۱۳۸۴.

خاطرات آیت‌الله خلخالی، نشر سایه، چاپ چهارم بهار ۱۳۸۰.
عبور از شط شب، خاطرات علی‌محمد بشارتی، انتشارات مرکز اسناد انقلاب اسلامی، چاپ اول بهار ۱۳۸۳.

زندگی‌نامه‌ی شهید آیت‌الله علی قدوسی، تدوین سید مسعود موسوی آشان، مرکز نشر اسناد انقلاب اسلامی، چاپ اول، ۱۳۸۴.

خاطرات حجت‌الاسلام والمسلمین ناطق نوری، تدوین مرتضی میردار، جلد دوم، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، چاپ دوم

آقای خاتمی هشیار باش. (چشم‌های اطلاعاتی‌ات، جانبیان بین‌المللی!) رضا گلپور چاپ اول خرداد ۱۳۸۴، ۱۳۸۴.

بررسی تغییر ایدئولوژی سازمان مجاهدین خلق ایران، مظفر مهرآبادی، انتشارات مرکز اسناد انقلاب اسلامی، چاپ اول، بهار ۱۳۸۴.

شرح تاریخچه‌ی سازمان مجاهدین خلق ایران و مواضع آن، احمدرضا کریمی، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، چاپ اول ۱۳۸۴.

مجاهدین خلق، حسین روحانی، انتشارات مرکز اسناد انقلاب اسلامی چاپ اول ۱۳۸۴.

جزئیات شکنجه جلد ۲، انتشارات دادسرای انقلاب اسلامی تهران، مرداد ۱۳۶۵.

اعترافات سران حزب توده ایران، جلد اول، مؤسسه فرهنگی انتشاراتی نگره، زمستان ۱۳۷۵.
مجموعه بیانیه‌های سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی.

کتاب جمعه ۱، هفته نامه سیاست و هنر، سردبیر احمد شاملو، با همکاری شورای نویسندگان، مرداد ۱۳۵۸.

۲۷۵ روز بازرگان، مسعود بهنود، چاپ اول، تهران، نشر علم.

لمپنیسم، دکتر علی اکبر اکبری، چاپ اول، تهران، مرکز نشر سپهر، ۱۳۵۲.

تاریخ سیاسی بیست و پنج‌ساله ایران، جلد دوم، سرهنگ غلامرضا نجاتی.

دفاعیات احمد کسروی از سرپاس مختاری و پزشک احمدی، به کوشش باهماد آزادگان، انتشارات خاوران، چاپ اول پاییز ۱۳۸۳.

Tortured Confessions, Ervand Abrahamian, University of Californian Press. Berkeley and Los Angeles, Californian, 1999 by the Regents of the University of California

Human Rights Betrayed: Galindo Pohl's Iran Report Under Scrutiny, Secretariat of the National Council of Resistance of Iran. July 1990

Crime Against Humanity, Secretariat of the National Council of Resistance of Iran, 2001

مجاهد، ارگان سازمان مجاهدین خلق ایران
 اتحاد مردم، وابسته به اتحاد دموکراتیک مردم ایران
 کار، ارگان سازمان فدائیان خلق ایران اکثریت
 راه توده، نشریه بخشی از اعضای سابق حزب توده
 پیام فدایی، ارگان چریک‌های فدایی خلق
 نبرد خلق، ارگان سازمان چریک‌های فدایی خلق ایران اقلیت
 آزادی، وابسته به جبهه‌ی دموکراتیک ملی ایران
 کمونیست، ارگان حزب کمونیست ایران
 فدایی، ارگان کمیته مرکزی سازمان فدائیان خلق ایران
 اکثریت، ارگان خارج از کشور سازمان فدائیان خلق ایران اکثریت
 شورا، ماهنامه‌ی شورای ملی مقاومت ایران.
 ایران زمین، نشریه شورای ملی مقاومت ایران
 پیام کارگر، ارگان خارج از کشور سازمان راه کارگر
 پیکار، ارگان سازمان پیکار در راه آزادی طبقه کارگر
 رنجبر، ارگان حزب رنجبران ایران
 نامه‌ی مردم، ارگان حزب توده ایران
 نشریه سیاسی-تئوریک آغازی نو
 نشریه آرش، نشریه سیاسی-اجتماعی و فرهنگی زیر نظر هیئت تحریریه.
 شهروند، نشریه سیاسی-اجتماعی و فرهنگی، چاپ کانادا

روزنامه‌ی رسالت

روزنامه کیهان

روزنامه‌ی اطلاعات

روزنامه جمهوری اسلامی

هفته نامه تهران مصور

صبح امروز

روزنامه انقلاب اسلامی

www.hambastegimeli.com	همبستگی ملی
www.asre-nou.net	عصر نو
www.peiknet.com	پیک نت
www.iran-chabar.de	اخبار روز
www.emrooz.ws	امروز
www.iran-emrooz.de	ایران امروز
www.dialogt.ne	گفت‌وگوهای زندان
www.baztab.com	بازتاب
www.jebhekhalth.de	جبهه‌ی همبستگی خلق
www.irna.ir	خبرگزاری جمهوری اسلامی ایرنا
www.verdinejad.com	سایت شخصی وردی نژاد
www.ghest.com	خبرگزاری قسط
www.webnevesht.com	وبلاگ محمدعلی ابطحی
www.mehr.org	سازمان مهر
fardanews.com	فردا
www.roozonline.com	روز
www.siahsepid.net	سپاه سفید
www.iranrights.net	ایران رایت
www.mizanneews.com	میزان نیوز
www.farsnews.com	خبرگزاری فارس
www.kvinnonet.org	صدای زنان

نقشه زندان

قسمت‌های مختلف زندان‌های اوین، گوهردشت و قزل‌حصار؛
محل دقیق برگزاری دادگاه‌ها و محل اعدام‌ها در تابستان ۶۷

۱

در کنار روایت فاجعه‌ای که نسل انقلاب در زندان‌های جمهوری اسلامی از سر گذراند، وظیفه‌ی ما است که در راه سندیت بخشیدن هرچه بیش‌تر به گفته‌ها و شهادت‌هایمان حرکت کرده و آن را به وظیفه‌ای ملی بدل کنیم.

اختصاص بخشی از کتاب نه زیستن نه مرگ به درج نقشه‌ی زندان‌ها، جدا از آن که خواننده را از یک فضای ذهنی در مورد زندان به یک فضای واقعی و عینی می‌آورد و به فهم و برداشت او از خاطرات زندان و درک موقعیت‌ها کمک می‌کند، تلاشی است برای بازسازی و کمک به انتشار اسناد حقوقی؛ اسنادی که به مدد آن بتوان برای طرح دعاوی در مراجع بین‌المللی، با هدف تحت تعقیب قرار دادن ناقضان حقوق بشر و کسانی که مرتکب جنایت علیه بشریت در کشورمان شده‌اند، قدم برداشت. اگر روزی روایت ما بخواند جنبه‌ی حقوقی به خود گرفته و مورد تحقیق و بررسی قرار گیرد، پیش از هر چیز بایستی از جامعیت و سندیت کافی برخوردار باشد تا بتوان از آن در مقابل

متخصصان و گزارشگران بین‌المللی دفاع کرد و امکان سوءاستفاده رژیم از گزارش‌های نادرست و غیرواقعی را به حداقل رساند.

۲

حسن نقشه در این است که خواننده با اندکی تأمل در آن، با محل زندگی زندانیان آشنا می‌شود.

همچنین بایستی این واقعیت را در نظر داشت که مقامات جمهوری اسلامی در تلاش هستند تا آثار جنایاتشان را از بین ببرند. چه بسا در آینده‌ای نزدیک به بهانه‌های گوناگون، زندان‌ها و شکنجه‌گاه‌ها را از بین برده و یا دچار تغییر و تحولات اساسی کنند. چنان‌که در رابطه با اوین، نماد جنایات رژیم چنین برنامه‌ای را دنبال می‌کنند. وجود این نقشه‌ها می‌تواند به لحاظ تاریخی مفید باشد و لاقلاً تصویری از گذشته‌ی این بناها به دست دهد.

امروز ما به جای زندان قزل‌قلعه که یکی از شکنجه‌گاه‌های رژیم شاه بوده، میدان میوه و تره‌بار داریم و بند سیاسی زندان قصر که از دیرباز برای محبوس کردن زندانیان سیاسی مورد استفاده قرار می‌گرفت، کاربری دیگری یافته و یا "ساختمان کمیته مشترک ضدخرابکاری" برای تحریف تاریخ به موزه‌ای برای نشان دادن جنایات رژیم پهلوی در زندان‌ها اختصاص یافته است!

نقشه‌ی زندان‌ها حتا به ارائه روایت و آمار واقعی‌تری از تعداد زندانیان و جنایت‌های انجام گرفته در زندان نیز کمک می‌کند. مثلاً وقتی گفته می‌شود در دوران قتل‌عام در زندان اوین ۱۰ هزار مرد اعدام شده‌اند، گوینده بایستی پاسخ دهد طبق نقشه‌ی زندان این افراد پیش‌تر در کجا و در کدام بندها زندانی بوده‌اند. چرا که بر اساس شهادت‌های انتشار یافته و تطبیق محل‌های نامبرده شده در شهادت‌ها به هیچ‌وجه چنین تعداد زندانی در دسترس مقامات زندان نبوده است.

و یا وقتی سازمانی سیاسی در زمستان ۶۸، پس از کشتار تابستان ۶۷ و آزادی اکثریت قریب به اتفاق زندانیان مارکسیست مرد و باقی ماندن تعدادی اندک از زندانیان زن مارکسیست، در اطلاعیه رسمی اعلام می‌کند که ۱۱ هزار نفر از زندانیان اوین به زندان‌های کرج منتقل و یا در واگن‌های قطار "چپانده" شده‌اند، بایستی محلی را که پیش از آن زندانیان در آن حبس بودند، مطابق نقشه‌ی اوین مشخص سازد. و یا اعلام دارند نقشه‌ی ارائه شده کامل نیست و یا اساساً متعلق به زندان اوین و یا گوهردشت نیست. یا وقتی شاهی خبر از انفجار زندانیان در تونل‌های زیر تپه‌های اوین داده و از

تأثیرات انفجار روی ساختمان‌های زندان روایت می‌کند! این شهادت می‌بایستی با عقل و واقعیت سازگار باشد وگرنه به ضد خود تبدیل می‌شود. وقتی محقی که در دانشگاه‌های معتبر آمریکا تدریس می‌کند ظرفیت زندان گوهردشت را ۸ هزار نفر گفته و خبر از زندانی بودن ۱۶ هزار زندانی در آن می‌دهد، قبل از هر چیز با مراجعه به نقشه‌ی زندان می‌بایستی توضیح دهد به چه شکل و چگونه چنین چیزی امکان دارد.

وقتی خبر از اعدام زندانیان در استخر اوین داده می‌شود، گوینده بایستی پاسخ دهد چگونه می‌توان در مقابل پنجره‌ی سلول‌های آسایشگاه و آموزشگاه چنین کاری کرده و از نظر زندانیان دور بماند اما در خارج از کشور افراد از آن مطلع شوند.

۳

در ارتباط با نقشه‌های مندرج در این کتاب گفتنی است که:

- این نقشه‌ها برداشت من از زندان و محل‌هایی است که در آن بوده‌ام و با نقشه‌های ماهواره‌ای زندان‌ها نیز مطابقت داده شده است.

- تنها به نقشه‌ی محل‌هایی که در ارتباط مستقیم با زندانیان بوده، بسنده شده است.

- این نقشه‌ها مربوط به زندان‌های اوین، گوهردشت و قزل‌حصار بین سال‌های ۶۰ تا ۷۰ بوده و ممکن است در سال‌های بعد تغییراتی در شکل داخلی و یا خارجی ساختمان‌ها و بندها داده شده باشد. تلاش شده است تا در حد توان و امکان، در طرح کلی، نقشه‌ها دقیق و درست ارائه شوند. البته از آنجایی که این نقشه‌ها به یاری حافظه کشیده شده‌اند، شاید در بعضی قسمت‌ها، آن‌هم در جزئیات، خالی از اشتباه نباشند.

- در ارتباط با زندان اوین در طراحی دو قسمت اوین قدیم و قسمت مقابل ۲۰۹ از اطلاعات دو نفر از دوستانم کمک گرفته‌ام. به خاطر پرهیز از اشتباهات احتمالی در مورد شماره‌ی اتاق‌های سالن ۵ و ۶ بخش آموزشگاه نظر ۳ نفر از دوستانم را جویا شده‌ام.

- در نقشه‌ی زندان اوین، اتاق اعدام که در بالای سالن ملاقات و قسمت آپارتمان‌ها را که در کنار در ورودی زندان قرار داشت به دلیل آن‌که خود از نزدیک ندیده‌ام، و تصویری از آن‌ها را در ذهن ندارم، نکشیده‌ام. آپارتمان‌ها پس از دستگیری‌های گسترده تابستان ۶۰ تا آذرماه همان سال محل نگهداری زندانیان زن بود و سپس به گروه ضربت اوین اختصاص داده شد. قسمت‌های فوق که در جنوب اوین قرار دارند در طرح بزرگراه "یادگار امام" قرار گرفته و از بین رفته‌اند.

- طراحی اولیه نقشه‌ی واحد مسکونی قزل‌حصار توسط زنانی که خود در این قسمت زندانی بوده‌اند، انجام شده است.

هرچند در چاپ اول کتاب تلاش کرده بودم در مورد شکل ظاهری بندها و قسمت‌های مختلف زندان توضیح دهم اما ایده‌ی اولیه کشیدن نقشه‌های زندان را دوست عزیزم دلناز آبادی دو سال پیش که درگیر تهیه یک فیلم از قتل‌عام زندانیان سیاسی بود با من در میان گذاشت. همان روز طرح اولیه زندان گوهردشت را فی‌البداهه کشیدم و بعد تغییرات اندکی در آن دادم. از آن روز به بعد دو سال با این ایده زندگی کردم و گاه روزانه ساعت‌ها به نقشه‌ی محل‌هایی که در آن‌ها به سر برده بودم، فکر می‌کردم تا این که بالاخره این خواسته به شکلی که پیش روست عملی شد.

در خاتمه لازم است تشکر قلبی خود را از دوست عزیز و هم‌بند سابقم مسعود اشرف سمنانی که خود هفت سال در زندان‌های اوین، گوهردشت و قزل‌حصار زندانی بود ابراز کنم. بدون حسن سلیقه، ابتکار و کوشش بی‌شائبه‌ی او نقشه‌های زندان به صورتی که ارائه شده، خلق نمی‌شدند. او با صبر و حوصله و به مدد خلاقیت خود به آن چه من در ذهن داشتم و او نیز از نزدیک دیده بود، جان می‌بخشید و من هر بار با دیدن هر طرح از شادی در پوست خود نمی‌گنجیدم. امیدوارم در آینده دوستان مطلع و آگاه از وضعیت زندان‌های رژیم در شهرستان‌ها، نیز در ترسیم و ارایه نقشه‌های این زندان‌ها همت گمارند.

زندان اوین

آدرس: بزرگراه چمران (پارکوی سابق) - جنب هتل آزادی - خیابان دشت بهشت

زندان اوین در دامنه رشته کوه البرز و در زمینی به مساحت ۴۳ هکتار بنا شده است. بخش قدیمی این زندان در اواخر دهه ۴۰ مورد بهره‌برداری قرار گرفت اما زندان به طور رسمی در سال ۵۰ افتتاح شده و در اختیار ساواک گذاشته شد. هولناک‌ترین شکنجه‌ها و کشتارها در این زندان در دهه ۶۰ انجام گرفته است. بخش آسایشگاه بین سال‌های ۶۰ تا ۶۲ توسط کار اجباری زندانیان ساخته شد. و بخش آموزشگاه نیز که یکی از ساختمان‌های اداری ساواک و گارد بود، با تغییر کاربری در سال ۶۰ تبدیل به محلی برای حبس زندانیان شد. از سال ۸۱ بخش‌های زیادی از زندان دستخوش تغییر شده و قسمتی از اراضی بخش جنوبی زندان در طرح احداث بزرگراه "یادگار امام" قرار گرفته و از بین رفته است.

در این بخش نقشه‌ی ساختمان‌های دادستانی انقلاب (شعبه‌های بازجویی)، دادگاه انقلاب اسلامی، ۲۰۹، اوین قدیم، بندهای چهارگانه، آموزشگاه، آسایشگاه (سلول‌های مجرد و انفرادی)، استخر، دفتر زندان، محل قتل‌عام و... ارائه می‌شود.

زندان قزلحصار

آدرس: کرج- مهرشهر- انتهای کیان شهر- جاده قزلحصار- ندامتگاه قزلحصار

این زندان از سه واحد جداگانه که در مجاورت هم قرار دارند تشکیل شده است. واحدهای ۱ و ۳ از سال ۶۰ به زندانیان سیاسی و واحد ۲ که بزرگتر از دو واحد یاد شده است، به زندانیان عادی اختصاص یافت. واحدهای ۱ و ۳ هر یک دارای ۴ بند عمومی و ۴ بند مجرد می‌باشد. در بهار سال ۶۵ واحد ۱ و در پاییز همان سال واحد ۳ در اختیار شهربانی قرار گرفت و زندان محلی برای نگاهداری محکومان مواد مخدر شد. پیش از ۳۰ خرداد ۶۰ بند ۱۰ واحد ۲ به زندانیان سیاسی اختصاص داشت. در اوایل شهریور ۶۰ این عده به واحد ۳ که تحت نظر دادستانی قرار گرفته بود منتقل شدند.

واحدهای ۱ و ۳ شبیه به هم می‌باشند. واحد ۲ دارای ۱۰ بند در مجاورت هم می‌باشد. برخلاف واحد ۱ و ۳ که حیاط بندها در مجاورت آن‌ها قرار دارد در واحد ۲ حیاط هر بند روبه‌روی آن قرار دارد.

در این بخش نقشه‌ی واحد ۱ و ۳ قزلحصار به همراه نمای داخل و بیرون بندهای عمومی و مجرد، سلول عمومی و مجرد، هواخوری، شکنجه‌گاه واحد مسکونی، آشپزخانه، سالن ملاقات، محل‌های ویژه برای "ملاقات شرعی" و... ارائه می‌شود.

زندان گوهردشت

آدرس : کرج- گوهردشت - بلوار موزن - زندان گوهردشت (رجایی شهر)

زندان گوهردشت در دوران پهلوی ساخته شد ولی مورد بهره‌برداری قرار نگرفت. این زندان در مهر ۱۳۶۱ با ظرفیت اسمی ۱۱۵۲ نفر به بهره‌برداری رسید. در این بخش نقشه‌ی بندهای عمومی، مجرد، انفرادی، فرعی، سلول تاریک، بهداشتی، سالن ملاقات، راهرو مرگ، حسینیه، محل قتل‌عام در سال ۶۷، محل دادگاه و... ارائه می‌شود.

Introduction

1

In June 1994, almost three years after my release from prison, I left Iran illegally with my wife and my twenty-five days old son, escaping through the rugged mountainous region bordering Turkey. As a political prisoner, I had spent close to ten years in various prisons in the Islamic Republic of Iran including Evin, Gohar-Dasht, and Ghezel-Hesar. My wife had also endured five years in Iran's prisons. At the time of our departure, she had not yet recovered from childbirth. It was a risky, long, and arduous journey, which eventually landed us in a Turkish jail for three months. The mistreatment and suffering of my wife and our infant son in the Turkish prison were heartbreaking and intolerable.

Thanks to the widespread support of many Iranian and non-Iranian human rights organizations and the help of the European Labor Unions, we managed to fight off extradition back to Iran. After our release from prison, we immigrated to Sweden.

2

Since leaving Iran, I often considered writing my prison memoirs to document the events I had witnessed for ten years in the prisons of the Islamic Republic of Iran. I undertook this task as a tribute to those brave and courageous political prisoners who withstood their ordeal unbowed, and heroically resisted one of the cruelest tyrannies in modern history. Needless to say, many of these men and women are no longer amongst us.

I started working seriously on my memoirs in 2001. It took me several years to develop a detailed, accurate and comprehensive account of what actually happened in the prisons of the Islamic Republic of Iran during my imprisonment. It must be emphasized that I have intentionally avoided discussing my own political activities before and after my imprisonment simply because my primary goal in this book is to illustrate life and events inside Iran's prisons. For the same reason, I have not described my family's imprisonment in Turkey, the physical and mental abuses that we were subjected to, and our daily fear of being extradited to Iran, most certainly to face execution.

Thus, the four volumes "Neither Life nor Death" should be regarded as a prison memoir and not an autobiography. It is also worth mentioning that my memoir reflects only a tiny portion of the crimes of the medieval regime of the

Islamic Republic. There are many more untold stories and I hope to tell my share of them at some other juncture.

3

In the 1990s, several books and reports were published on Iran's political prisons and the gross violations of human rights by the Islamic regime of Iran. While these works offer a general picture of the prison situation in Iran, they suffer from various shortcomings. Since my main intent in writing my prison memoirs has been to record an accurate and comprehensive account of the events to be passed on to the future generations, I took it upon myself to carefully study the existing prison literature. To my surprise and dismay, I encountered many instances of exaggerations, unreal and unbelievable statistics, inconsistencies and contradictions that depict a distorted view of the crimes of the Islamic Republic of Iran in the prisons.

My critique of the existing literature is presented in context in each of the four volumes. My intent here has never been to criticize a person or a group, or even to question the sincerity of the authors. My only goal has been to present and clarify the truth as I experienced it.

4

As a political prisoner of ten years (1981-1991), I became a witness to the mass execution of thousands of political prisoners in the summer of 1988. In July 1988, Ayatollah Khomeini appointed a three-member committee to interrogate all remaining prisoners and sentence them to death if they still stood by their beliefs, regardless of their sentence. For four days, as I sat and waited for my interrogation in the "Death Corridor" with indescribable pain and anguish, I watched my friends being taken for execution. I consider myself extremely lucky to have survived that summer. And now I have the chance to present an eyewitness report of the 1988 mass executions along with other human rights violations in the prisons of the Islamic republic throughout the 1980s.

I have tried very hard, with very few exceptions, to focus on those events, which I experienced and witnessed myself. In those rare instances when I included second hand account of events, I have meticulously verified their accuracy. Understandably, a lot of rumors circulated in the prison environment. I have done my best to exclude them from these volumes.

Subjects and events covered in this book:

- Widespread arrest of the sympathizers of various political organizations and groups, political activists, and their relatives
- Arrest of ordinary people under the pretext of unlawful political activities or even suspicion of such activities

- Justifications presented by the various government-controlled propaganda outlets, including those at schools, universities, factories, etc.
- The official orders given by Khomeini and the judicial branch of the government allowing torture, murder, and the mass executions of political opponents and their sympathizers
- Physical and psychological torture during interrogation, everyday life in prison, in court, in the prison clinic, and before execution
- Executions, death under torture, and the continuation of abuse even after official release from prison
- Abuse of the families of political prisoners
- Condition of women prisoners — sexual abuse and rape in prisons
- Issues of mentally ill prisoners
- The condition of children and youth in the prisons — their abuse and execution
- Efforts to indoctrinate and brainwash youth to participate in execution squads
- Prisons' workshops, prison labor, and the exploitation of prisoners
- Suicide in the prisons
- Survival and survival techniques in the prison cells
- How to keep one's sanity in extraordinary circumstances including extended solitary confinements
- The public prosecutor of the revolutionary courts, Asadollah Lajevardi, also known as the "Butcher of Tehran" and his ideological and psychological orientation
- Analysis of the judicial system of the Islamic Republic of Iran and its leaders
- Forced confessions
- Forced ideological indoctrination in prisons and obligatory participation in religious ceremonies
- Detailed description of the "Grave and Hell" section of Ghezel-Hesar prison, where prisoners had to sit blindfolded in a box for months and listen to recantations by broken prisoners
- Planning and preparation of the 1988 mass-executions
- Day-by-day account of the 1988 massacre and the prison atmosphere in the "Corridor of Death"
- Causes and consequences of the 1988 massacre of prisoners
- Organized attempts by the government to cover up the massacre

- Role of each executive committee member in planning organizing, and carrying out the massacre
- Detailed account of how the mass-executions were carried out
- Statistics on the number of prisoners executed in 1988
- Failure of the United Nations' Special Representative on Human Rights in Iran, Reynaldo Galindo Pohl, to investigate and expose the 1988 massacre of prisoners in his two trips to Iran
- Prison conditions in the aftermath of the 1988 mass executions
- Comparison of political prisons before and after the 1979 revolution
- Thesaurus of terms used in prisons of the Islamic Republic of Iran

I have done my utmost to portray a realistic picture of the political prisons of the Islamic Republic of Iran. In this endeavor, I did my best to be honest about my own shortcomings and weaknesses. However, I am sure that I have not covered everything. My role in this book should be understood as a humble witness to one of the darkest chapters of my nation's history, who, with all his frailties and weaknesses, struggled hard to maintain and defend his humanity.

As a witness to the crimes of the Islamic Republic and as a survivor of the 1988 massacre, I am prepared and, as a matter of fact, eager to participate in and defend these accounts before any international tribunals that may investigate the gross violations of human rights in the Islamic Republic of Iran.

Iraj Mesdaghi
irajmesdaghi@yahoo.com
Stockholm, 2004

Neither Life nor Death
Vol.4
Till ... The Dawn of Grapes

Memoirs of Prison

Iraj Mesdaghi
Second Edition: 2006
© All Rights Reserved.
ISBN (vol.4): 91-975285-5-2
ISBN (set): 91-975285-0-1
Alfabet Maxima Publishing
Address: Sibeliusgången 40
164 72 Kista, Sweden.
Tel: 0046 8 7600343
Am@alfabetmaxima.com
www.alfabetmaxima.com

Neither Life nor Death

Vol. 4

Till ... The Dawn of Grapes

Memoirs of Prison
1981-1991
Iraj Mesdaghi

Stockholm - 2004